

تَارِيخُ مُنَيَعَةٍ وَ عَلَلِ سَقُوطِ بَنِي اَمِيَّة

فَلَوْ تَنَزَّلْنَا بِكُلِّ بَلَدٍ لَّنُحِيطَ بِثَمَرِهِمْ وَمَعْنَاهُمْ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ

۱۲۶۵۷

تالیف

فلوئن مستشرق
شهر آلمانی

ترجمه

سید مرتضی هاشمی
حاتری

تلخیص شیعه

یا

علک سیهو طیبی امیه

از انتشارات

کتابخانه و چاپخانه اقبال

تهران - ۱۳۲۵

مؤلف

ان علوتن مستشرق
شهر آلمانی

مترجم

سید مرتضیٰ هاشمی
حائری

تاریخ شیعه

و

علل سقوط بنی امیه

از انتشارات

کتابخانه و چاپخانه اقبال

تهران - ۱۳۲۵

حقوق چاپ محفوظ است

هنگامیکه در دانشگاه لندن تحصیل علم میکردم و برای تخصص در رشته تاریخ سعی مینمودم از زبان استاد دانشگاه مرحوم سر توماس آرنولد (۱) مکرر شنیده بودم که در سخنرانیهای خود اشاره بکتاب «فان فلوتن» میکند. چون برای امتحان مهیا میشدم این کتاب مورد استفاده شایان فرارگرفت و بر اثر مطالعه آن به نیکوترین وجهی از عهده امتحان برآمدم بویژه در قسمتی که مربوط بتاریخ شیعه بود

همانوقت برای مطالعه قسمتی از کتابهای خطی قدسی بهوآند رفتم آنجا بفکر افتادم که يك نسخه از کتاب تاریخ «فان فلوتن» را بدست بیاورم متأسفانه هرچه جستجو کردم کمتر یافتم در صورتیکه فقط سی و سه سال از تاریخ چاپ کتاب نامبرده میگذشت بسی مایه شکستی شده ولی در دانشگاه لندن يك نسخه موجود و مورد استفاده همگانی بود

(۱) توماس واکر آرنولد *Thomas walherarnold* که از خاور شناسان

بزرگ انگلیست در نوزدهم ماه آوریل سال ۱۸۶۴ میلادی در (دونرت) یکی از شهرهای انگلستان نولد یافته در سال ۱۸۸۳ داخل دانشگاه (کمبریج) شده و در آموزشگاه (ماکدالین) *Mabdalen* بتحصیل ادبیات انگلیسی نزد پرفسور (کاول) *Cowell* و پرفسور (رابرتسن) *Robertson* و نفر خاورشناس بزرگ و معروف انگلیسی بتحصیل فارسی و عربی مشغول شده با نهایت شوق و ذوق و کمال جد و جهد ادبیات اسلامی را پربوی کرده خصوصاً در زبان عربی ترقی فوق العاده نمود در تمام نوشتجات و تالیفات قیمی این خاورشناس بزرگ کمال بلاغت و فصاحت مشهور میباشد مدتی در همدوسان مشغول تدریس در دانشسرای (علیکره) بود بعداً در پرفسور فاسعه در مدرسه سکولار لاهور معین نمودند و قتیکه در همدوسان بتعلیم داین مشغول بود تا اعلان ردت

در اوائل سال ۱۹۲۸ تحصیلات خود را پایان رسانده بودم و به صبر مراجعت میکردم بسمت متخصص تاریخ اسلام در (ازهر) مشغول بکار شدم دانشجویان که آخرین دوره تحصیلی را می‌پیمودند هر يك سئوالاتی چند در رشته که تخصص پیدا کرده بودند پاسخ میگفتند همکار محترم بنده شیخ محمد زکی ابراهیم (دولت اموی و عوامل گسیخته گمی و فتنای آن) را برای رساله

و دانشمندان معروف اسلام دوست و آشنا شده سبب دوستی و اتحاد بین مسلمانان و انگلیسها گشته بود در سال ۱۸۹۶ يك كتاب عمده در تعریف تعالیم روحانی اسلام بزبان انگلیسی نوشته انتشار داد

زمانیکه توماس ارنولد در مدرسه لاهور درس میگفت آوازه دانشمندی و نیکو سیرتی و خوش خلقی او در تمام کشورهای اسلامی پیچیده بود امیر عبدالرحمن خان از افغانستان او را دعوت فرموده بود که به آن مملکت رفته بعضی کتب انگلیسی را بفارسی ترجمه نماید و میخواست که بواسطه او بین ازبیش رشته دوستی میان افغانستان و انگلستان محکم شود توماس ارنولد برای اینکه بانگلستان بازگشته و در میان خانواده خود بسر برد عذر این دعوت را خواست در سال ۱۸۹۲ بایک دختر هم میهن خود بنام (میس هیگسن) Mishickson که خیلی عاقله و چنانچه باید و شاید تربیت یافته بود ازدواج کرد این دانشمند بزرگ در نقاشی مهارت کامل داشته و تابلوهای جاویدی از خود بیادگار گذاشته است چندین کتاب در خصوص ایران و نقاشی ایرانی نوشته و يك دوست بسیار خوبی برای ایرانیان بشمار میرود

در اوائل سال ۱۹۳۰ کتاب فشنگی موسوم به (بهزاد و نقاشیهایش در ظفرنامه) تالیف کرد توماس ارنولد در این کتاب تحقیقات صنعتی خود را بطور اکمل بکار برده بدلائل منهدم مدلل و معلوم مینماید که دیگر جای هیچگونه تردید باقی نمی‌گذارد که استاد کمال الدین بهزاد بزرگترین و مشهورترین نقاشهای ایران بوده. مرگ توماس ارنولد در روز نهم ماه جون سال ۱۹۳۰ در لندن بوده. ••• (مهاضمی جابری)

خود برگزیده بودند بایشان گوشزد کردم که مختصر بازگشتی بکتاب «فان فلوتن» بکنند و آنرا مورد استفاده قرار بدهند. پس از مراجعه هر يك از استاد و شاگرد برای رساله خود از کتاب مذکور کسب استفاده کرد.

بنابراین جمعی متفق شدیم که آنرا بزبان تازی ترجمه کنیم تا تازی زبانان از مطالعه آن بهره‌مند شوند مؤلف دانشمند این کتاب انگشت تفحص بر نقاطی از تاریخ اسلام گذاشته که کمتر مستشرقی متوجه آن شده است هرگونه سیاست و حکمترا بخوبی روشن کرده در خراج و احوالات سیاسی و اجتماعی (سیاست عمر بن عبدالعزیز) داد سخن داده و با اسلوبی شیوا پرده از روی پوشیده‌های گذشته دور برداشته سپس بشرح شورشها و جنگهای داخلی و خارجی پرداخته است. همچنانکه يك قسمت مهم از کتابرا (بشیعه و عقاید شیعه) و طوایف مختلف شیعه تخصیص داده.

مؤلف در کتاب خود تاثیر این طایفه و همکاری صمیمانه آنرا بابینی عباس مفصلا توضیح داده که چگونه عباسیان برای نشر دعوت خود در عراق و خراسان از شیعیان و سایر فرقه‌های دیگر مانند (خرمیه و راوندیه) حداکثر استفاده را می‌بردند در سبب سقوط دولت اموی اشاره بنقاطی کرده که تاکنون کسی بدان پی نبرده و مدتی در خصوص آراء و عقاید غلط مسلمانان آن زمان که مخلوطی از مسیحیت و دین یهود و عقاید فارس فدیم بود به تفصیل سخن رانده «فان فلوتن» سه موفهیت بنی عباس را در سه موضوع اساسی میدانند نخست تنفر و از جار شدیدی که ساکین مسری زمین نسبت باعراب فاتح داشتند.

دوم - نیرومندی و سنتیانی مؤثر شیعیان که از انصار و اهل بیت بودند.

سوم - انظار ناجی.

نویسنده در توصیف و شرح این سه رؤس مطلب يك روش تحلیلی عمیق و مؤثری اتخاذ کرده همچنانکه نظر دقیقی بر جمیع مصادر اخبار عربی و حقایق تاریخی افکنده. در اثبات نظریه خویش چکوشا بوده

و بهترین و عالیترین کتب عربی و فرانسوی را مورد انکاه و اعتماد قرار داده . چیزیکه این کتاب را بصورت برجسته در آورده و درعالم علم و ادب دارای درجه بلندی نموده تنها کشف و تعمق در تاریخ نیست بلکه نویسنده قسمتی از کتاب خود را بتفسیر باره از مسائل قرآن مجید و کتب ادبی و دینی اختصاص داده

مترجم کتاب نه تنها بترجمه کتاب از اصل پرداخته بلکه درمورد بسیاری بانویسنده دانشمند درافتاده و بطلان عقاید او را ثابت نموده چنانچه نویسنده در يك قسمت اشاره بدین مبین اسلام کرده می نویسد که دین اسلام بزور سر نیزه منتشر شد و تعمیم یافت نه بارضای مردم . باز می نویسد مردم عمالک مغلوب از حکم مسلمانان متنفر و هراسان بوده اند فاتحین را دشمن می داشتند مسلمانان فاتح با اهالی ظالمانه رفتار میکردند

این اظهارات و عقاید مؤلف کتاب کاملاً مخالف باحقیقت است زیرا اسلام دین زورگویی نبوده و رسول خدا هرگز خلق بد نداشته به رسول خدا و نه جاسنینان او خداوند تبارک و تعالی در حق پیغمبر خود میگوید (و انک لعلی خلق عظیم) (فبما رحمة من الله لست لهم ولو کنت فظلاً غایط القلب لان فضو من حولک) (لقد جائکم رسول من انفسکم عربز علیه ما عنتم حریس علیکم بال مؤمنین رؤف رحیم) پیغمبر میفرماید (کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته)



برای اینکه خواننده محترم در فهم برخی مطالب دوجار اشکال نشود توضیحات کافی و مفید داده شده از جمله تعریف و تفسیر کامل ادیان اشرافی و لادری و مانوی و بابی و اسرائیلی و نیز اسامی شهرها و موهبت آن بخوبی روشن است

مؤلف کتاب خود را بیسه باب فرار داده هر بابی جدیدی فصل دارد که بوسیله حرف لاتین از هم متمایز شده . مترجم برای اینکه سهیل بیشتری برای خواننده فراهم کرده باشد عنوانی تحت هر کدام از این فصل در گزیده با اگر در نقاط دیگر انوارتی نگاشته بود بر خواننده

عزیز مشکل نیفتد

برای تعلیقات و توضیحات و انتقادات يك علامت ایکس X یادو
علامت بدین گونه X X گذاشته شده

باتمام اینها نمی شود از اهمیت زیاد کتاب صرف نظر کرد در واقع
گنج شایکانیست که حقایق گرانبھائیرا قلم آزموده و توانائی شرح داده و
نمیشود بهیچ وجه هیچ گونه اعتراضی بران کرد همچنانکه مستشرقین و علمای
تاریخ نمیتوانند بگویند نیازی بدان نیست این کتاب برای علمای اسلام
خیلی مفید و بسیار جالب توجه میباشد لازم بندکر نیست که برای ترجمه
آن کتب بی شاری مورد نیاز مندی مترجم قرار گرفت و این خود بهترین
دلیل برجامع بودن کتاب میباشد در هر حال ما قضاوترا بخوانند گان و اهل
معرفت واگذار می کنیم

در نقل و ترجمه کتاب دقت شایانی بکار رفته و با وجود اشکال زیاد
امید موفقیت داریم

مترجم سعی کرده آراء و عقاید سایر مستشرقین را هم در این کتاب
یکنچاند تاوجه نظر یکنفر در نظر نباشد

اما در خصوص اهمیت کتاب البته هیچ گونه توضیحی لازم نیست
ملتی که مدنیت آن سالهای قبل از تمدن اروپا بوده بدون شك تاریخ قابل
توجهی خواهد داشت این نکته را علمای بزرگ تاریخ در تمام اقطار گیتی
اعتراف کرده اند و برای کسب اطلاع و کشف حقایق عمرها صرفه
سوده اند بطوریکه اکنون ما باید برای حل هر مشکلی یا فهم مطلبی دست
بدامان آنها ببریم

حسن ابراهیم حسن - محمود زکی ابراهیم

مقدمه مؤلف کتاب

در این مقدمه ما از حزب بنی عباس و دامنه فعالیت آن سخن میگوئیم شاید بتوانیم بخواننده خود مهمترین اسباب سیاسی سقوط بنی امیه را تقدیم کنیم چون نمی توان منکر آن شد که ظهور بنی عباس مقدمه سقوط عرش اموی بود بدین معنی از وقتی که اهل بیت در خراسان تشکیل حزب دادند و با تمام نیرو برای پشتیبانی بنی عباس حاضرشدند از همان وقت سقوط دولت اموی حتم و مسلم بود پس ما برای حل معضاتی که در پیش داریم توضیح میدهیم چگونه و برای چه خراسانیها حاضر به متابعت و مشایعت خاندان پیغمبر شدند ممکن است فهم این مطلب در نظر اول خیلی آسان باشد زیرا مورخین عرب همگی برای روشن شدن این قضیه بقدر کسافی نوشته و تعمق کرده اند و شاید ما بتوانیم با تقدیم توضیح کافی در این خصوص بواجب خود نسبت بخواننده عمل کرده باشیم

در رساله که از (ریشه حزب عباسی) نوشته اند منتهای سعی را برای نقل عقاید مورخین نسبت بدعوت بنی عباس بکار برده اند این دعوت از همان آغاز کار و در خراسان با فعالیت تمام هکار کرد تا اینکه کرسی خلافت را صاحب شد

در اینجا لازم میدانم ناگفته نگذارم که ممکن نیست بتوانم تحلیل تاریخی قابل رضایتی از مقصودی که بدان اشاره شد بنمایم چه معتقدم آنچه مورخین عرب تا کنون بجای گذاشته اند تکرار مکرر حواد نیست که کم بیش صحت دارد و شاید در بار سلطنتی بغداد بیش از آنچه حقایق را کشف کند در مستور داشتن و مرده بوشی از وقایع تاریخ اصرار ورزیده باین احوال مطالعه کتب قدیم عربی برای من مفید واقع شد زیرا توانستم عقیده شخصی نسبت بمصادر اخبار عربی پیدا کنم چنانکه پرده از

روی رازی مهم تر از این راز برای کسانی که جوئیای سر موفقیت عباسیها باشند در سه اصل منحصر شده نخست تنفر و انزجار شدیدی که ساکنین مشرق زمین با عرب داشتند فاتحینی که نژادا بیگانه و بسیار کج رفتار و ظالم بودند دوم نیرومندی و پشتیبانی مؤثر شیعیان که از اصرار اهل بیت بودند سوم انتظار ناجی یاراهنما بدون شك موضوعی این چنین شایان تحقیق و تعمق و ملاحظه بیشتری میباشد و اگر ما تصمیم داشته باشیم در تحریر از سبک نویسندگان عرب پیروی نکنیم لازم است که مطالعات گاهی در احوال ملل مغلوب کرده و ملت غالب را نیکو بشناسیم از آن پس بدانیم تاثیر این دو روحیه مختلف در انتشار دعوت شیعیان تا چه اندازه بوده و مردم تا کجا از (اسرائیلیات) پیروی میکردند آنوقت این کنش و واکنش باچه محرکات دیگری دست بهم داده و چگونه زمینه را برای انتشار دعوت بنی عباس حاضر کرده

اینک خواننده نتیجه از تحقیقات تازه ما بدست می آورد شاید تعبیر عقیده نسبت به دولت اموی پیدا کنید و بدایید که عوامل سقوط دولت اموی بنا بر تقریر آنها در درجه دوم اهمیت قرار دارد

گذشته از اینکه هیچ گونه چیزی از مخالفتها و شورشهای داخلی و خارجی مطالعه نمی کنید خواهید دید که عوامل سقوط دولت اموی غیر از اینها بوده است چه شورشها و مخالفتهای داخلی را نمیتوان دلیل مبرزی برای سقوط دولت اموی شمرد زیرا کمترین تأییری در وقت پیام بنی عباس نداشت گمان نرود که در این کتاب فقط از احوال خراسان ذکر میشود هر چند که بحث در احوال این مملکت تفسیر کامل و مفیدی از وقایع پیشاریست ولی مسا را از شرح احوال سایر ممالک مستغنی نمی کند زیرا برخی از حوادث بستگی کامل بممالک اسلامی دارد مخصوصاً عراق گرچه توسعه در بحث دشواری

(۱) اسرائیلیات عقاید غیر اسلامی است بویژه آنکه از ادیان یهود و مسیحی و مجوس و بابی بوده مسلمین در اواخر قرن دوم هجری معتقد با اسرائیلیات شدند شاید مقصود نویسنده مثلاً عقیده ظالمی و مهادی میباشد که از دین یهود اقتباس شده (مترجم)

بیشتری برای نگارنده توانید می‌کنند ولی تا آنجا که نتوانست ایم و مجال شده هر موضوعی را که سزاوار و بخوبی شرح داده و تعریف کرده ایم در اینجا بندگی نسیم حکیمی مسی سردارم که مسورد مطالعه و استفاده نگارنده وقع شده از مهمترین آنها (طبری طبع موسیودو کوویه) سپس آنچه را که مشهورترین مورخین قرن نهم و دهم میلادی نوشته‌اند مانند بلادزی و یعقوبی و مسعودی و ابن عبدربه و همچنین برخی از مورخین متأخر مانند صاحب و نویسنده کتاب العیون و ابن ایبر و مقریزی

امادر آنچه که بکتابهای خطی است و من مورد استفاده قرار داده‌ام مدیون بیاره معلومات قیمتی کتاب مقفی الکبیر مقریزی هستم و نیز کتاب الطبقات الکبری که من بعد نوشته گذشته از اینها بجزوه بزرگی از مجموعه Legationnaireinun مراجعه می‌نمودم *

درخانه لازم میدانم که از استاد محترم و عزیزم (موسیودو کوویه) صمیمانه تشکر و قدردانی کنم زیرا بر اثر همراهی و کمک شایان ایشان بود که توانستم به تحریر کتاب سردارم و پیش از آنکه کتاب را طبع نمایم آنرا مطالعه و ملاحظه دقیقانه نمودم و مرا از نظریات و معلومات گران بهای خویش مدد دادند. دیگر مطلب قابل گفتنی از خود ندارم جز آنکه طلب عفو و یوزش از گستاخی خویش در تحریر فرانس کتاب چه هنوز آنقدرها حسن تعبیر ندارم که بتوانم کتاب را تحریر کنم این ضعیفی است که من بطلب نفس اعتراف میکنم و اگر ناچار کتاب را بفرانس نوشته‌ام برای آنسکه مورد استفاده مستشرقین دیگر باشد و شاید روزی آنانکه در طلب علم و معرفت هستند استفاده از این کتاب بکنند بعینه من مطالعه اینطور کتب و اطلاع یافتن بر احوال بنی عباس برای اهالی خاور زمین بسیار حالب میباشد چنانچه حالات سیاسی و اجتماعی شرق امروز شباهت نامی بدوره عبدالملک و هشام دارد و شاید این فسنها و این گونه کسب سند و عبرتی باشد برای بیننده گان و بنده اند بران *

لیدن اغسطس ۱۸۹۲

باب اول

فرمانروائی اعراب

-۱-

چگونه اسلام منتشر شد

چگونگی انتشار دین اسلام با انتشار دین مسیح هیچگونه شباهتی ندارد دین مسیح آهسته و کند کند در میان فشارها و سختیها ریشه کرد چنانکه پیمبر ما عیسی مفرماید (مملکت من از این دنیا بیست) و پس از اینکه مانند سیلابی خروشان بتمام ممالک و قارات سرازیر و منتشر شد هنوز با وجود گذشتن قرنهای شکل و قیافه حقیقی خود را از دست نداده اما دین اسلام کاملاً بر عکس مسیحیت ظهور و انتشارش برق آسا و شگفت انگیز بود چند سالی نگذشت که بوسیله جنگها و سخت گیریهای بی شمار و بر اثر اسلام آوردن اهل مدینه پیمبر نفوذ روحی و معنوی عظیمی پیدا کرد تا آنکه عمیق نفوذ محمد (ص) سبب انتشار اسلام در تمام شبه جزیره شد زور سرنیزه و سسیابی چند قبیله مشهور راها را برای پیمبر باز نمود چنانکه پس از وفات پیمبر با زهم بوسیله زور مردمین را بدین اسلام در آوردند نه بوسیله کتاب آسمانی و سد و فلسفه چنانکه خالد بن ولید مردم را بزور شمشیر داخل بدین کرد (۱)

(۱) این عقیده مؤلف با دستور کتاب آسمانی ما کاملاً مخالف است در قرآن ذکر شده (لا اکره فی الدین قد نبین الرشد من الغی) گذشته از این دلیل قوی تاریخ خود گواه صادق است + مورخین صحیح العمل چه در خاور و چه در باختر نوشته و بشهرت رسانیده اند که چون پیمبر (ص) از جانب خدا مامور نشود بدین

چون محمد (ص) مشاهده نمود که دین او یهودیها را اقناع میکند همچنانکه مسیحیانرا خوشایند نیست بهجو و بدگویی از کتاب آسمانی آنها پرداخت و اهل کتابرا گمراه و دروغگو خواند با این مقدمه حججرا براهل

اسلام شد نخست دوسنان و بسنگان خودرا بدین درآورد و با وجود تمصب شدید آنزمان که ناشی از کمال جهل بود مردانی از قبیل ابوبکر و عثمان و زید بن عوام و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن ابن عوف را بوسیله قوه بیان و موعظهای بیمبر و خواندن آیات قرآن که در آن روزهای دعوت با اسلام تاثیر فوق العاده در دلهای شنونده گان می نمود چنانچه عمر بن خطاب روزی که تصمیم کشتن بیمبررا نموده و بهمین قصد اول بخانه خواهر خود آمده که خواهر خود و شوهرش را بتازکی قبول دین نموده بودند آنها را بکشد و آنگاه بیمبررا بقتل برساند در خانه خواهر چند آیهائی از قرآن شنیده و خودش نیز گرفته و میخواند همان شنیدن و خواندن آیات قرآنی تاثیر سختی در جان و دل او نموده و بی اختیار می گوید برخیزید و سرا نزد محمد (ص) بپزید او را میبرد تا میرسد بدون تامل ایمان آورده و دین اسلام را قبول می کند .

مردانی مثل اینان که ذکر شد قبول دین اسلامرا بجان نپذیرفتند . گذشته از اینکه خود بیمبر هر سال در موسم حج برای قبایل زیادی از جمله اوس و خزرج وعظ میکرد و قبول اسلامرا از طریق بیان بآنها پیشنهاد می نمود .

این مسلمانان که بشهرهای خود باز میگشتند خواهران و برادران هم نوع خودرا بدخول در دین دعوت می نمودند بطوریکه در مدت کمی بدون هیچ جنک و خونریزی دین اسلام در تمام شهر مدینه رسمیت یافت و مردم دسته دسته قبول دین میکردند البته این دلیل صادقی بر صحت اظهارات ما و بی اساس بودن عقاید و اُلُف است . همچنانکه در تمام شبه جزیره عربستان دین اسلام بدون

کتاب نام کرد و اولویت و حقانیت خود را بشهوت رسانید و از نتایج مخالفت با یهودیها و مسیحیان این شد که آنها را از مدینه براند و در وقتیکه رسول خدا دعوت یکتا خدای خود را اجابت مینمود مسلمانان در (بیزابیته) با مسیحیان در

هیچگونه خونریزی منتشر شد و بهیم یافت + بیمبر (س) نسبت بمثل و دول خارجی هم همین رویه مسالمت آمیز را در بیس گرفت و نامه های مفصل و کامل برای فرمانروایان و امرا اطوران دول بزرگ آن زمان فرستاد در اینجا ما نامه بیمبر را که بکسری نوشته بودند درج میکنیم :

(بسم الله الرحمن الرحيم - از محمد (س) رسول و فرستاده خدا بکسری بزرگ فارسین سلام بر آنکه براه راست رفت و از خدا و رسولش پیروی نمود خداوند بی همتاست من از جانب خدا مأمور شدم ناخبر کنم زنده گانرا اسلام بیاور که در امان هستی اگر قبول کنی گناه مجوس بر تو است)

کسری نامه بیمبر را باره باره کرد بیمبر فرمود (خدا مالکشرا از هم بپاشد) کسری باین هم اکتفا نکرد رسولی بنزد (بازان) حاکم از جانب خود درین فرستاد که (دو نفر از مردان لایق خود را بفرست تا این مرد حجاز را نزد من بیاورند) بازان امر شاهنشاه را اطاعت کرد مامورین وارد طایف شدند مردانی چند از فریش دیدند برسش از بیمبر برخواستد اشارت شد که در مدینه هستند مردم از دم آندو ساد شدند و برخی گفتند (بشارت) که کسری شاه شاهان بدین اسلام در آمده) فرستاده گان رفتند و بنزد بیمبر (س) در آمدند گفتند - : کسری ما را فرستاده و ماموریم تو را با خود ببریم + بیمبر آنها را اجازه رفتن داد و تا فردا مهلت خواست و حی از آسمانها رسید خداوند شیرویه را بر کسری مسلط کرد و او را کشت)

بامدادان که دو فرستاده بحضور حضرت رسیدند رسول خدا این خبر را با آنها داد آن دو گفتند شاهنشاه از یک نامه بی اهمیت تو آشفته شد میخواستی این خبر را هم بسمع او برسانی بیمبر فرمود (آری از قول من بگوئید و باو بگوئید که دین و سلطنت من از آنچه که او دارد فزون خواهد بود باد آور

جنگ بودند پیغمبر بجان‌شینان خود وصیت کرد که ماموریت او را انجام بدهند
 بدین معنی که کفار را سرکوبی کنند.
 اکنون ما از تاثیر جنگ‌های مسلمانان در روحیه اعراب غیر مسلمان

باشوید که اگر اسلام آوری من ثورا نصرت و ملل بیشمار دهم و ثورا هر
 رعیت فرمانفرما گردانم) + مامورین یمن برگشتند و ماجرا را برای باذان
 نقل کردند باذان گفت بخدا سوگند که این گفته بی اساس نیست و میبینم
 این مرد بنا بگفته خودش پیغمبر حقیقی میباشد صبر کنید تا نتیجه پیش گوئی او بر ما
 آشکار شود اگر صحت داشته باشد که رسول بحق خداست و گرنه رویه دیگری
 اتخاذ خواهیم کرد. + دیری نپایید که نامه از شیرویه پسر کسری بباذان رسید
 (از آن پس باید بگویم که من کسری را کشتم از خشم آنکه بسیاری از بزرگان
 فارس را قتل عام کرد هر آنکه این نامه من بشورسید مردمان را بفرمان برداری من
 فراخوان اما در باره مردی که پدرم حکم جلب او را صادر کرده بود تامل
 کن تا دستور ثانوی مابتو رسد. +

چون باذان نامه را خواند بانگ برآورد این مرد رسول خداست پس
 خود و گروه بسیاری از ایرانیان ساکنین یمن اسلام آوردند

همچنین پیغمبر برای هرول امرا طور سیزانطیه (طبری ج ۳ ص ۸۷)
 و معوقس عامل او در مصر دو نامه فرستاده و آنها را بقبولی دین اسلام دعوت
 نمود بدون آنکه موسل بخون ریزی شود. مؤلف این کتاب در تفسیر روش
 حکومت خلفاء راشدین هم راه غلط پیموده این است که از طبری ج ۲ ص
 ۱۵۹ نقل میشود (این امان نامه ایست که از بنده خدا عمر امیر المؤمنین یا اهل
 ایلین داد جان و مال مریض و سالم کلیسا و بیکده های آنها در امانست کلیسا
 های آنان نباید ویران شود هیچکس حق ندارد اموال مردم را غصب کند یا کسیرا
 مجبور بدخول در دین اسلام کند تمام اهل شهر در امان هستند ..) پس چنین نتیجه گرفته
 میشود که دین اسلام همیشه بزور سر نیزه و در هیچ کجا با جنگ و خونریزی توسعه
 و انتشار نیافت اگر غیر ازین تصور مبرود پس چرا در قرن هفدهم هجری

گسه پیروزی اسلام را بار سنگینی بر دوش خود میدانستند سخن میگوئیم
دیری نیاید که همین اعراب غیر مسلمان بجان و دل دین اسلام را پذیرفتند
زیرا منظور نظر بعد اعلای آمال و آرزوهای خود را در آن مشرک یافتند

هنگامی که مسلمانان شکست خورده و در تحت حاکمیت تاتار ها بسر میبردند
آبوقت که بزرگترین دولتها عصر دولت عباسی محو و فنا شده بود دین اسلام
با تمام گرفته گی و غباری که بر حرمه داشت مشعشع و نورانی بود و در همان
دوران بخوان امیر بر قلوب بیگانگان حکم فرما میشد اکنون بتفصیل چگونگی
انتشار دین اسلام در وقت انقراض دولت عباسی و هجوم تاتارها میپردازیم
آنچه که از نظر خواننده گمان میگذرد از کتاب مرحوم سیر توماس ارنولد نقل
میشود: 2: 282 (دین اسلام در تاریخ بر حادته خود حادته
بهول و غم افزائی هجوم چنگیزخان بیادند اردچه سباهیان چنگیز مانند برقی که
از قتل کوه های بلند سر ازیر شود و بسان سیلاب های عجیب دشت و صحرا را فرا
گیرد بشرق زمین تاخندند و هرچه از آثار مدنیت درخشان مسلمانان در
شهر های بزرگ دیدند با خاک یکسان کردند ولی دیری نیاید که باز از
نواز پس مخالفتها و موانع بی شمار دین اسلام قدر است کرد و بگذشته پرافتخار
خویش نگران شد مبشرین و مبلغین بزرگ مسلمان توانستند بر قلوب فاتحین
بیرحم و وحشی حکومت کنند و آنها را بدین اسلام در آورند افتخار این فتح
بزرگ اسلام نصیب کسانیست که توانستند با وجود رقابت و منافست شدید
مسیحیان و بودائیان اسلام را بهر نحوی شده رواج دهند در تمام تاریخ دنیا
فصلی به پیچیدگی و بفرجی فصل مناقشه میان این سه مذهب مختلف دیده
نشده چنگی سخت و خونین ادامه داشت و بیروان این سه مذهب مختلف هر کدام
سعی داشتند که بر قلوب فاتحین مسلط شوند فاتحینی که با چکمه های خود
آداب و شرایع تمام ادیان دنیا را در هر کجای از دنیا لگد کوب کردند)
باز هم توماس ارنولد در یک قسمت دیگر از کتاب خود (ص ۲۲۶ - ۲۲۷)

و بهمین جهت فتوحات شایان آنها که تا شمال آفریقا و نصف بیشتر آسیا می‌رسد برای مقاصد ملی بود نه دینی قرن‌ها گذشته تا مسیحیت منتشر شد و نامین یافت اما اسلام درست برعکس بوده هنوز دوازده سال از ظهور آن

راجع به چگونگی انتشار اسلام در چین مینویسد (برغم تمام سختی و مشقتی که مبلغین مسلمان دیدند و متحمل شدند نوانستند فاتحین مغول را که انواع زخم‌ها را بپیکر اسلامیت وارد آورده بودند بدین اسلام داخل کنند بدون شك بسیاری از پیروان اسلام و مسلمانان حقیقی در طول و عرض امراطوری مغول پخش شده بودند و در خفا برای انتشار دین اسلام میکوشیدند مثلا در زمان اکبای (۶۲۴ - ۶۳۹) کرگز Ku:czz حاکم چنگیز در ایران از دین بودا بدین اسلام گروید همچنانکه ابتدا توه غویلی

(۶۵۵ - ۶۹۳) و (۱۲۵۷-۱۲۹۴) و حاکم قاسو Kincu مسلمان متعصب و متحمسی بود بطوریکه عده زیادی از لشکریان خود را بدین اسلام در آورد علاوه بر این تجار مسلمان خود مراکز مهمی برای انتشار و تبلیغ دین اسلام بودند این مسلمانان فداکار بزرگترین تاثیر را در قلوب بیگانگان می‌بخشیدند بطوریکه بر کسخان (۱۲۵۶ - ۱۲۶۷ م) رئیس قبیله طلانی در روسیه نخستین ساهزاده مغولی بود که اسلام آورد در بیان سبب اسلام آوردن این امیر گفته شده که روزی در راه بخاری مال‌التجاره فراوان دید دو نفر از تجار را بحضور طلبید و از دین اسلام پرسشها نمود آن دو تاجر بطوری معنی و مفهوم این دین حنیفرا برای او شرح دادند که هماندم اسلام آورد و در اسلام‌جان فشان وصیمی بود همچنین (تکودار احمدی) سوهین فرمانده مغول در فارس از پیش قدمان در قبول دین اسلام بود ابن خان از کودکی قبول مسیحیت کرد و بنام (نیکولا) خوانده میشد در سن رشد اسلام آورد و بر اثر اتصال بسا مسلمانان که آنها را از صمیم دل دوست میداشت خود را احمد خان نامید و منتهای سعی را برای اسلام آوردن ساهیان خود بخرج داد بمیازی از ساه از اسلام آوردن سی تکودا با اسناد نامه بغلاوون (۱۲۷۹ - ۱۲۹۰ م) سلطان ممالیک مصر فرستاد

نگهداشته بود که منت بزرگی آنرا بجان و دل قبول کردند و حاضر برای هر گونه فداکاری و جان فشانی شدند اینچایک مطلب دیگری نیز شایان توجه میباشد همان وقت که دین مسیح در میان ممالک نسبتاً تمدنی رخنه میکرد اعراب برغم

در این نامه که خود سنده تاریخی معتبری بر چگونگی دین اسلام است تکو داد احمد املا م آوردن خود را بفلاوون خیر میدهه اکنون ما عین نامه را از فلفشندی (صبح الاعشی ۸ ص ۶۵ - ۶۸) نقل و تقدیم خوانندگان میکنیم (اما بعد خداوند تبارک و تعالی از نظر لطف و مرحمت بنور هدایت در عنقوان جوانی و بهار زندگانی ما را معترف بر بانیست و احدیت خود کرد اس شهادت بر صدق نبوت محمد ص افضل الصلوة والسلام و حسن اعتقاد در حق اولیاء الصالحین و از بندگان نیکوکار

(فمن یرد الله ان یردیه یشرح صدره الاسلام) هر کس را خداوند خواسته باشد هدایت نماید سینه او را باز کند برای پذیرفتن دین اسلام»

سرتوماس ارتولد معتقد است که دین اسلام تفسیرات شگرفی در اخلاق و روحیات مغول بوجود آورده در تعلق برنامه تکو داد احمد سوم می نویسد *

(هر کس که تاریخ مغول را میخواند سی احساس خوشنودی میکند و تنیکه میبند آنهمه فجایع و کسارهای سابقه جی خود را ببالا ترین درجات ترقی کمال انسانی میدهد و در بی سالها خون ریزی حب خمر چمان بر وجود این مردمان سلحشور و جانک جو حکم فرما میشود که نکو داد سوم احمد را بنوشتن چنین نامه بر میانگیزد که هرگز عبور نم برود فر سنده اس یک نفر مانند نکو داد احمد مغول نیست *

بافیسر که بت کلمه هم از چگونگی دین اسلام در اروا گفته شود و همیکه ازینک خان Uzbechihan رئیس قبله طلاتی در روسه (۱۳۱۳ - ۱۳۴۰ م) اسلام آورد سراسخت گبر و معصب برد حدانکه سعی بلوغ در

ظهور اسلام هنوز خیلی عقب و بیه کان نخست مدنیتر ا طی میکرد البته در میان مسلمانان بسیاری از مردم ممالک متمدن و متمدنی وجود داشتند و هر گونه عقاید تازه در میان آنها ظهور میکرد ولی روح صحرا نشینی و خوی بدوی چنانچه هنوز هم پوشیده نیست در میان متمدنترین طبقات آنها موجود بود. تنها

راه اسلام آوردن رعیت خود نمود و این شخص بشهادت تاریخ نخستین کسیست که بشر دین اسلام در اروپا پرداخت با تمام سخت گیری که در موضوع دین داشت آزادی کامل بر عایشای مسیحی خود بخشیده بود تا جایی که بآنها آزادی تبلیغ و نشر مسیحیت را اعطا کرد برای اثبات این مدعا بدرج نامه سر توماس ارنولد می بردازیم که از کرامزن نقل کرده Karawzen در نامه نوشته شده (کلیسای پطرس مقدس است هیچکس حق ندارد بآنجا یا بمتولیان کلیسا متعرض شود هیچ مسلمانی حق دست برد یا موال کلیسا ندارد همچنانکه حق مداخله بامور آنجا برای مسلمانان نیست هر کس از او امر سربچی کند نزد خداوند گناهکار است و جزای او از طرف مامرك میباشد) این فرامین در وقت بمرحله اجراء میروند و ناپ ژان ۲۲ در سال ۱۳۱۸ میلادی نامه باز بک نوشت در آن نامه رفتار رضایت بخش از بکرا نسبت بمسیحیان ستود و تشکر بسیار از مجتبهای از بک کرده بلغاریهای مسلمان که در سواحل رودولکا سکونت داشتند (قرن دهم میلادی) با تاجر مسلمان متحد شدند و بشر دین اسلام پرداختند ظاهرا چنین استنباط میشود که بلغاریهای نام برده خیلی پیش از اینها اسلام آورده بودند زیرا مفیدر خلیفه عباسی (۹۰۸-۹۲۲ م) تنی چند از علماء را برای تعلیم مبادی اسلام و ترویج این دین بروسیه فرستاد این بلغاریها همانوقت سعی داشتند ولادیمیر پادشاه روسیه را داخل دین اسلام کنند ولادیمیر بن برست بود و بیگانه می که او را از اسلام آوردن باز داشت ختنه کردن و تحریم شراب بود

تا سال ۱۹۰۵ که هنوز قانون آزادی ادیان در روسیه وضع نشده بود

مسئله دین اسلام نبود که برق آسا مملکت سوریه و قسمت بزرگی از فارس قدیم را فراگرفت بلکه واقعه دیگری هم رخ داد بدین معنی که يك ملت بیگانه و وحشی توانست بزور سرنیزه بشهرهای مسیحیان رخنه کند و جای خود را در میان ایرانیان پیروی زردشت باز نماید

حرکت انتشاری اسلام خیلی کند و آهسته و معضی بود از آن پس علنی و رسمی شد و جمع بیشماری از روسها اسلام را پذیرفتند این توسعه و انتشار مرهون معنویت قوی مسلمانان روسیه و زحماتیست که در راه نشر اسلام متحمل شدند ساکنین مسلمانان کریمه بسیاری از ایتالیائیها و یونانیان و ساکنین شبه جزیره کریمه را بقبول دین اسلام مفتخر کردند یک نفر از مسافران کریمه در آن زمان نقل میکرد که مسلمانان جدوجهد عجیبی در انتشار دین خود دارند و بر عایای مسلمان بالا ترین امنیازات را میدهند پوشیده نماند که این توسعه و انتشار هم پس از وضع قانون آزادی ادیان در سال ۱۹۰۵ صورت گرفت . . .

شگفت ترین حوادث در تاریخ توسعه دینی اسلام آوردن (گرچیس) است که بدست مولویان تاتار اسلام آورد از آن پس ملیونها بروت برای تاسیس مساجد مسلمانان صرف شد و جمع بیشماری از مولویان کمر همت بتعلیم و تربیت کودکان بستند و آنها را بآئین اسلام معتمد و نابند کردند در نیمه قرن نوزدهم بیست و سه ساکنین (بلسک) و ترکمنان بت برست بودند دولت روسیه عده ای را مامور نشر مسیحیت در بین ساکنین آن دیار کرد گرچیسها که خلی وحشی بودند از فهم مطالب انجیل عاجز ماندند و بدینک مسلمانان آن نواحی تمام قبائل بت پرست را بدین اسلام در آوردند .

در قرن هیجدهم دولت روسیه باز از نو باین فکر افتاد که قبایل بت پرست مغولها بآئین مسیح معتمد کند بنابراین کاترین دوم در سال هزار و هفتصد و هفتاد و هشت میلادی دستور داد که جمیع مغولهای مقیم روسیه بوسیله سند معبری مسیحی بودن خود را معترف شوند و بسا

مردمی گرفته میسند حجاج یا حریبه وجه نانی بود که مردم ممانات سنگسار حورده
 هلاکت مسلمان می برد احمد در حالیکه فاجعه حق داشت شهر گونه ظنمی داد
 حق آینه روا دارند از ویران کردن شهرها و قتل عام ز و مرد و بی مسلمانان
 عالم را ویران کردن شهرها صرف نکرده بود مردم را نگرار رعایت میسند

میرود که تزکی شروع شده باشد این تفصیل بجهه میگریم که در
 اسلام هیچگاه بازور و طبری سر و کار نداشته گندسه ارایهها مردم در قرن
 هفتم میلادی از بیدادگری و وحشیگری موش دنیا بجا آمده و در
 خون دین اسلام را واحد دموکراسی صحیح و مساوات دیدند بهیاء آن در
 آمد (مصرت الله الی قطر الناس علیها لا یمل لحنی اند را این العیم)
 سوره روم آیه ۳۰

در خصوص زمان خلافت ابان که باز هم فاجعه موش شده رفیه اعلان
 حاکماناگر برای آن بود که ایت اعلان در ک داخلی جنو کتیری سود و مسلمانان
 دروغها نسه و مجازات کند (مرحوم)

(۲) تمام دهان رسول اکرم (ص) شاهد این مذهب است که مصود و
 مصوری حر تبلیغ و سر دین اسلام باشد

(طبری ح ۳ ص ۱۲۲-۱۲۴) می نویسند که رسول خدا (ص) حال دین
 ولیند ر س از صحیح مکه مامور کرد تا از صربستان بی سلام حدهت کند
 حال که بجهت رسید مردم و را ندان و آماده را بی برسد - خالد نازک
 را آورد (سنگه خود را کج و رسب سمسروید - هر - کیه مردم
 سلام آوردند)

و میگوید هائی اسنجه خود را کاندید خالد دستور به عه از آنها

چون رسول خدا این شهر را سمید دستپاها زونا - مان - کرده فرمود
 (ص) را در آید که حال از این مردم بود (ص) علی اس
 هر آن عهت رسب خون بی متوا را را

البته بشرط اینکه استفاده از محصول حق خودشان باشد در این صورت فرض از فتوحات اسلامی نشر و تمیم دین اسلام نبوده جنگی که برپا میشد هیچگونه معنویتی نداشت بلکه مقصود جهان گشائی بوده (۲) این يك اصل مسلمی میباشد و دایلس قانونیست که عمر بن الخطاب خلیفه دوم مسلمانین برای تسخیر

ایضاً در جنگ با یهود خیر و قتیکه بیسبر (ص) علی ابن ابیطالب را مأمور بجنگ میکنند علی (ع) چند قدمی که رفت برگشت و از بیسبر (ص) نسو: طلبید که چگونه با آنها بجنگم اذن میدهید همه آنها را از دم شمشیر بگذرانم بیسبر میفرماید سعی کن آنها را بدین اسلام درآوری که اگر یث غراز آنها بدست بواسلا آورد برای تو بهتر از آنست که هزاران شتر سرخ مو در راه خدا دهی *

کسی نیکه در احوال بیسبر اسلام مضالعه میکنند همه جا با این جمعیت مواجه میشوند که مفصودی جز نشر اسلام نداشتند و در تمام جنگها نیکه سرک کردند برای دفاع از دین و قومشان بوده و هرگز فکر جهان گشائی نداشتند و قتیکه میخواستند از مکه خارج شوند اهل مکه فرصت را غنیمت شمرده و از هر ضایفه بزرگی يك نفر دلاور را انتخاب کردند تا همه گی بيك ضربت محمد (ص) را بقتل برسانند و ضایفه عبد مناف نتوانند بخونخواهی او با تمام قبایل عرب بجنگ سردازند *

این است شرح شمه از آنچه که کفار درباره رسول خدا رو میداشتند خداوند چنین حواسه بود که طوطئه کفار را خنثی نماید و رسول اکرم را امر به هجرت نمود ولی اعراب پیوسته در تعقیب آزار او بودند بقره یهود اهل یسرب (و کائوا من قبل یسرب چون علی الذین کفروا فلما احاط بهم ماعرهم و کفروا ۹- سوره بقره آیه ۸۹)

و فسکه یهود با دست بر سبها طرف مسند می گفتند خدا یا کی مسود که بیغیبر نیکه در تورا و وعده دادی بناید خود او و قرآن او صدیق بوراه ما را بکند نام رسد برسان غالب آئیم و قاصح سویم پس خون آمد بیعمر ایشان

جنگ جویان وضع کرد و آن خدمت نظام بود که بر هر مسلمانی واجب میشد در ارتش اسلام بست نام کند و برای هر ساعت و هر وقت حاضر بجهاد باشد مقابل ماهوار معینی که از خزانه بیت المال مسلمین دریافت میداشت فرماندهان بزرگ مسلمان سربازان خود را در ممالک فتح شده بریاست مشاغل عمده

را و شناختند که این همان پیغمبر است که در توراة خبر داده کافر شدند باو پس لعنت خدا بر کافران (ترجمه) *

مورخین در سبب جلای وطن یهودیان بنی نظیر چنین شهادت میدهند که بر اثر توطئه بر قتل رسول خدا بوده و وقتی که رسول اکرم از آنها مطالبه خون بهای مقتولین کرد آنها را در مشاوره بین خود آزاد گذاشت در حالیکه نشسته پشت بر دیوار خانه یکی از یهود کرده بود مشاوره یهود صورت توطئه گرفت و گفتند کیست که بتواند سنگی برداشته و از بالای خانه بر سر محمد من افکند و ما را از شر او راحت نماید

عمر بن حجتش گفت (من حاضریم) و برخاست قاقشه شومرا عملی کند وحی از آسمانها رسید پیغمبر برخاست و بمدینه بازگشت پس برای جنگ با آنها روانه شد و یهود را از شهر راند :

(دربر مؤنه) نیز حال بدین متوال بود • ابن هشام نقل میکند (ج ۳ ص ۴۴ - ۴۵) ابابراه عابر بن مالک بمدینه فرود آمد و بدیدار پیغمبر شتافت پیغمبر من قبول اسلام را باو پیشنهاد فرمود اسلام نیاورد حکمت یا محمد اگر مردانی چند از پیروان ترا به مسجد بفرستی امید موفقیت میرود *

حضرت فرمودند من از اهل نجد بر آنها بیسناکم ابوبراء گفت من با آنها هستم بفرست تا مردم را باطاعتت بخوانند رسول اکرم چهل راد مرد مسلمانرا برای این ماموریت انتخاب فرمود فرستاد گمان روانه شدند (در شرمؤنه) فرود آمدند یک نفر از آنها مامور شد تا نامه پیغمبر را بعامر بن

می گماشتند.

چنانکه در سوریه و عراق و مصر امپراطوری فارس و خراسان و میدیا و
در هر نقطه که تصاحب کردند بهمین رویه رفتار شد:

اعراب طوری پرورش یافته بودند که تو گوئی برای اینطور زندگی
بوجود آمده اند مالکیت ارضی بر آنها حرام شده بود پس با ماهوار معینی که
دولت بآنها می پرداخت (و مساعدت) که دولت شکست خورده بقاتحین میداد
امراز معش میکردند از این رومقوری رسمی گذشته از غنایم و بروتپای بی
شماری بود که تاجت ادامه داشت سیل آسا بر سر اعراب بیابانی فرو می بارید
ظاهراً چنین ستمها میشود که اعراب بروفق مراد زندگی میکردند در
واقع روح صحرائشینی که عبارت از انتقام بیسامانی فجایع و خونریزیست هنوز
کاملاً وباشدت بر نفوس اعراب حکم فرما بود و یکوقتی بمنتها درجه شدت
میرسید که ذوق امنه فادر به برقراری امنیت نباشد فتوحات اسلامی این
نتیجه را بر آورد که ملتی بدوش ملت دیگری سوار شود و بحسب ملت
مغلوب زندگی خوشی داشته باشد.

طفیل برساند شمر هیچ نوجویی نامه نکرد و بیدرنگ امر بهتل نامه رسان
داد مسلمین بنوعامر را بخونخواهی آن شهید خواستند بنوعامر گفتند
ابوبراء با آب رو بد دوستی و همسایگی دارد از آنها گذشته و بنی سلیمرا
بکمان حبیبیند بنی سنیم دعوت آبیارا اجابت کردند و بیاری مسلمین بر
عامر بن طفیل خند جنگ سعفی درگرفت و با شهید شدن آخس بن نغر
مسلمان پایان بندرفت این شهداء از مشهورترین فادان و حفظ کنندگان
قرآن بودند.

درجنت می رجبع سال چهارم هجری حسن احنق افتاد که جماعتی
بخدمت رسیدن کر رسیدند (بر سر خود در اسلاد آوردن و نخی است
خند نثر از صاحب را ما بفرست - برای ما بر آن بخواند شرا مع دین اسلام

این مطلب عین گفته (وان کریم) است (مردم ممالک فتح شده میکاشتنند و فاتحین درو میکردند و کاری جز غارت و چپاول مردم نداشتند) شاید برای بیان وضعیت اداره ممالک فتح شده با اندازه کافی توضیح داده شده باشد ولی هرگاه بخواهیم در باره روش حکومت مسلمانان بحث و قضاوت کنیم باید بگوئیم که روی هم رفته خیلی بهتر از وضعیت سابق بوده مثلا مردم سوریه و مصر که از ظلم و ستم رومیان بیجان آمده بودند چندان مقاومتی در برابر فاتحین نکردند همچنین مردم عراق مسلمین بهمان روش قدیمی که عصر دستور داده بود رفتار میکردند و برای دریافت مالیات مامورینی از اهل همان

را بمایاموزند پیمبر شش نفر از اصحاب را فرستاد چون برجیم رسیدند مردم برجیم شمشیر برای کشتن اصحاب کشیدند اصحاب بدفاع پرداختند و خاتمه چنین بود که چند نفر کشته شدند و چند نفر دیگر هم که اسیر شدند بقتل رسیدند همین واقعه سبب جنگ بنی نجیان شد (ابن هشام ج ۳ ص ۴۹ - ۶۰ و طبری ج ۳ ص ۲۹-۳۳) مسبین جنگ خندق سال پنجم هجری یهود بودند که نقض پیمان رسول اکرم را کرده بودند از مدینه که رانده شدند بکه در آمدند تا قریش را بجنگ با رسول اکرم بخواهند قریش آنها را دعوت مساعدت دادند یهود به قطعان رفتند و از آنها هم قول اتفاق بر علیه محمد ص گرفتند رسول اکرم وضعیت را مشکل دید و امر بعض خندق داد پس برای برهم زدن اتحاد جهانی کفار منوسل به تبرک شدند و توانستند بین آنها اختلاف بیندازند متفقین بی نصیب و خسته باز گشتند و از غنائم جنگ بیاز گشت مایوسانه قناعت کردند (ورد الله الدین کفروا بغضهم ام ینالواخیرا و کفی الله المؤمنین القتال و کان الله قویا عزیزا) (ابن هشام ج ۳ ص ۶۸ - ۷۰) بنو قریظه که باین زودبها دست بردار نبودند بغدیری مزاحمت حضرت را فراهم میکردند که وضعیت مسلمین بی اندازه دشوار بنظر میرسید اما در خصوص جنگی که منجر بفتح مکه شد باید دانست عاملین جنگ قریش بودند که پیمان صلح (حدیبیه) را نقض کرده بودند در سال ششم هجری پیمبر با هزار و چهل جنگجو متوجه مکه شدند در راه قریش راه بر آنها گرفته و طلب صلح کردند بشرط اینکه پیمان صلح ده ساله بین طرفین بسته شود دبری نماند که اهل مکه نقض پیمان

شهر تعیین می‌کردند و بنا بر روایت مورخین مالیاتی که عمرو وضع کرده بود چندان زیاد نبود در مقابل خدماتی که مسلمانان برای آنها انجام میدادند از قبیل تعمیر شهر و حفظ امنیت و ایجاد طرق فراموش نشود که فتوحات اسلامی هر چند در اوایل معقولانه بود ولی رفته رفته طاقت فرسامی شد مگر آنکه تغییری در روش خود داده باشد زیرا فتوحات بعدی اعراب نیازمند بنظم نوینی بود و یکی از اشباهات بزرگ فاتحین و خلفاء اهل این حقیقت قیمتی بود و اگر فتوحات اسلامی هیچ گونه سودی برای ملل مغلوب نداشته دلیلش همان روش غلط سیر اجتماعی و تکاملی اعراب بوده که هیچ گونه تغییری به تغییر زمان بخود ندادند

کردند و به مخالفت پیغمبر ص برخواستند رسول اکرم باده هزار جنگجو متوجه مکه شدند و پس از فتح مکه اهالی را که مدت ده دوازده سال آنها اذیت و آزار باو نموده و چند از مسلمانان بیگناه را کشته بودند که در حقیقت اغلب مردم مکه شایسته قتل و سزاوار عقوبت می بودند رسول اکرم برغم آنها جور و ستم که در حق رسول اکرم و اصحابش روا داشتند همه را شامل عفو و گذشت قرار دادند بخیستاروندان خود فرمود امروز که روز قدرت نمایی و گرفتن انتقام است از شما من آنرا بشما میگویم که یوسف برادرانش گفت (لا تریب علیکم الیوم ینهار الله لکم و هو ارحم الراحمین امروز سرزنشی نیست بر شما و من بخطاه گذشته شما نتگرم می آمرزد خدا شما را و خدا رحیمتر از جمیع رحیم کنندگان است - سوره یوسف آیه ۹۱) از تمام مقدمه چینی و نقل تاریخ چنین نتیجه می گیریم که منظور نظر و یسکانه آرزوی پیغمبر ص نشر و تهمیم اسلام بطریق سلم آمیزی بوده و اگر در حیات رسالت خویش غالباً بجنک میپرداختند دلیل این نیست که مرامشان زور گویی بوده بلکه مخالفین جاهل و اجوج حضرت را کردها مجبور بدفاع در مقابل حملات شیطانی خود می‌کردند.

(۳) این فکر در یکی از خطبهای عمر بن الخطاب کاملاً مشهود است

فتوحات اسلامی در نظر بنی امیه

در آغاز پیدایش اسلام فاتحین عرب برآستی و درستی برای دین و منظور مقدسی میجنگیدند و نظری بمادیات و علاقه دنیوی نداشتند ولی در اندک مدتی ثروت و زینت ممالک فتح شده چشم آنها را خیره و حب مادیات پرده بروی فضایل اخلاقی دین آنها کشید ثروت و زینتی که برای اعراب مسئله غیرعادی مینمود و در عوض اصلاح تولید فساد کرد چنانکه در شهر کوفه خانواده های مبرز و مشهور دارای ملیونها ثروت بودند این مبالغ هنگفت در اوائل جهان گشائی اعراب بدست آمده و غیر از غنائم و مقرری سالیانه بود که از دولت وقت دریافت میداشتند و یکزمانی که يك نفر جنگجوی کوفی بجهاد میرفت در رکابش بیش از هزار شتر بود که منسوبین و انانیه او را حمل مینمودند (۱) اصحاب بيمبر (ص) اسلام نیز همه گوی از ثروتمندان بزرگ و دارای ثروت های بیشمار و کاخهای با عظمت بودند ثروتمندان عرب مبالغ هنگفت بدل و بخشش می نمودند (۲)

تا نیر اینگونه بختشها آن شد که ابوزر در شام یاغی شود و بر ثروتمندان شوریده آنها را بدسنگیری و همراهی بفقراء مکلف نماید (۳) خوشی های گوناگون و ذرق و برق تولید نیازمندیهای تازه خاستنی های بیشتری (۴)

(۱) طبری ۸۰۶۲-۸۰۸ (۲) مسعودی سراج الذهب ج ۴ ص ۴۵۳

(۳) طبری ج ۱- ۲۸۵۸ (۴) طبری ۱۱- ۲۷۵۵ ص ۱۳

میکرد و امخواستن یگانه وسیله بود برای رفع نیازمندیها همان وسیله که بنی امیه را برای تولید ماجراها مهیا نموده چنانچه این وضعیت در تاریخ رومیان رخ داد.

از آن پس لازم و واجب میشد که شورشی بر پا گردیده تا رفع نیازمندی و ام خواهانرا نماید. و تعجب ندارد اگر ببینیم که بسا اوقات این شورش و ماجراها را سبب وسیله قرار میدادند برای برداشتن اموال از خزانه مسلمین (بیت المال) اگرچه برای بدست آوردن مال وسیله بهرائب آسانتر و شریفتر فراهم بود تا که دست اندازی بیت المال مسلمین نکرده باشند و آن ناخت و تاز و جنگ با کفار بود بعنوان نشردین اسلام و چه بسا میل شدید فرمانروایان و سران سپاه ب جنگ نبودن و ناخت و تاز بیشتر از انتشار دین اسلام بود چنانچه این معنی ویژه در مملکت خراسان بر ما روشن و معلوم میگردد. *

دول معظم در افتاده از ممالک اسلامی مانند طبرستان و تغارستان و ماوراءالنهر در اوائل سلطنت بنی امیه بیمان دوستی و اتحاد با مسلمین داشتند بدین معنی که در مقابل خراج سالیانه معینی از استقلال محسود و آزادی دینی بهره مند میشدند و قدر مسلم آنستکه کفار مکرر در مکرر بیمان نسکی میکردند و مسلمین مجبور بودند که در آب و خاک آنها ناخت و تاز نموده و شهرهای آنها را خراب و خانواددهای آنها را اسیر کنند.

غنائم بیشمار بیروزی - بعد از وصول خمس بیست و امان - کافی بود تا فاتحین را فریفته و بدون اعلان جنگ قبلی بر ممالک همسایه حمله ور شوند برای تاکید مطلب رجوع شود بساریخ بلاذری (جنگ گرکان و طبرستان) اما در باره آنچه که اعراب فتوحات یزید نامیده اند باید گفت این همین راهزنیها بود که از ممالک آام سلب امنیت میکرد فتوحاتی که ظلم و جور فاتحین آن مردم صلح دوست و آرامس طلب را بجان آورد.

برای مثال چگونگی فتح سمرقند را نام میبریم وقتی دروازه های شهر را بروی فاتحین گشودند که بین ساکنین شهر و سعد بن عثمان پیمانی منعقد و هفتصد هزار درهم بضمیمه صد هزار نفر از اهالی بعنوان گروگان تقدیم محاربین شد (۱)

دیری نپائید که شهر بصرف قتیبه بن مسلم در آمد با وجود اینکه سمرقند پها پیمان سعد را محرم و مجرم میدانستند - باستاناد آنچه موخین عرب آورده اند - مسلمین اهالی را از شهر رانده ساکن آنها را تصاحب کردند چون عمر بن عبدالعزیز بر کرسی خلافت نشست اهالی سمرقند شکایت پیش او بردند خلیفه یکی از قضایه را بحل اختلاف مامور کرد قاضی چنان حکمی صادر کرد که هوشمندترین اشخاص را بنیرنگ او آشکار بود حکم چنین بود اهالی شهر و فاتحین نزدیک دیوار شهر رو-رو میشوند ، یا جنگ میکنند یا صلح اگر فتح با اعراب بود مسلماً همینطور هم بود چه اهالی بی دفاع نمیتوانستند در شهر از خود دفاع کنند. با مغلوبین مسانند ممالک فتح شده رفتار میشود مگر اینکه تسلیم باشند و شروط اعراب را هر چه باشد بپذیرند البته حکم عاضی تنیری در اوضاع نداد (۲) و فایع بی شمار (۳) تاریخ طرز فکر اعراب را در ماموریت های شرقی برای ما روشن میکند زینان مصلحت شخصی را مقدم بر هر چیز می شمردند اما دین اسلام وسیعی در نشر آن امری بود ثانوی یزید بن المهلب تنها به مقام ولایت عراق که برای بر آوردن خواهش های او کافی نبود اکتفا نداشت و چشم طمع بخراسان سرزمین ثروت دوخته بود شاعر عرب در حق او گفته است

الاذهب العز والسقرب لسفنی

ومات لندی والوجود بعد المهلب (۴)

جای شگفتی نیست اگر مهلب را همیشه نیازمند به ییشیم زیرا بسیار

(۱) طبری ۲: ۱۲۴۵ و ۱۲۴۶ (س ۱۸)

(۲) طبری ۲: ۱۳۶۳ بلاذری ص ۴۲۰ و ۴۲۲

(۳) بلاذری ص ۴۱۸ - موسی بن حازم و ساکنین نرزم طبری ۲:

۱۷۹ (س ۱۶ و ۱۷) بلاذری ص ۴۲۰ و ۴۲۲ (۴) طبری ۲: ۱۲۵۱

سخی الطبع و مورد بخشش بود*

در وقت عزل از منصب امارت ، یکمیلیون درهم مدیون بیت المال بود
صد هزار درهم از این مبلغ را بوسیله فروش جواهر آلات زنش ادا کرد ،
یک نفر از بستگان او که در بیت المال کار میکرد سیصد هزار درهم بجای او
پرداخت بقیه را عویش والی شهر اصطخر در آنوقت تمام کرده امانت
حجاج بن یوسف پیش از مهلب برش ملیون درهم بالغ میکند و از این
مبلغ فقط سیصد هزار درهم باقی مانده بود

از اینرو امتیاز خلفای راشدین از حیث روش ساده زندگانی کردن
بر ما روشن میشود و می بینیم در ادوار بعد ، بویژه در عهد بنی امیه روش سابق
بکلی معکوس میشود اما محکوم کردن تنها بنی امیه در از عدالت است زیرا
جوانان آنها در همانوقت ، بهنگام فتح قادیسیه و یرموک ، مقهور همان
روح راحت طلب بودند و نشسته بیروزی - شمشیر را در برابر مادیات بی ارزش
می نمود *

بدون شك این فتوحات بك عكس العملی هم لازم مبداءت و هینطور
هم شد . اکنون عین تاریخ سهودی را که در نوع خود بگانه است در اینجا
قل میکنیم :

اثر این بیروزیها برای نخستین بار در زمان عثمان بن عفان هویدا گردید
و این مورخ ناگهان باعتراف آن ناچار میگوید ، در زمان عمر بن خطاب
اوضاع چنین نبود راه روشن و روش آشکارا می بود . اکنون امر کجا و گفتار
ما کجا ؟ او کجا و توصیف ما کجا ؟ (۱)

رتبیر امیر سیستان روزی باصحابش گفت چه کرداری دانستند آن
مردمیکه می آمدند در حالیکه سکه پاسان گرسنه و آنا در بر سر خدا از

(۱) - موشی مروح الذهب ج ۴ ص ۲۵۵ (نه ص ۲۵۳ همانکه مؤلف

چهره‌شان هویدا و نابوش آنها برك درخت خرمابود در عهد باو فخر و نوانانی
 و شجاعتشان از شما بیشتر. در حالیکه شما از آنها نیکو منظر ترید. (۱) با
 وجود این بنی امیه حکام و عمال خود را از میان همان مردمان تروتمند و
 توانگر اختیار میکردند.

مردمیکه بزنده گانی برتجمل عادت داشتند بدون اینکه رنج کار و تلاش
 را بر خود هموار کرده باشند. از اینرو ما در شگفت میسویم هر گاه ببینیم در
 زمان خلافت بنی امیه روح بی دینی فرمانروائی داشت، مجبور با فامه دلیل
 برداستی گفار خود نیستیم. لشکر کسی و حملات مسلمین بر کفار بهترین
 گواه ما است

اینک باید از آن روحی که بر سازمان اداری کسورهای اسلامی در
 زمان بنی امیه فرمانروائی داشت گفتگو کنیم

-۳-

«مالیات»

بنابگفته استاد فون کریمر «Von kremer» ترتیب مالیاتی که عمر بن الخطاب داده بود بارگرائی برای مردم بوده آنچه اسناد نامبرده بر این بیان میافزاید و تولید خشم عمومی میکردد رفتار تحصیلداران در گرفتن مالیات از اهالی است و فایع مصر زمین را برای ما روشن مسکنند مالیات آنجا در زمان حکمرانی عمرو بن عباس بر دو ملیون درهم بالغ میشد (؟) چیزی نگذشت که در زمان حکومت جانسن عمرو بن عباس مالیات چهار ملیون درهم رسید (؟) (۱)

معلوم میشود عمر بن خطاب نظام مالیاتی برای مالیات وضع کرده بود فون کریمر سبب افزون گشتن مالیات را برابر قانون تعدیل مالیات میداند که بجای دودینار از هر فردی چهار دینار گرفته میشد و میدانم شرح بعد از اخیر

(۱) بیان فوق العاده منسوب به دانشمندان اروپایی است او با اعراب در معاری میگرد و رسوخ میگرد.

من معلوم در این مورد در فعل از بلادی جمعاً رفته است. بلادی منویسد مالیات و جزایه مصر در عهد عمر جمعاً ده ملیون میشد و در عهد عبداللّه بن سواد بن ابی سرح چهار ملیون رسید. معهود نویسنده دینار است نه دره.

رقی است از رجوع سواد بلادی بخون عمرو بن عباس مالیات مصر را معس نمودی هر یک حرب و زمین نگذید و سه اردت طعاب - اردت هیاس

را کجا یاد کرده است. اما بلاذری همین موضوع را برای ما اینطور تفسیر می کند .

«عنان به عمرو گفت س از تو شبرشتران مصر زیاد شده است، عمرو گفت برای اینکه شما از شیر خوردن بچه هاشان جلوگیری کردید (لانکم اعجبتم اولادها) در زمان بنی امیه اوضاع خیلی بدتر میشود ، زیرا خلفای جدید همچون حکام و امراء خود را موظف به تعقیب یا احترام قوانین پیشینیان نمیدانستند ، بکوفتی معاویه برای «وردان» حاکم از جانب خود در مصر چنین نوشت :

« بر هر فردی از فبطیان يك فيراط بيافزا » وردان در پاسخ بمعویه نوشت « چگونه بيافزایم بر آنها و حال آنکه در عهدنامه با آنها ثبت است که نباید چیزی بر مالیات افزود »

بزرگت مساوی با ۲۴ صاع - هر جوان بالغی دودینار « این قسمت از تاریخ بلاذری غیر قابل تصدیق است ، اگر برای هر فرد دودینار مالیات معین کنیم برای تکمیل عدد میلیون ، یانصد هزار نفر جمعیت لازم میشود ، آنها در صورتی امکان پذیر میشود که یک ربع از ساکنین را در نظر بگیریم پس جای شگفتی نیست اگر بگوئیم فقط جوانان مکلف پرداخت مالیات زنان و کودکان و بیمردها معاف بودند .

«عبدالحکیم » در فتوح مصر ص ۷۸ مبلغ را بالاتر برده مینویسد «تعداد کسانی که در زمان عمرو بن عاص در مصر مالیات می پرداختند بهشت هزار نفر میرسید . در این صورت باید تمام جمعیت مصر در آن زمان - ۳۲ میلیون تن باشد که اینهم معقول نیست ، و گرنه تنها مالیات به شانزده میلیون دینار بالغ میشد صحیح ترین روایت در نظر ما تاریخ مقریزی است (خطط ج ۱ ص ۹۹ - ۱۰۰) که میگوید مالیات مصر در زمان عمرو بن عاص دوازده میلیون دینار بود . (مترجم)

... انی اینقرار معلوم میشود بنی امیه مراعاتی نتوانین و مقررات قدیم خلفاء راشدین را نیکردند بلکه تجاوزهم نمودند در مملکت یمن نیز حال بدینمورد بود یکی از برادران حجاج در وقت حکومت خود بالاترین درجه جور و ظلم را در حق اهالی مرتکب شد + املاك و اموال هر کس را مصادره میکرد و در اثر وضع مالیات مخصوص بنام «وظیفه» - غیر از ده يك قانون اسلام (۱) - کینه و خشم عمومی را برانگیخته بود + وقوع چنین حوادثی در يك مملکت صد درصد عربی اوضاع آشفته سایر ممالک فح شده را بخوبی روشن میکند +

مباشرتین مالیات را در کشور ایران عادت بر این بود که بیس از فرا رسیدن وقت درو و برچیدن حاصل نرخ بسیار نازلی برای محصول معین میکردند و دسترنج کشاورزان را با جبار از آنها میخریدند. (۲)

برای مزید توضیح رجوع شود بکتاب «الخراج» ابی یوسف نا از قظام اداری ممالک جزیره عربستان در عهد بنی امیه کاملاً مطلع سویم + «زیاد بن غنم الفهری» حاکم این مملکت در زمان خلافت عمر بن خطاب از بیس خود بکامینار بر مقدار مالیات افزود. (۳)

(۱) بلاذری ص ۲۱۷ Von Himmer Ueber die

(۲) ابن سعد کتاب «الطبقات» عمر بن عبدالعزیز به عهدی بن ارضاه نوشت «شنیدم هامورین تو درباره هیوه درختان مردم سخنان مسکوک گفتند + نرخ خرید آنها بسیار نازل و غیر از نرخ مداول است + و نیز سیدهام يك طایفه از کردها راه را بر عابرین کرده ده یاب از آنها مطالبه می کنند»

(۳) کتاب «الخراج» چاپ بولاق سال ۱۳۰۲ هجری ص ۲۳ در آخر بقول ابی یوسف نقل میشود

«این مطلب یمن بر سیده + به برای صلح و نه برای انبات امری + به از زوایت قهواء و نه از سندی ناس»

ولی این مبالغ برای فرو نشاندن حرص ضحاک بن عبدالرحمن حاکم از جانب عبدالملک کافی نبود. او امر داد تا از تمام اهلان مملکت هر شماری بعمل آورند، هر کس را در پرداخت مالیات مکلف کرده بدین معنی که هر قدری مقدار کسب سالیانه خود را حساب کند، آنوقت حاکم پول خوراک و پوشاک و یازده از مخارج ضروری او را بدهد. بقیه بعنوان بیت المال ضبط میشود. نتیجه قانون جدید این شد که هر قدر سهوینار غیر از مالیات مقرری سالیانه بدو اهل وقت بپردازد (۱).

در مملکت عراق اوضاع همیشه طرز بوده مالیات استثنائی پیش از مالیات مقرری بردوش مردم فشار وارد میآورد.

عمر بن عبدالعزیز، مانند عمر بن الخطاب، تصمیمند از آن زمان گرفتار تا از مردم درمهایی که وزن آن بیش از چهارده قیراط باشد بگیرند (۲). زیرا مشاهده میکرد مأمورین درمهایی سنگین تر از آنچه خطیفه دوم مقرری نموده میکردند، بطوریکه مالیات ترقی فوق العاده میشود، در همین نامه مالیاتی عمر بن خطاب مردم مجبور بودند گداشته از پرداخت مالیات مقرری و مخارج سکه زدن پول و عقد قرار دادهای بر شمی و ماهوار کارگران - ادارات و غیره بپردازند. شوای هه انشای عید نوروز و جشنهای دیگر که بازی بر سبزه‌ها و غیره دیگر بود (۳).

ولی این اموال مقرری و مالیات استثنائی در هر چند بار گزینی بدوش مردم بود. یگانه نقص نظام آردی بشرط پیشین، نظامی که مرامی جز جمع آوری ثروت مردم نداشت، بلکه امور پیچیده تر و خطرناکتری در

(۱) کتاب «العزاج» ج ۲ ص ۲۳. (۲) همانجا، ص ۲۴. (۳) یعقوبی ج ۲ ص ۲۵۸ و بعد از آن، طبری ۲: ۶۵ و ۹ و ۱۶۳. ابن اثیر ج ۳ ص ۹۹. و غیره.

جریان بود *

از جمله خیانت مامورین دولت و حیف و میل اموال دولت از بیت المال و انفاق آن بصورت اسراف . عیوباتی که خطرات آن کمتر از آنچه قبلاً بیان کردیم نیست *

تعجب ندارد ، در آن عصر منصب حکومت یا امارت مملکتی فقط بمنظور جمع آوری نروت از راه بی شرافتی تحصیل میشد . دلیل ما ضرب المثلهاست که در همان ممالک ، بر زبان عموم شایع و رایج بود . «مملکترا خورد یا دوشید همچنانکه شتر را میدوشند » این عبارت باندازه کافی توضیح میدهد . (۱)

چه بسا اوقات در زمان خلافت عمر بن خطاب * مردم بوسیله ارسال عریضه یا اظهار حضوری از حکام و تحصیلداران مالیات که اموال آنها را برای خودشان بنام دولت جمع آوری میکردند شکایت مینمودند ، بلاذری «ص ۳۸۴» برای ما قصیده در نهایت غرابت نقل میکند . گوینده اشعار عده زیادی از محافظین و حکام ممالک خوزستان و فارس و میدیارا مورد اتهام قرار داده در یک مصراع ایشانرا بدینگونه وصف میکند «یسینون مال الله فی- الادم الوفر» ایشان اموال خدارا برای آراستن سفره های خود بکار میبرد ، یک بیت از قصیده در اینجا نقل میشود

نؤدب ادا ابو نغزوا اذا غزوا فانی لهم وفرولسنا اولی وفر ؟

ترجمه فارسی اینطور است «هر وقت آنها بچنگ میروند ما هم میبریم و چون باز میگردند ما هم باز میگردیم ، پس آنها نروت از کجا میآوردند در صورتیکه ما نروت نداریم ؟

اغلب اوقات حکام دزد کمترین رنجی برای پوشیده داشتن خیانت و دزدیهای خود نمی بردند ، ما بچند نفر از حکام بر میخوریم که در اواخر دوره زمام

داری از خلیفه تقاضا میگردند تا مامورین زبردست آنها را از محاسبه رسمی دریشگاه خلیفه معاف بدارند (۱)

عمر بن خطاب قانونی برای جبران خرابکاری مامورین وضع و آنرا «مقاسمه» نامید، بدین ترتیب که پیش از برقراری حکام در ولایات مختلف حساب دقیقی از تمام دارائی آنها بعمل میآمد و پس از عزل از منصب یکبار دیگر مجبور بودند بحکم قانون ثروت خود را در اختیار دولت بگذارند تا محاسبه شود و هرچه بر ثروت آنها افزون گشته و حقوق ماهیانه آنها اجازه اندوختن این مقدار ثروت را نمیدهد نصف برای دولت ضبط شود (۲) معاویه برای پیروی از قانون مقاسمه نصف ثروت خود را به بیت المال بخشید تا بقیه تطهیر شده گوارا باشد (۳) اما رفتار او با کارمندان از روی قانون مقاسمه بود (۴)

تصور نشود فقط رؤسا از ثروت دولت سوء استفاده میکردند بسیاری از کارمندان جزء دولت هیچ کاری نداشتند جز غارت اموال دولت یا هرچه در دسترس به بینند. آنوقت دولت برای استرداد اموال مسروقه دچار چه اشکالاتی میشد بماند، تا اینکه «عبدالله بن زیاد» والی عراق بفکر تدبیر افتاد تا کارمندان عرب را از کار برکنار و از ابرانیها در دوائر دولتی استفاده شود. از همان وقت دهقانان - بسزرك کشاورزان در ایران - مأمور تحصیل مالیات شدند. در واقع خیلی بصیرترو امین تر بودند (۵) با تمام جلوگیری و دقت دولت بعضی از کارمندان توانستند مبالغ سرشاری بچیب بزنند؛ چون اموال جمع شده را بامانت نزد بستگان یا دوستان خود میگذاشتند، چند نفر

(۱) طبری ۲ : ۶۹

(۲) بلاذری ص ۸۲ و یعقوبی ج ۲ : ص ۱۸۱ از نقاط ضعف قانون مزبور صحبت داشته. طبری ۱ : ۲۸۶۴

(۳) طبری ۲ : ۲۰۲ ص ۶ و بعد از آن (۴) یعقوبی ج ۲ ص ۲۶۴

(۵) طبری ۲ : ۴۵۸ و ۹۹۵ ص ۱۹

از حکام بانفوذ نسبت بدوستان خود که دارای مناصب پر منفعت بودند بحساباتی مسامحه روا میداشتند و از جنایات آنها در حق اهالی چشم پوشی مینمودند (۱) ما گفتیم چگونه خلفائی راشدین سعی بلیغ داشتند تا اموال دولت را هر چند اندک باشد از چنگ مأمورین ظالم در آورده به بیت‌المال بازگردانند اما امویها برای نظارت در اموال دولت قانون بسیار دقیقی وضع کردند. مثلاً در زمان عبدالملک بن مروان بهنگام عزل و فصل یکی از تحصیلداران تحقیق دقیق در اطراف کارهای اداری او میکردند و اگر کسی مشاهده میشد او را بانواع واقسام شکنجه میکردند تا اقرار نماید بنام کسانی که اموال مسروقه را نزد آنها امانت سپرده است. بدین وضع ممکن بود بتوانند اموال چاپیده را به بیت‌المال باز گردانند. اینگونه اعمال «استخراج» یا «تکشیف» نامیده میشود (۲) محل تحقیق از اعمال دولت «دارالاستخراج» نام داشت.

رفته رفته تحقیق قانونی از حدود شرع تجاوز و صورت انتقام شخصی بخود گرفت انتقام غلطی که تولید کینه در عمال دولت مینمود و آنها را بنسب غارتگری میکرد در اواخر خلافت بنی امیه فساد تعمیم کلی یافت. هر حاکمی نخستین کارش حبس یا شکنجه سلفش بود نام مأمورین از جانب حاکم قبل نیز محبوس میندند. یا بر آنها سختگیری کرده و یا آنها را آزاد مینمودند.

خالد بن عبدالله فسری حکمران در عراق حقوقی داشت بالغ بر بیست میلیون درهم در سال. غیر از صد میلیون درم دیگر که از راه اختلاس بدست میآورد، چون «یوسف بن عمر» بحکومت رسید او و سیصد و پنجاه نفر از مأمورین

(۱) مراجعه شود بکتاب خراج ابو یوسف معلومات خوبی در ص ۶۱ س ۱۶ و بعد از آن مشاهده میشود.

(۲) ظهیری ۳: ۵۰۲ عقیدالبرید چاپ ماهره سال ۱۲۹۳ ج ۱ ص ۱۷۹ و

اورا گرفته بزند آن افکند. و آنقدر بر او سخت گرفت تا توانست هفتاد میلیون درم از او باز ستاند (۱) این همه اموال و ثروت بهنگفت انسان را بفکر راه تحصیل آن میاندازد در عین حال میتواند بسهولت غلط بودن قانون مالیات را تشخیص بدهد تحصیلداران مالیات کسانی بودند که با خیال راحت اختلاس میکردند و بفکر روز عزل از منصب نبودند ناپیدا نبودند در برابر ظلم چه پاداشی بانتظار دارند. کسانی که نمیخواهند کوهکترین فرصت را برای جمع آوری ثروت از دست بدهند هیچگونه نردیدی در مستحگیری راهالی نداشتند. اینطور میشد که بهنگام تحقیق و بازرسی نیمی از اموال غارت شده را بدولت میدادند تا با بقیه عیش و نوش کنند.

بدون شك سنگینی كمرشكن این وجایع همیشه بدوش ملل مغلوب و دور افتاده بود مللی که کمتر مینواستند برای داد خواهی بر سر حکومت بروند. رنجبرانیکه بانام وسایل مستحگیری از آنها مالیات گرفته جمع آوری میشد.

اما طرز گرفتن مالیات بنا بگفته و معیاء بوضع شرم آوری بوده. بدینمعنی که در روز معین تحصیلداران در دیوان خراج حاضر میشدند. حاکم بر کرسی بلندی می نشست. آنگاه مردم برای پرداخت مالیات در حال خضوع و خشوع هیآمدند. هر کس مالیات خود را بدست گرفته و دست خود را بسوی حاکم دراز مینمود بطوریکه دست حاکم روی دست او فرار بگیرد. پس از پرداخت مالیات بعضی از حاضرین چنان نشست گردنی باو میزدند که ناآزودیک درپ مجلس رابده میشد.

دانشین عرب و حاضرین در مجلس این فعل را شانه غلبه و نصرت مسلمین میدانستند (۲) اما کسانی که قادر بر پرداخت مالیات نبودند. انواع شکنجه در حق آنها اعمال میشد. از جمله نگاهداشتن آنها در آبناب سوزان. یا ریختن روغن داغ سده بر سر محکوم یا مدت یکساعت بروی یکا ایستادن

(۱) طبری ۲: ۱۵۸۱ و ۱۷۶ و ۱۸۴۱. معمولی ج ۲: ۳۵۵ و ۳۸۸

(۲) Korabuceck, das Arabische P. 87

پس متخلف را طوری طناب بیچ میکردند که قادر بسجده در نماز نباشد (۱)
 در مملکت مساوراء النهر تحصیلداران کشاورز را برهنه در آفتاب نگاه
 میداشتند آنگاه زنار او را درآورده بصورتش برتاب میکردند (۲) X

(۱) کتاب الخراج ص ۱۸ و ۶۱ و ۷۰ و ۷۱

(۲) طبری ۲: ۱۵۱۰

X ما در این قسمت از قول فن فلوتن نقل از کتاب Korabaceck das Arabesche
 Papier P.87 در خصوص روش اعراب در گرفتن مالیات بسیار مشکوک هستیم
 و ظن غالب آنستکه این نوع توضیحات را بخطای از فقهایی مسلمان دانسته‌اند
 بویژه آنکه مؤلف از مأخذ عربی روایت نامی نبرده. اگرهم صحت داشته باشد
 منسوب به فن فلوتن نیست. زیرا او از قول فقهایی چیزی نقل نکرده است. گفتار
 فقهاء واحکام ایشان در هیچ روزی از روزها حجت برای حکم نمودن در
 باره ملل مسلمان نبود برای سنجش یا حکمیت در فضایی تاریخی باید رجوع
 شود به وقایع جزئی یا امثال تاریخی مؤلف يك رأى بی دلیل و غیر مجهز را
 دسناویز قرار داده و برای سونه يك واقعه کوچک را هم نقل نمیکند تا ما
 یقین بصحت اظهار ایشان بکنیم. ما برای بطلان عقیده مؤلف نیازمند بدلیل
 نیستیم. زیرا بیشتر کتب احادیث ماملو از اخبار نهی از منکر و آزار و امر
 به مهربانی و ترحم بر حیوانات است تا چه رسد بانسان علاوه بر این دستورات
 خلفای راشدین فرماندهان لشکر اسلام بهترین دلیل بر صحت اظهارات ما است
 امی بکر صدیق باسامدین زید و اشگرش هنگام عزیمت بشام (طبری ج ۳ ص
 ۲۱۳) بدینگونه سفارش میکند:

-۴-

«در احوالات سیاسی و اجتماعی ملل مغلوب»

می ترسم خوانندگان در وقت مطالعه صفحه سیاه تاریخ بنی امیه تصور کنند مقصود من از بیانات قبل تطبیق اوضاع با سایر ممالک تحت نفوذ اسلام در عهد بنی امیه باشد.

اگر من چیزی از نقص یا عیب بنی امیه گفتم نمایش رسمی برای وقایع کتب مورد اطمینان و مراجعه ما شمرده نمیشود، در هر حال چاره جز قبول این دو ملاحظه نداریم:

۱- ما اطلاع کامل باحوال حقیقی ملل مغلوب نداریم و نمیدانیم تا چه اندازه در حق آنها ظلم و ستم وارد شده بر رغم ایمان و اطمینان ما بدرستی و پاکی مصادر عربی و عدم تفحص آنچه که متعلق باحوالات ملل مغلوب است.

«ای مردم تاهل کنید تاده و صیت بشما بکنیم . و از من یاد داشته باشد . خیانت نکنید ، غلوت کنید ، غدر نکنید ، آزار نکنید ، کودک صغیر را نکشید ، بیرمرد و بیرون را نکشید ، درخت بارور را نسوزانید و قطع نکنید ، گاو و گوسفند و شتر را نکشید مگر برای خوردن ، چه بسا ممکن است در راه مصادف شوید با مردمی که در دیرها بتزکیه نفس اشتغال دارند و یا خدای خود خلوت کرده اند ، آنها را به حال خود بگذارید » همچنین عهد نامه عمر بر مردم ایللیا ، (طبری ج ۴ س ۱۵۹)

۲- آنچه مصادر عربی برای ما نقل میکنند هر چند هم ناقص و ناچیز باشد تایید رأی ما را مینماید - در خصوص آنچه از حکم دانی بنی امیه ذکر کردیم - چون دیری نپائید که مسأله اسلام از صورت دعوت دینی خارج و شکل غارتگری و تاخت و تاز قانونی بخود گرفت.

شاید سؤال شود آیا ممکن نمیشد کسانی که مجبور برداخت مالیات سنگین بودند بنحوی شانه خالی کنند؟

ممکن نمیشد شاهکار را زده دست از املاک خود بردارند و دین اسلام را قبول کنند تا در صف فاتحین عرب درآمده، از غنایمیکه قبلاً بآنها سپرداختند قسمت ببرند؟

بلی، دهقانان ایرانی نخستین کسانی بودند که پیش از هر کس متوجه این قسمت شدند و در برتو قبول دین اسلام، تسلط و نفوذ پیشین را بر رعابای زیر دست حاصل کردند از آن پس در ادارات مسلمین راه یافتند و مناصب بزرگ مانند شغل تحصیلداری بآنها واگذار میشد، بدین ترتیب دولتی نکستید که دهقانان ایرانی کارمندان بلند پایه دولت شدند، دستگاه دولتی از میان آنها جاسوس و نماینده سیاسی خود را انتخاب میکرد (۱) و توانستند بوسیله قبول دین اسلام به بالغ هنگفتی جمع و از نفوذ خود در گرفتن مالیات استفاده نمایان ببرند (۲)

بافی میمانند بیان حال یکدسته از مردم که مورخین عرب آنها را «علوج» مینامند (به معنی مردمان بیسروسامان و بی دست) بنا بر آنچه مورخین عرب آورده اند نسکی نیست در اینکه اسلام آوردن آنها استفاده نداشت مگر تلخی آرزوهای بر باد رفته و شره نندگی زهر آکین چه، طمع و کبر بای بی اندازه اعراب سدسوی در راه اصلاح این رنجبران نومسلمان بود

ابن فسترا شرح خواهیم داد. و از احوالات اجتماعی ملل جدید اسلام

شروع میکنیم نامنتهی شود به حقوق سیاسی آنها + شاید ابتدای مطلب در پرتو تحقیقات گرانبهای دو استاد فن کریمر و گولدزیه (۱) چندان اشکالی برای ما نداشته باشد.

مخفی نماند، مسلمانان غیر عرب چون اسلام اختیار کردند بعضی از قبایل عربی بیوستند تا حسب الم معمول بندگی آن قبیله کنند، از آنوقت تا بهنگام پیوستن با عرب ما در اخلاق و عادات آنها چیزی نمی بینیم که پیرایه از یسنی و خست بخود گرفته باشد، اما رفته رفته از وقت زیاد شدن تعداد کسانی که مالیات بر آنها فرض شده بود، فضا به صورت معکوس بخود گرفت، علت عمده این تغییر ناگهانی رفتار توهین آمیز اعراب نسبت بموالی (۲) (مردم مغلوب بدست اعراب) که هیچ حرفه ای را جز جنگ مصرم نداشتند، و در بیگانگان با اعتبار اینکه طایفه یسنی هستند و تفاوتی با غلامان ندارند و بنظر تحقیر مینگریسند، چون کارگر در نظر عرب بدست بود بموالی از نقطه نظر منشاء و نوع پیشه و تحقیر رفتار میند.

بعقیده من دور نیست در لفظ موالی يك معنای پنهان باشد - نظیر معنائیکه در نام غلامان آزاد شده نهفته است - نا این اندازه مورد توهین و تحقیر عربها واقع شده. جای شگفتی نیست اگر بینیم اعراب بر تمام موالی از هر ملتی باشد نام بنده یا غلام بگذارند.

و همانطور که يك غلام را صدا بزند آنها بالعاب میخواهند. اگر میخواهند ازدواج کنند ناچار بودند بار بآبان خرد که حق معارفت در عقد.

۱ - Von Kremer Kulturgeschichte 11.15.1 suiv

Streifzuge P 13 suiv Goldziher . Islamische

Studien 1 . 104 suiv

(۲) کتاب الاغانی ج ۵ ص ۱۵۵ طبری ۶۸۴:۲ (معلوم نیست موضوع

طبری ۲: ۵۹۶ ص ۱۸ چه ربطی بموالی دارد؟)

Van Gelder . Mophtar P.52

و نکاح داشتند رجوع نمایند حق دخول در لشکر را نداشتند، لشکر آنها مجزا و رؤسای مخصوص از خودشان آنها را اداره میکردند. شاید در وقت جنگ هم پیاده میجنگیدند (۱)

همچنین اوضاع اجتماعی آنها چنان بود که در دست‌ترین و محقرترین خانه‌ها منزل میکردند، مازون نبودند داخل مساجد مسلمین شونده و مساجد مخصوص بخود داشتند XX

این نوع مثالهای گویا برای فکر در اوضاع اجتماعی موالی ما را کفایت میکند

خوانندگان طائب مزید اطلاعات میتوانند از تالیفات دو استاد «فن کریم» و «گولده تزییر» استفاده کنند.

اکنون بشرح احوالات سیاسی موالی می پردازیم، تا بدانیم به رفتاری دولت در حق آنها بجائی رسید که دیگر حقوقی را که برادران عرب آنها داشتند برای آنها داشتند برای آنها معترف نبودند.

فراموس نسود قانون عمر - کتاب صوح البلدان بلاذری ص ۴۶۱ - برای هر نفر مسلمان که نام او در دفتر دولتی ثبت بود معرفی سالیانه‌ای به نادران خدمات جنگی آنها وضع - غیر از آنچه برای خانواده مقرر بود - و اعراب و

(۱) طبری ۲ : ۱۹۲۰ ص ۴ - امیر خراسان به یکی از اعراب نامه بنمود گفت «نواهل بیت تو از کسانی بودید که اسد بن عبدالله میخواست بر کردن آنها مهربانند و آنها را در سمار ببادگان فرار دهد ، معلوم میشود این کار مخفی باهل نامه بود رجوع شود به مقدمه کتاب بلاذری و طبری ۲ : ۱۲۵۲ و عدالفرید ح ۲ ص ۸۲ و مابقی آن ، طن غالب آسنکه فسون پیاده همان موالی بوده اند .

XX این يك مسئله ملی صرف است و دحللی ترین ندارد اسلام دعوت به مساوات میکند و فرقی میان عرب و غیر عرب نمیکندارد چون تعصب دینی را حلال کرده نه تعصب ملی را .

موالی در استفاده از این قانون برابر بودند
موضوع مابیل ملاحظه قلت عند موالی در عهد خلیفه مذکور است ،
روی همین اصل عطیه دولت فقط بعد از معدودی از زارعین میرسید که در جنگها
دولت را همراهی میکردند (۱)

خلاصه گفتار بلاذری این می شود که اعراب مایل نبودند کس دیگری
غیر از خودشان از غنایم جنگی استفاده کنند (۲) یعقوبی میگوید تنها علی علیه
السلام بود که مطابق قوانین قدیم رفتار مینمود (۳)
مابطور قطع میدانیم تا چه اندازه از قانون عمر در خصوص عطیه
سالیانه مسلمین به روی کردند ، ولی مجبور میشویم فرض کنیم بنی امیه مقرری
سالیانه مردم را خیلی کم میدادند + بویره در باره کسانی که مورد خشم آنها
بودند ، مانند علویین - و با استبداد و زور گوئی حق دیگران را به بستگان
خود می بخشیدند (۴)

توضیح آنکه بنی امیه بهره زیادی از حکمت و دور اندیشی داشتند که
مبادا تغلف از قانون عمر تاثیر بدی داشته باشد و برای آنها تولد نگرانی
کند . آنوقت منجرب نخواهیم شد اگر بیسیم دست به گشاده بازی زده اند
زیرا از سلطنت قوی مال بر دلها بخوبی آگاه بودند و میدانستند بولها را
بجواهری مصرف کنند تا دسمناسان را هم همیشه بحال بیطربنی نگاهدارند
اماموالی کاملا احوالی برعکس دانستند + شماره آنها در سه پرها روز روز زیادتر
میشد + بخصوص در مملکت عراق و متصلا شرح خواهیم داد +
سهرهائی که بزور فتح میشد - مانند عراق و سوریه و مصر - و ده

(۱) بلاذری ص ۴۵۷ در آنها

(۲) شرح بلاذری ص ۴۵۷

(۳) یعقوبی ج ۲: ص ۲۱۳

(۴) طبری ۲: ۵۳۴ و ۱۰۲۰ (۱۱)

مسلمانها بود، کشاورزان در کار زراعت آزاد بودند بشرط اینکه مقداری از محصول خود را بعنوان مالیات و خراج منك مستقلاتی تفدیم فاتحین نمایند، در مقابل از آزادی دینی و حمایت فاتحین برخوردار بودند. گذشته از مالیات محصول هر فرد از افراد مجبور بود سالانه مالیات مخصوصی بنام «مالیات شخصی» پردازد (۱)

هر کس اسلام اختیار میکرد از مالیات اخیر معاف میشد، اما مجبور بپرداخت خراج بود (۲)

در اینصورت جای شگفتی نیست اگر ببینیم مردم کشاورز- بویژه بعد از اطلاع بر قانون خراج و طرز غلط گرفتن مالیات- دسته دسته ترك علاقه كفته بشهرها هجرت میکردند تا در نزدیکی اعراب اقامت نمایند و در وقت لزوم بآنها كك کنند.

موضوع هجرت خود تولید يك اشکالاتی مینماید. از جمله توزیع مزد بر مساعدين تازه برای ما شرح اختلاف نظر هر يك از اعراب و موالی در آنچه متعلق بمزد کار است و معارضه میان مصالح این دو طایفه کار بسیار آسان نیست اعراب راضی نمیشدند شخص دیگری هم از غنایم فنوعات آنها نصیب ببرد. چون در صورت تقسیم عادلانه البته حق آنها بطور محسوسی تنزل میکرد. اما موالی عقیده داشتند تمام مسلمین حق استفاده از عطیه دولت را دارند (۳)

صحت اظهارات مانعترین بار بهنگام نورش و تمام معمار در زمان مروان اول، بعد از آنکه شمانت مساعبت در عنقر ایرانی و عربی را نمود

(۱) لازم است خلط مبحث شود، مالیات افراد غیر از مالیات محصول

است چنانچه در بیس اساره شود

(۲) Von Berchem op cit 35

(۳) طبری ۲: ۱۳۵۴

ثابت میشود. نخست ما از کسی عدد اعراب مشترک در شورش متعجب میشویم بهمان اندازه که اعراب کم میشدند روز بروز بر تعداد موالی شورش افزوده میشد. طرز رفتار مختار باموالی بی سابقه بود.

در واقع برای اعراب هیچ چیز سخت تر از این نبود که ببینند موالی مانند آنها بطور برابر از غنائیم جنگی استفاده ببرند، تا جاهائیکه بمختار گفتند.

تو اطمینان بموالی ما داری. و حال آنکه آنها مال ما هستند و خداوند آنها را بما عطا فرموده، ما برای اجر و ثواب آنها را آزاد کردیم. تو بایست قانع نشدی و آنها را حتی در استفاده از غنائیم با ما شریک ساختی (۱) برای مطالعه احساسات اعراب نسبت بمنزل دیگر راهنمایی بهتر از این عقیده آنها یافت نمیشود، و آن این است «املاک و زمین اجانب بهای آزادی در دین است، و نیز پاداش از جانب خدا برای مؤمنین آنهاست»

بدون شك این نوع عقیده خود بخود تولید تعصب میکند و سبب میشود تا آنها خود را برتر از دیگران بدانند

فاتحین عربی که فتوحاتشان بالاخره منجر باسلام آوردن ملل مغلوب میشد راضی نبودند چشم از غنائیم جنگی ببوشند و این بی اعتنائی بحال تازه مسلمانها بدترین آثار را داشت.

بویژه در زمان حجاج حکمران ظالم و سخت گیر عراق از جانب عبدالملک و بعد از او از جانب ولید - کسرت داخلین در دین اسلام و آنهائیکه روح سرکشی از زمان مختار داشتند توجه دولت را از طرفی بخود معطوف و از طرفی اوضاع خراب مالی مقضی میشد تا شخصی مانند حجاج را دربار دمشق مامور بهبود اوضاع عراق کند. سیاست حاکم تازه در چند کلامه خلاصه میگردد: -

لزوم تبدیل مملکت عراق که میدانگاه معارضه و زدوخورد موالی بود، بدژ مستحکمی برای قشون عرب، چنانچه در زمان پیش بوده.

آبوقت بوسیله زور موالی مجبور شدند دست از دعوی مساوات با اعراب بردارند و شهرهای خود باز گشته، بدون مخالفت، مالیات را پردازند. مامعلومات خود را درباره آن واقعه بزرگ تاریخی مدیون باستاد فون کریمر هستیم و لایحه خوانندگان در کتاب او خوانده اند:

« *Culturgeschichte des orientis* » (۱)

و ملاحظه کرده‌اید چگونه حجاج توانست تازه مسلمانها را مجبور بپرداخت مالیاتی نظیر مالیات کفار کند.

سپس مقاومت سخت موالی با حجاج و بیوستن آنها بسپاه عبدالرحمن بن اشعث، کسیکه اولین آتش شورش بر بنی امیه را روشن کرد، و بوسیله ریختن سیلابهای متلاطم خون بشری خاموش گردید، حجاج مجدانه کوشید تا بتواند بار دیگر موالی را نسبت بواجباتشان درمهازل اعراب آشنا سازد و هرگونه امید بهبودی احوال را بروی آنها ببندد، پس آنها را از شهر روانه دهات کرد بعد از اینکه نام هر یک را بردستش نقش مینمود.

مورخین عرب نتایج سیاست سخت حجاج را که منظوری جز برقراری مجدد قانون مالیات نداشت مفصلاً بیان میکنند و همگی منفق القول می‌گویند. سیاست حجاج اوضاع عراق را به مراتب آشفته‌تر از پیش کرد.

ایضاً یهودی (ساب و تساج ج ۲: ص ۳۴۸ و بعد از آن) مینویسد:

«حجاج نخستین کسی بود که مردم را بنهت رسوه ظن میکشت، مالیات در زمان او خیلی کم و جیزی جمع نمیشد.

حجاج از تمام عراق بیش از بیست و پنج هزار هزار درهم جمع نکرد
مالیات عراق در زمان معاویه صد و بیست میلیون درهم بوده همچنین طبری ۲: ۱۳۰۶
روایت میکند

«چون سلیمان بن عبدالملک حکومت عراق را به یزید بن مهلب داد ،
نام برده نظری بحال و کار خود انداخته گفت « این مملکت را حجاج خراب
کرد ، من امروز طرف امید عراقیها واقع شده‌ام ، و اگر بنا شود رویه حجاج
را پیش گرفته و از آنها طلب مالیات کنم منم حجاج نانوی خواهم بود سزاوار
نیست مردمی را که خداوند از زندان حجاج نجات داده من بگیرم و بزندان
کنم . »

در کتاب « Fragmenta Istorica Arabiarum »

وارد شده « سلیمان بن عبدالملک سعی بلیغ در راه اصلاح اوضاع خراب که بر
اثر سیاست حجاج تولید شده بود مینمود ، چون افکار عمومی از سلطنت
ولید بخشم آمده بود زیرا حاکمی چون حجاج را مأمور ظلم در حق آنها نموده
بوده ظلمی که نتیجه اش بی حاصلی و فقر ممالک گردید . »

ما با سانی میتوانیم عبارات بیرون آمده از دلها تیکه کم و بیش روح
دشمنی نسبت به حکم حجاج را چشیده درک نمائیم ، تصور حال مملکت
فقط بعد از جنگ ممکن بود بشود ، جنگی که آتش آنرا این اشعث روشن نمود ،
و تاثیر کلی در سلطنت بنی امیه یا زوال ایدشان داشت ، ولی آیا بعد از این
میتوان منکر شد که این جنگ خطری برای عراق نداشت اگر قربانیهای
نظام غلط اداری که مالیات سنگین آنها را معذب میداشت در آن شرکت
نمی کردند ، و نا آخرین قطره خون خود را در راه مرام نثار نمیشودند

حالا اگر حجاج را مقصر حقیقی جنگ و خرابی ندانند لا اقل مسئول
حقیقی تمام وقایع سوء او بوده . شاید اعتراض کننده بگوید باو چه ؟ حجاج

وسيله و عامور از دربار دمشق بود. اولويت عنصر عربى غير از نزادهای ديگر است و با مصالح دولت اموى و سياسى همراه ميسود ، همان برترى را كه خود آنها مؤسس اساس بودند !

اما من بصحت اين اعراض اعتراف نميكنم ، و اگر خواننده اجازه بدهد پاسخ ميگويم ، ميگويم زوال دولت بني اميه از همان سد و تاسيس هويدا بود ! و سقوط آنها از روس سلطنت آنها حتمى بنظر ميرسد !

معلوم ميسود معصود فن گر بر در بيان حكونكي سياست حجاج در خاموش كردن آس عنه نظير معصود ما اس ، خون ميگويد هر حد اقدام حجاج آرزوهای موالى را برباد داد و فكر مساوات را از سر آنها بدر كرد ولى خصم و كنه در دل آنها بوليد نمود تا اسباب سقوط دولت بني اميه همان شود كه بدان اساره شد ، مقدار صحت اين رأى در وقت مطالعه اوضاع خراسان براى ما معلوم ميشود .

- ۵ -

«چگونگی قضایا در خراسان»

بعد از ورود اعراب بمملکت خراسان ، دیگر احزاب بزرگی در آنجا وجود نداشت مگر طوایف کوچک که روابطی بامرکز دولت نداشتند نا آنها را اداره نماید ، اغلب خراسان و سایر ممالک آسیای صغیر پس از زمام داری خانواده بکریان «Bactriennes» × و سلسله اندوسکیب Indo-Scythe و بالآخره هجوم و غارتگری «حیون» یا «هونهای سفید» ×× Hlital ou Hluns blancs مهمترین عامل برهم زنده احزاب مختلف آنجا محسوب میشود .

اغلب ساکنین مملکت خراسان آری نژاد بودند ، همه سانس و رشید با سینه های فراخ و برمو ، که در فوف و اراده قوی و بطوریکه جلب توجه جغرافی دانهای عرب را میکردند . این ملت احلاف اساسی ناملمی را که هم انگردان «حک» میباشد

× مملکت آسیای قدیم ، یکی از ممالک ایرانیان ساکن کوی ترکستان و ایران ، یا بتخت آن «بکتریا» است «هترجم»
 ×× از ملت بربریهای قدیم ، آنها صحرا نشین و از ساکنین شمال شرقی اروپا و شمال غربی آسهاستند . «هترجم»

ندارد (۱) نام تاجیک « Tadjik » در اصل بر اعراب اطلاق شده است
 « Tadyik-Tazi-Arabe » ولی علمای نژاد شناس منفصلاً معتقدند
 که تاجیکها « les Tadjik » سامی بودنشان بعید و از نژاد آری هستند
 و خون آنها باخون طورانی ممزوج شده است (۲)
 ساکنین اصلی خراسان هم از همین تاجیکها میباشند ، اما بزرگان و
 رؤسای آنها در اصل دهقان بوده اند ، دهقانان در ایران زراعت میکردند و
 نفوذ زیادی داشتند . بویژه آنکه در مملکت ماوراء النهر میزیستند و
 املاک وسیع داشتند اما « بخارا خوده » یا امرای بخاری آنها نیز در اصل
 دهقان بودند (۳)

دهقانان هراة بايك امير بيگانه در اداره امور همكاري ميکردند (۴) همچنانکه
 مرکز اشراف و ملاکین بزرگ باختلاف احوال آنها مختلف بود . یکفرد دهقان بنا بر
 آنچه « نلدکه » « Nolteke » (۵) نقل میکند در بیشتر از موارد افراد
 ساده لوح و از کشاورزان عادی بوده اند . گاهی نیز ممکن میشد از طبقه
 اشراف و صاحب دینه شسدانگی باشند . امراء و حکمرانان بر ملت از اشراف
 قدیمی امراطوریهای پهناور بودند و الفاب آنها اصل ترك یا مغولی آنها

(۱) رجوع شود به دو معالفة که از Persia , ruxus نقل شده و در
 دائرة المعارف انگلستان است Gncyclopaedia . britannica و آنچه
 مسيو Specht در مجله آسیوی فراسوی نوشته است ، و نلدکه در کتاب
 Geschichte der perser und draber P 17n . 5 , P115 n 21
 از ساکنین فارس و ترکستان و مرید دومایون ن میباشند

۴- Khanikoff , Othnographie de la perso p 87 suis

۵- Nerchaghi , pescription de bophara . ed . Sehebir p . 6

(۴) طبری ۲: ۱۶۳۶

Geschichte der perser und traber . P 440

را می‌رساند (۱)

در اوایل جهانگشائی اعراب ما از امرای سجستان و تبیل « Rotbil »
رامی بنیم (۲)

و از امرای سمنجان و روب « Clmiédjan et Roub » روبغان (۳)
« Roubphan » و از جوزجان. جوزجان Pjoudjedjan (۴)

و از خزر « Khozar » سبقری (۵) و از امرای ختل Khottal السیل
Al-Cabal (۶) و از بدغیس Badghis و طخارستان Tokharestan
Djighoyeh والشاد al-Chadh و نرک طرخان (۷) « Nazak tarkhan »
و از مرو رود ، بنام « Badham » (۸)

و از طالقان، سهرک Cahrak (۹) و از فریاب « Farayab » توسک

Tousik (۱۰) و از مملکت ماوراءالنهر: سغد و سمرقند « ترخون Tarkhoun » (۱۱)

(۱) اسامی ذیل نقل از تاریخ طبری است و بمنزله مکمل تاریخ ابن
خردادبه چاپ دوگویه ص ۲۸ شمرده میشود

(۲) طبری ۲: ۱۰۳۶ و ابن خردادبه ص ۲۹

(۳) شرح طبری ۲: ۱۲۱۹

(۴) شرح طبری ۲: ۱۲۰۶

(۵) شرح طبری ۲: ۱۴۴۲

(۶) طبری ۲: ۱۰۴۰ و ۱۲۲۴ و از الفاب سرف نزد جیتی هاست.

(۷) جیغویه پادشاهی میکرد و در کنار او یکنفر از اشراف چین اقامت

داشت و مقلب به لقب شد بود اما نرک طرخان از اتباع پادشاه تخرستان بود
و در بدگین زیست میشود.

(۸) طبری ۲: ۱۲۰۶ (۹) شرح طبری (۱۰) شرح طبری

(۱۱) طبری ۲: ۱۱۴۶

و غوزك Ghaujak (۱) واز فرغانه × «اخشید و تار» (۲) و از امرای کبی
 (ترك خاقان) (۳) و از امرای کس ، و يك Wisk (۴) و از شومان، فیلسنپ
 یا غیسلستان (۵) و در کابل . کابل شاه اقامت داشت (۶) در حالیکه رؤسا
 و امراء از طرف امپراطوری ساسانیان مراکز مستقلی در مرو و مرو رود
 و سرخس و ضوس و هراة × × و قوه سنان در دست داشتند.

همچنانکه حکمران بلخ اسپهبد « Espenbedi » (۷) بود بیشتر آن
 قبایل بدون مقاومت قابل ذکری سیادت اعراب را قبول کردند. سپس مانند
 کشاورزان عراق بزودی اسلام آوردند، و باسازش کامل با اشراف عرب در
 این آرامش زندگی میگردند. مردمان فهمیده آنها محل اعتماد اعراب واقع
 و لشکر اسلام را در جنگ با ترکهای ماوراءالنهر یاری مینمودند، بزرگان عرب
 را بس گرامی داشتند و در کاخهای خود از آنها پذیرائی شایان کرده با تملق

(۱) شرح طبری ۲: ۱۲۲۹ مؤلف غزك Ghojak نامیده و صحیح آن
 غوزك است.

× مؤلف فرغه Ferghana نامیده و فبطس فرغانه بفتح فاء و موغین
 است
 مترجم

(۲) طبری ۲: ۱۲۴۲ - ۱۴۴۰

(۳) شرح طبری ۲: ۱۴۲۲

(۴) طبری ۲: ۱۴۴۸ در اصل کس Kech است و صحیح آن
 بیانچه در طبری و بد است کس میباشد

(۵) طبری ۲: ۱۲۲۷

(۶) شرح طبری ۲: ۱۶۰۶ در اصل کیولساہ است و کابل ساہ ضبط
 شده است
 مترجم

× × در اصل هراة بکسر هاء است و صحیح هراة است چنانچه در معجم
 البلدان یا قونمی ذکر شده
 مترجم

(۷) طبری ۲: ۱۲۰۶ و ۱۲۱۸

گوئی هدایائی گرانبها نظیر هدایای عید نوروز و جشن مهرجان تقدیم
بآنها میکردند (۱)

باتمام این اوصاف ما میتوانیم پرده نظاهر را باسانی درپده قیافه
حقیقی این خوش آمد گوئی واظهار محبت وابدقت تماشاکنیم، پس متمجب
نخواهیم شد اگر بعد از اطلاع بر اوضاع دوائر عربی - بینیم اشراف مملکت
از فنوحاتی که آنها را مربوط و متصل به تحصیلداران مالیات میکرد استفاده
فراوان میبردند و از کیسه رعیت نروتنند میسندند، تصور نشود فقط دستگیر
شدن بعضی از آنها معلومات ما را تشکیل میدهد، (نرشیحی) در کتاب (وصف
بخاری) بایان روشن و مضامین قیہتی ما را ارشاد مینماید، عبارت او - برخلاف
انتظار ما مکمل روایت طبری میشود که در فصل بیان حوادث سال ۱۲۱
هجری مینویسد دو نفر دهقان، در حضور نصر بن سیار، «تغشاده» (۲) امیر بخارا
و عامل خراج از جانب عرب را در آن مملکت کشتند. البته بدون اینکه چیزی
از اسباب دشمنی ذکر کند، اکنون عین گفتار نرشیحی را که در کتاب

Chrestomathie persane, tome 1. p. 44 et p. 95 suiv. de l'éottillon

استاد «شفر» است برای خوانندگان نقل میکنیم:

نصر بن سیار، امیر بخاری را که نامش تغشاده بود خیلی گرامی میداشت
و او را نزد نصر مقامی پس از چند روز، زیرا یکی از دهات خود را باو داده و
یکی از دختران خود را باو تزویج نموده بود. روزی تغشاده ملاقات نصر بن
سیار به فسطاط آمد و در سرارده او نشست، هنوز جا گرم نکرده بود که
دو نفر از دهقانان خانواده تغشاده ناگهان حاضر شدند و طلب ملاقات نصر
را کردند، این دو دهقان هر دو از خانواده های با نفوذ و هردو بدست نصر بن

(۱) طبری ۲: ۱۱۷۵ و ۱۲۲۸ (۱۱) و ۱۴۴۴ (۱۰) و ۱۴۴۸ (۱۳)

و بعد از آن

(۲) شرح طبری ۲: ۱۶۹۳ و بعد از آن

سیار اسلام آورده بودند چون بحضور رسیدند از ظلم و استبداد تغشاده شکایت کردند، گفتند که تغشاده املاک ما را بزور گرفته است، عامل بخاری هم در آن مجلس حضور داشت، دودهقان بعد از متهم نمودن نصر بن سیار بشرکت در غصب مال مردم با تغشاده از او اوصاف خواستند. این بود عواملیکه سبب انتقام سخت آن دو دهقان شد.

بعد از این چیزی مانع از اعتقاد ما نمیشود باینکه این وضع فقط اختصاص به مملکت بخاری نداشته. و اگر اخبار بیشتری، پیش از آنچه طبری روایت کرده است، در دسترس داشتیم میتوانستیم مطالب بیشتری در کیفیت بسیاری از شهرهای اسلامی دانسته باشیم.

در هر حال مقدر چنین بود که نور دانش از مملکت ماورالنهر بسوی ما بتابد و برده از روی نتایج فتوحات عربی بردارد زیرا حوادثی در آنجا بوقوع پیوست تا مصادر اخبار، ما را در فهم مطالب کمک شایان کند.

گرچه اعراب مسلمان از جمیع عوارض مالیاتی معاف بودند و از غنایم جنگ قسمت میبردند.

ولی خراسانیها با وجود قبول اسلام هنوز نتوانسته بودند از زیر بار سنگین مالیات قد راست کنند و مانند اهالی عراق مالیات میپرداختند

مالیاتیکه از خراسان جمع میشد زمانی جزیه و گاهی خراج نام داشت (۱) ما میتوانیم باسانی اینطور نتیجه بگیریم که در آن مملکت بغیر از یک مالیات نقدی دیگر عوارضی وجود نداشته، آنچه طبری ذکر میکند (۲: ۱۵۰۷: ۲) خراج خراسان از مردها) و روایت یعقوبی (چاپ هوتسما Houtsma ج ۱ ص ۲۰۷ - و خراج گرفتن آنها از مردها، بر هر فرد بالغ جزیه دادن را واجب

(۱) این دو اصلاح با اتفاق وارد شده است طبری : ۲ : ۱۵۰۸ (۶-۸ و

نموده‌اند. (۱) تایید گفته ما را میکند

ناگفته‌نماید که امرای آن ممالک ، با اختلاف ولایات ، بعد از فتح هر مملکتی با اعراب پیمان صلح می بستند و مالیات سالیانه معینی را قبول می نمودند .

مالیات نام برده بر تمام افراد اهالی بخش میشد، در وقت تحصیل هم چند نفر از مامورین دولت با یکی از دهقانان یا یک نفر از حکام همکاری میکردند (۲) آنچه از این راه جمع میشد بمصرف ارزاق قشون فاتح میرسید پس در صورت معافی تازه مسلمانان پرداختن مالیات کسکش سختی بین این دو مصلحت در میگرفت نخست مصلحت دولت (مسئولیت حاکم) که نمیتوانست از نفقه ارزاق قشون خودداری کند. دوم مصلحت امیر مملکت که زیادی مالیات استثنائی را بجیب خود میریخت، در مملکت عراق نیز اوضاع بدینوال بود. و برای رضای خاطر قشون ساخلو عرب که پیوسته عدویشان رو بفرزونی بود دولت ناچار میشد تا بر رغم اسلام آوردن اهالی از آنها مالیات مطالبه کند.

همچنین رویه بعضی از حکام که مصاحبتشان در ازدیاد دخل مملکت بود پیشرفت کامل دین اسلام را دشوار و ناگوار داشتند و نمی توانستند ببینند دین اسلام در دلهای مردم راه یافته است، بدین مناسبت خیالشان ناراحت و در اندیشه بسر میبردند.

برای نایب این حقیقت تاریخی مآدمری در اطراف دو کسکش که مقصود از آن بهبود حال تازه مسلمانها بود برای خوانندگان صحبت میکنیم و بخش دیگر را تخصیص دیدیم بشرح عواملیکه آن ها را وادار باین کار نمود .

(۱) این رویه در جمع آوری مالیات راجع بعهد اکاسره است (طبری ۱ : ۲۳۷۱ و سایر مردم از اهل ذمه آن مالیات را که کسری فرض نموده بود بر افراد در آنچه که در دسترس داشتند از حصه و اموال بهمان ترتیب می گرفتند.)

(۲) رجوع شود به ملحق برای معلومات خاصه برو van Berchem

عمر بن عبدالعزیز نخستین خلیفه اموی بود که به «جراح» عامل خود در خراسان امر کرد تا مالیات را که کفار میدهند از مردم جدید اسلام نگیرند البته نتایج سیاست تازه را به سهولت میتوان دانست، از جمله ازدیاد عدد مسلمانها و کم شدن واردات بیت المال (۱) بعضی از حکام برای جلوگیری از خطر ازدیاد نفوذ اسلام آوردن شرط میکردند که از ختنه کردن خودداری نکنند و تعدادی از قرآن را حفظ نمایند ولی نتیجه از این کار عاید نشد کم بود واردات بیت المال واجب میکرد تا دوباره مالیات پیش را بر تازه مسلمانها برقرار نمایند یا امره فتوحات مسلمین را از دست ندهند.

معلوم میشود عمر بن عبدالعزیز از آخرین نتایج سیاست خود بخوبی اطلاع داشت چنانچه ابدأ تردید نمیکرد در اینکه امر کند تا تمام مسلمین، شهرهای ماوراءالنهر را تخلیه نموده بیرون بروند (۲) مسلمانان اسلام با امر عمر بن عبدالعزیز وقعی نیگذاشتند.

چنانچه طبری است که خلفای بعد از عمر بن العزیز برای جبران واردات کم بیت المال که از سیاست عمر بن عبدالعزیز تولید شده بود مجبور بودند مالیات سنگین وضع کنند.

روایت طبری (۳) دلالت بر این مطلب مینماید «بیشتر سزاکنین سغه» از ممالک ماوراءالنهر بعد از جراح در عهد حاکم خلف او هجرت کرده اند. از همان وقت آتش جنگ در آن مملکت سعله ور شد، مسلمانان بعد از بیرون کردن اهالی از سغه که از هر کجا برای دفاع از مملکت ماوراءالنهر یاری خواستند - فقط چند قلعه و دژ در تصرف داشتند اما اقدام دوم برای بهبود حال موالی بعد از هفت سال دیگر. بهنگام خلافت هشتم بن عبدالملک صورت گرفت.

(۱) طبری ۲: ۱۳۵۴

(۲) شرح طبری ۲: ۱۳۶۵

(۳) شرح طبری ۲: ۱۴۱۸ و ۱۴۳۹ و بعد از آن

نخستین کسیکه بکر این کار افتاد « اشرس » ملقب به کامل حاکم آن مملکت بود . تاحدی برای جنگهای خانمانسوز وضع و از خراب شدن شهرهای زیبای کنار رود سیحون جلوگیری کند . مامعزومات خود را مدیون به طبری هستیم (۲ : ۱۵۰۷) در روایتیکه از سیاست آن امیر نموده می گوید : روزی اشرس با طرفیان خود گفت یکمرد رستگارفاضل را برای من جستجو کنید که او را بیاوراءالنهر بفرستم تا مرد مرا دعوت باسلام نماید . اطرافیانش ابی الصیداء صالح بن ضریف غلام بن ضبه را معرفی کردند . و چون ابی الصیداء فارسی نمیدانست ربیع بن عمران نیمی را مترجم او قرار دادند و او را با ابی الصیداء بسوی سمرقند روانه کردند . اشرس با ابی الصیداء اجازه داده بود که از تازه مسلمانها مالیات نگیرد ، ضمناً از اصحاب خود طلب مساعدت میکرد تا اگر تحصیلداران مالیات از او امر حاکم تازه سر پیچی کنند بیاری او بر خیزند ، غوزک امیر \times سغه با عامل خراج حسن بن ابی العمرطه در سمرقند اقامت داشت .

حسن مرد پاکدامنی بود و در نظر باتش در فتوحات اسلامی با بسیاری از هموطنانش مخالف بود . چنانچه علنی میگفت فتوحات اسلامی در حقیقت امر چیزی جز تعنی به مردم نیست و برای دین اسلام فایده ندارد مگر بسیار اندک (۱)

بزودی ابی الصیداء صالح بن ضریف - همانطور که امید وار بود - سعی و کوشش با همراهی حسن بن ابی عمرطه موفقیت خوبی نصیب داشت ، روز بروز بر تعداد مسلمانها زیاد میشد . مساجد متعدد بنا کردند . ولی پیشرفت سریم ابی الصیداء کار را بر امیر غوزک سخت میکرد ، چون میدیدند

(۱) چون باو خبر رسید که بزودی هفت هزار ترک مغلوب و فراری میشوند این پاسخ داد « آنها که بسوی ما نیامدند ، ما رفتیم و بر آنها غلبه کردیم و آنها را بندم خود کردیم » طبری ۲ : ۱۴۸۵ بعد از این ما خواهیم دید که تنها او این عقیده را نداشته است .

از معرفی به داخل شخصی خودش لطمه میخورد و از سمت دیگر دخل دولت کم میشود. ناچار سهم خود را با شرس در میان نهاد اشرس بعامل خراج چنین نوشت « در گرفتن مالیات قوه و شوکتی است برای مسلمانان، شنیدم اهالی سغه از روی ریا اسلام آورده اند و منظورشان از دخول در دین اسلام معاف بودن از دادن مالیات است. اکنون نظر کن در کسیکه خسته کرده است و نیاز میگذارد و اسلامش نیک است و سوره از قرآن بخواند آنوقت مالیات از او بردار »

بدین ترتیب اقدامات حاکم جدید بر اثر اشکال تراشی امیر غوزک مواجه با عدم موفقیت گردید. بزودی ابن ابی العرطه عزل وهانی ابن هانی به معاونت اشجند فارسی بست او را اشغال کردند. مقصود از برقراری این دو نفر واژگون کردن بنای اصلاحات ابوالصیداء بود. دیگر اعتراض دهقانان بخاری موردی نداشت « از که خراج میگیرید و حال آنکه تمام مردم عرب هستند؟ » اعتراض ابی الصیداء هم سودی نداشت. چون اشرس به هانی و تحصیلداران او نوشت « مالیات را از کسانی که میگرفتید بگریید »

بنابر این رفته رفته بعد از آنکه تمام امیدها بر باد رفت روح سرکشی و عصیان بدلهای تازه مسلمانها راه یافت، لشکریان با فهم و فقهاء عرب و موالی آنها را آمدند بودند، دولت یکی از فرماندهان لشکر را فرساده تا آتش فتنه را خاموش کند و او رؤسای شورشیان را دستگیر کرده

طولی نکشید که قانون معافی تازه مسلمانها از دادن جزیه يك حرکت معکوس و سیاست مالیاتی در نهایت شدت تولید کرد تحصیلداران بزور و اجبار بدون مراعات استخاس ضعیف از هر طبقه و منفی مالیات میگرفتند. ما از روایت طبری (۲۰۸-۱۵۰۸ س ۱-۲۲) باسانی میتوانیم چنین نتیجه بگیریم که فعالیت شرس بهیچا مخصوص سغه نبود، بلکه در بخاری هم تا بیچ سیاست او مشهور شد. ترشچی میگوید در زمان حکومت اسدبن

عبدالله در خراسان (۱) یکنفر از اهالی بخاری قیام کرده مردم را بدخول در دین اسلام دعوت نمود. بیشتر مردم در آنوقت هنوز کافر بودند و مالیات انفرادی می پرداختند * (بخاری خود) تعداد جمع بسیاری از آنها را با تمام درستی در اسلام تحت مراقبت داشت *

جای شگفتی نیست اگر بدانیم خود تعداد با وجود اظهار مسلمانی کردن کفر را در نهان پنهان میداشت، پس به آسف بن عبدالله چنین نوشت «مردی در بخاری پیدا شده است که امنیت شهر را بهم زده و سرپیچی از اطاعت قوانین مینماید. به بهانه اسلام تخم فتنه در مملکت میپاشد بیروانش گمان میکنند که مسلمانند ولی در واقع مسلمان نیستند بلکه بزبان اسلام آورده اند چون هنوز عقاید

۱) پس این مورخ با ما هم‌رای نیست. ما گسیم وقایع فوق‌الذکر در زمان حکمرانی اشرس اتفاق افتاد و اسد بن عبدالله دوبار بحکومت خراسان تعیین شد، نخست از سال ۱۰۶ هجری تا سال ۱۰۹ و دفعه دوم از سال ۱۱۲ تا سال ۱۲۰ هجری، اشرس بعد از او جای او را گرفت سال ۱۰۹ هجری بعقیده من‌دور نیست وقایع زمان حاکم قبل با او تماس داشته باشد. طبری چیزی از اقدامیکه در زمان حکومت اسد بن عبدالله برای رواج اسلام در مملکت ماوراءالنهر شد نمیگوید. اما اخبار نرشخی، در مختصری که نزد ما است، چه در اسامی و چه در تاریخ نادرستی بر آن غلبه دارد، برای مثال از دو نمونه نام می‌بریم (ص ۱۶) «در زمان معاویه قتیبه بن مسلم شهر بخاری را فتح نمود» و صحیحش در زمان ولید است، و قتیبه، تعداد را (بخاری خود) در آن مملکت منضوب کرد. قتیبه سی‌وسه سال حکمرانی نمود. دو سال بعد از وفات قتیبه ابومسلم خراسانی در زمان نصر بن سیار والی خراسان در شهر سمرقند امر بقتل تعداد داد. در این صورت وفات قتیبه در سال ۱۲۱ هجری بوده و حال آنکه ابومسلم در سال ۱۲۶ هجری صاحب نفوذ گردید. اما سال وفات تعداد بطور قطع سال ۱۲۱ هجری است ص ۴۳ و در سال ۱۵۶ هجری و ۷۷۲ میلادی اسد بن عبدالله بن مروان در صورتیکه اسد در سال ۱۲۱ هجری مرد و جد او یزید است *

قدیمی در قلب آنها باقیست و اظهار مسلمانی را وسیله برای آشوبگری و اختلال نظم دستگاه دولت و تصرف بیت‌المال قرار داده‌اند.»

تأثیر نامه‌تغشاده این شد که اسدبن عبدالله به نایب خود مقاتل شریک بن الحارث (۹) امر کرد تا آنها را گرفته تسلیم تغشاده نماید تا آنچه تغشاده درباره آنها حکم کند مجری شود. مورخین میگویند آن مردم نازم مسلمان بمسجد جامع پناهنده شدند درحالی‌که با صدای رساشهادت میدادند «لا اله الا الله و ان محمداً عبده و رسوله» (۱) بخاری خود چهارصد نفر از آنها را بدار کشید بدون اینکه کسی جرأت شفاعت از آنها را داشته باشد. سپس بقیه را به بندگی گرفته بخراسان نزد اسدبن عبدالله فرستاد. اما هر کس و هر چند نفر از آنها زنده باقی ماند دست از دین اسلام نکشید و تا آخر رو بر نتافت (۲) طوای نکشید که تغشاده وفات یافت و آنها به بخاری باز گشتند»

گفتار نرشعی بسیار مناسب افتاد چون روایت طبری را تصحیح کرد و از آن سس قیمت تاریخی زیادی پیدا نمود. بدون شك آنچه نرشعی برای مایمان میکند، مصدرش جز معلومات اندک مورخین عرب حیز دیگری نبوده است. اگر يك مورخ بخاری (نرشعی) چیزی از اداره امویها برای مانفل میکند عین حوادثیست که از زبان تازه مسلمانها نقل و حفظ و سپس برای ما روایت نموده است *

(۱) رجوع کنید بکتاب الانساب بلاذری چاپ Ahlwardt ص ۳۳۶ و مابعدش و حمزه اصفهانی چاپ «Gottwaldt» ص ۲۰۸

(۲) چیزی که هست اسد آنها را آزاد کرد، رجوع شود به طبری ۲:

۹۱۶۱ در آنجا که میخوانیم سال ۱۱۹ هـ اسد خدمتگداران سرکی را فرساد نزد دهقانان خراسان و مسلمانان گرفتار بدست آنها را رجأت دادند شاید این گفتار چندان روشن نباشد چون نرشعی گفته است اوضاع بخاری در آنوقت چگونه بود *

چیزیکه مرا نیز بهنگام خواندن این مورخ راهنمایی نمود تأیید او از رأی ما درخصوص اینکه سیاست عمر بن عبدالعزیز و اشرس برای اشراف مملکت زیانبخش بود و آنها را در معرض خطر قرار میداد، بهمان اندازه به بیت المال زیان وارد میشد. پس عدم موفقیت در سیاستیکه منظور از آن اصلاح حال موالیان و برابری آنها با اعراب بود از اقدامات مخالفت آمیز و اشکال تراشی همان اشراف ناشی میشود.

بنا بر این ما با عقیده مورخ مخالفیم که میگوید کراهت تغشاده از دین اسلام او را بدشمن داشتن تازه مسلمانها بر میانگیخت تمام شهود ما استبداد این امر را - بر رغم اسلام آوردنش - از آن جهت میدانند که میدید اسلام آوردن رعیت دست او را در غارت اموال آنها کوتاه میکند. در آنجا يك مطلب دیگری به مراتب دشوارتر و خطرناکتر در جریان بود. این مورخ و مورخین پیش از او برای مانقل میکنند چه بسیار از بزرگان عرب که به تغشاده پیوستند بر رغم آنچه در این کارفداکاری در نشر اسلام و سعی بنوسعه آن بود مسلماً پیش آمدهای ناگوار و اشکالات فراوان مملکت عراق و خراسان مانع بزرگی در مجری سیاست عمر محسوب میشد. از اینرو من همیشه از خود میبرسم (این استبداد دردناک چه داعی داشته است؟) لابد غرض از استبداد تحکیم نیای متصرفات بود که آنها پس از اسلام آوردن اهالی موردی نداشت

بدون شك اعراب صدر اسلام مخالف با استبداد بودند. اینان - بطوریکه میدانیم - معتقد بودند غنائم ممالک فتح شده تسره متروع دفاع آنها از دین است. بدون اینکه بفهمند این عقیده آنها بهعارضه میان آنها و دعوت باسلام و سعی در شردین منتهی میگردد. از اینرو نباید متعجب شویم اگر در شهرهای شرفی اسلام جنبشهایی مشاهده کنیم که مراد از آن تأدین احکام شریعت و تفسیر دین به آسانترین راه بود - جنبشی که مقصود از آن مخالفت با اعراب و امویها هر دو بود و فائزین عرب با بنی امیه هیچکدام حاضر نبودند بهیچوجه به مطالب عادلانه و اصلاحات اساسی آن ایمان بیاورند.

-۶-

«سیاست عمر بن عبدالعزیز در باره موالی و اثر آن»

بعضی از مصادر مورد اطمینان برای ما از احوال موالیانیکه حجاج آنها را از بصره و شهرهای مجاور بصره رانده بود حکایت میکنند، آن موالیان در بعضی از اردو گاهها جمع میشوند و از بخت و اژگون نالیده فریاد «وامحمد! والاحمدای» (س) آنها بلند بود. جای تشگنی بیست زیرا نمیدانستند بکجا رو کنند. ساهالی بصره را می بینیم که با انواع بهانه جوئی میخواهند به موالی ملحق شوند. و در اظهار نضام با آنها سرک کنند (۱) چنانکه در مصدر دیگری روایت میکند (۲) این اهلالی بصره از قراء بودند قراء بمعنی دانش آموزان علم توحید. در شورش عبدالرحمن بن الاشعث آنها بوسیله سخنرانیهای نعره بکشدند با او عملاً همکاری کردند. اینان احساسات هم مهربان خود را بجوش میآوردند ناآنها را مقاومت و یابرداری در مخالفت بابنی امید تشویق کنند. اینک خوانندگان را از آنچه طبری (۳) در این خصوص و شیه است مستحضر مینمائیم:

(۱) بلاذری، کتاب الاسان ص ۳۳۶ و بعد از آن

(۲) طبری ۲: ۱۱۲۳

(۳) شرح ضری ۲: ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ مؤلف کتاب بخط اشاره بدر صفحه ۱۰۸۶ و ۱۱۱۶ (۱۴) میکند در مورد بیکه چنین نیست و در دو صفحه ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ وارد شده است.

« به پروردگار عالم سوگند که من در تمام روی زمین قومی را در حکمرانی ظالمتر و جفاکارتر از بنی امیه نمی‌شناسم، نیستی و مرگ نصیب آنها باد، بکشید آنها را و از کشتن آنها به یقین گنه کار نخواهید شد. برای خاطر گناهانشان آنها را بکشید، برای خاطر چورو ستم آنها در حکمرانی آنها را بکشید »

این گفتار آتشین و مهیج معلوم می‌دارد گویندگان آن از کسانی بوده‌اند که اسلام اختیار کرده بودند و مناصب آنها مانع از مشارکت آنها در بدبختی هم‌میهنانشان میشد. در هر حال این رنجبران مظلوم تا اندازه‌ای از مهربانی افراد محترم و حتی از طبقه حاکمه درباره خود اطمینان داشتند.

تنها قراء از نظام دولت بنی‌امیه شکایت نمی‌کردند. بلکه دیگران همینطور بودند. از جمله مطرف بن المغیره ابن شعبه که از اشراف عراق و در شمال عراق بود بر بنی‌امیه شورید در حالیکه دعوت به (حکمرانی بحق و رفتار با عدالت) میکرد (۱) خوانندگان تاریخ این شورش را در کتاب استاد وایل ملاحظه میکنند *Welt-Geschichte der Khalifen* vol 1 P. 422

هنوز وقت اخذ نتیجه نرسیده بود که مطرف قربانی شورش گردید. اما چون این حرکت اصلاحی مرامی جز بهبود اوضاع نداشت باوجود عدم موفقیت مردم را از تجدید آن باز نمیداشت. بویژه بعد از آنکه یکی از عوامل مهم پیشرفت هم عمر بن عبدالعزیز شد. مورخین عرب چنگی در حکمیت بر اصلاحات عمر بن عبدالعزیز متفق هستند غرض از حرکت اصلاحی عمر بن عبدالعزیز بر طرف نمودن اشکالات از راه نشر دین اسلام بود. نخستین اشکال با توجه باحوال موالی و یکسان نمودن حقوق آنها با اعراب مسلمان بر طرف شد. و موالی از دادن مالیات معاف شدند و مانند برادران عربشان از عطیه سالیانه (۲) دولت برخوردار شدند.

(۱) طبری ۲: ۹۸ (حکم بحق و رفتار با عدالت)

Von Kremer, Culturgeschichte vol 1 p 174 suiv ۴

بدون شك سياست اين خليفه سبب بيداری آرزو هائی شد كه دولت هرگز نتوانست آنها را عملی كند زیرا اوضاع درمان دیگری غير از سياست عمر بن الخطاب لازم می داشت. مثلاً در عراق بهداز لغو قانون مالیات در خراسان واردات بیت المال بطور محسوسی تنزل میگردید *

نتیجه برهم زدن قانون مالیات این شد كه پس از مرگ عمر بن عبدالعزیز يك سياست بی اندازه سختی در گرفتن مالیات بكار رود *

باتمام این احوال سزاوار نیست مورخین عرب در حكیمیت بر اصلاحات عمر بن عبدالعزیز قساوت بخرج دهند. من عادلانه داد خواهی نموده از کسانیكه با حجاج بن یوسف بر علیه آن خليفه مصلح رأی میدهند دو برستش مینمایم تا پاسخ مرا بدهند :

۱ - آیا مگر مساوات بین جمیع طبقات مردم بمصلحت بنی امیه بود؟

از كجا كه اعمال نكردن باین سياست سبب سقوط دولت آنها باشد ؟

۲ - اگر چنانچه واقعاً سياست مساوات برخلاف مصلحت بنی امیه بود،

آیا مگر بنفع اسلام تمام نمیشد ؟

ممکن نیست كهی در صحت بر سس دوم تردید داشته باشد، زیرا نظام

عمر بن الخطاب خیلی بیس از خلافت عمر بن عبدالعزیز منحل شده بود .

چون عمر بن عبدالعزیز بخلافت رسید نخستین خليفه اموی بود كه دریافت وقت

اصلاحات داخلی فرا رسیده است. همانطور كه بیس از او عمر بن الخطاب

باین مطلب ایمان آورد. از آن پس بدون توجه بمسوحات تازه (۱) امام سعی

خود را در راه بهبود اوضاع داخلی بكار میبرد *

یگانه جنبه سخت عمر بن عبدالعزیز كه به برستی و مسك شد بود او به پیروی

از هانن عمر بن الخطاب بود. چه از نهایت احترام و محبتی كه در دل نسبت

بهمر داشت راه او را میرفت و يك فالپ ناتوی از عمر بن الخطاب بود. در

(۱) نگاه کنید صفحه ۲۲ از همانسه كتاب *

صورتیکه اقتضای زمان حکم میکرد تا کاملاً از سیاست عمر بن الخطاب صرفنظر کند.

زیرا بردولت وقت واجب بود که وظایمی غیر از جنگ و فتح برای قشون ساخلو عرب در نظر بگیرد تا بارگرانی بردوش بیت‌المال نباشند.

معنی واقعی سیاست عمر بن عبدالعزیز سلب مالکیت زمینی از لشکر بود در حالیکه اوضاع مالی حکم میکرد که زمینها را بکشگریان واگذارند تا زراعت کنند و محصول بدست آید.

یکوقت عطیه سالیانه را اموالی برابر اعراب میداد و حال آنکه مفتضی چنان بود که از خود اعراب هم قطع شود. بخششهای بی‌مورد خراب‌کننده بیت‌المال و معاف کردن تازه‌مسلمانها از دادن جزیه اسباب عدم موفقیت سیاسی شد که مقصود از آن اصلاح اوضاع مملکت بود.

سپس مامی بنیم سیاست عمر بن عبدالعزیز با تمام این احوال بهتر از سیاست حجاج بن یوسف بود و اساس سلطنت بنی امیه را کمتر متزلزل میکرد.

آتش آرزوی ملت آنقدر خاموش نشد تا ملل دیگر هم بفکر خلاصی از حکم بنی امیه افتادند. بویژه قانون جدید سیاست سخت مالیاتی برای مردم کمر شکن شده بود و طاقت تحمل آنرا نداشتند، سیاستی را که بنی امیه بطور ناگهانی در بساطه مردم اعمال میکردند مخصوصاً در زمان هشام بن عبدالملک (۱) و بر اثر عدم موفقیت سیاست اصلاحی عمر بن عبدالعزیز.

(۱) رجوع کنید به بمقوبی ج ۲ ص ۳۷۶ برای مطالعه آنچه در باره عراق نوشته است.

-۷-

«شورش حارث بن سریح»

اکنون ما باید با توجه بیشتری، بیش از آنچه نسبت بسایر ممالک اسلامی میشود. جنبش اصلاحی خراسان را دنبال کنیم، جنبشی که ظلم و نظام اداری غلط بنی امیه آنرا سبب بود. آری. از این مملکت بود که نخستین فریاد واژگون کننده دولت اموی برخاست:

ما میتوانیم از آنچه مورخین روایت میکنند بدانیم برای چه توسعه حزب برخاستجوی خراسان بیش از سایر احزاب بقیه ممالک اسلامی بوده است. قبلاً گفتیم اطاعت اهالی سفد از قانون جدید مالیات بدون تشبث و تحریک مخالفین با نفوذ صورت نگرفت. ریاست این شورشیان مخالف با دوفتر از موالی بنام ابوالصیداء و ثابت قطنه (۱) بود. نابت مردی مشهور و محبوبیت ملی داشت. شعر خوب میگفت و کتاب اغانی (ج ۱۳ ص ۴۹-۶۴) اشعار او را در بردارد. نابت در جنگهای بین مسلمانان و ترکها در مملکت ماوراءالنهر (۲) دلاوری شایان توجه بخرج داد و پیروز بهای درخشان نصیب برد. دشمن را رنج بسیار داد، در میدان حذک بقتل رسید

(۱) طبری ۲: ۱۵۰۹

(۲) شرح طبری ۲: ۱۵۱۴ و بعد از آن.

اما قطنه از دوستان ارادتمند به یزید بن المهلب، یمنی مشهور بود. در زمان این حاکم مناصب بزرگی اشغال کرد (۱) از اینرو اعراب از مساوی بودن او با خودشان در القاب و شرافت نمی رنجیدند. اطلاع کامل پراخلاق و احوال این مرد نهایت لزوم را برای مادر دارد. والی سمرقند او و ابوالصیداء را بزندان افکند تا بتواند با خیال راحت شورشیان سغد را قلع و قمع کند، گویا سیاست آن حاکم نتیجه مطلوب بخشید و پیشرفت رضایتبخش نمود.

ولی در آنجا يك امر مهمتری در جریان بود، هجوم ترکها بممالک ماوراءالنهر تمام توجه دولت را بخود معطوف و باردیگر اتحاد بین مخالفین و دولت برای دفع خطر مشترك تولید نمود. خطر بکه در نتیجه فشار و سوء اداره اعراب تولید و اهالی این مملکت را (۲) بشورش وامیداشت.

در آن جنگها مردی از تمیم بنام حارث بن سریج بن ورد بن سفیان بن هجاشی (۳) شهرت زیادی کم کرد. این مرد تصمیم گرفته بود که جنبش ناتمام ثابت و ابوالصیداء را بر ضد بنی امیه ببایان برساند، حارث مردی مسلمان، پرهیزکار و زاهد مصلحی بود.

گاهی در صف سپاهیان اسلام با ترکها میجنگید و زمانی با سپاه ترک بچنگ لشکر اسلام میرفت. در حقیقت مخالفت او بادولت بود که بر اثر مالیات سنگین مردم را در فشار میآورد. حارث خود را مهدی منتظر میدانست که خداوند او را برای یاری یاری مظلومین و ستم دیدگان فرستاده است از اینرو برای زهائی بردگان رنجبر آتش شورش را بر بنی امیه روشن نموده

(۱) الاغانی ج ۱۳ ص ۴۹

(۲) طبری ۲: ۱۵۱۰ «اهالی سغد و بخاری مرتد از اسلام شدند و از ترکها طلب یاری کردند»

(۳) طبری ۲: ۱۵۱۳ طبری فقط این دو نام را ذکر کرده است

حارث بن سریج این نام در نسخه خطی نمره ۳۳۲ (Warner) ص ۳۹۰ وارد شده است.

بن حارث بن سریج است، آن مرد مرموز، اسرار آمیز؛ که اعمال او پرده از روی نقاط تاریک جنبش خراسان بر داشت و گره از معماهای آن گشود. اکنون ما برای خواننده گسان چیزی از رفتار آن مصلح می نویسیم (۱)

در زمان حکمرانی اشرس حارث جدا در جنگ با ترکها شرکت کرد چنانچه قبلا گفته شد. شش سال بعد از اینکه جنید جانشین اشرس و سپس عاصم بن عبدالله جای جنید را گرفت، بطور ناگهانی تغییر مسلک داد. از آن پس ماورا در قیام بر ضد بنی امیه مشاهده میکنیم که از شهر کوچک خود «النخند» (۲) بسمت پایتخت خلافت روان است.

یاران او عرب و پیوسته بدو حزب مختلف از مصر و یمن بودند. ابرانیان (دهقانان) نیز در سپاه او دیده میشدند مرام حارث در یک جمله تعبیر میشود «بازگشت بقرآن و سنت و انتخاب دولتی که ملی باشد» (۳) بزودی حارث شهرهای واقع بر کنار رود سیحون را تصرف کرد (Oxus) ولی قشون پایتخت توانست از تاخت و تاز او جلوگیری کند. همینکه

(۱) آنچه گفته شد در کتاب من «Opkomst der Abbasiden» ص ۵۱ و بعد از آن وارد شده است.

(۲) النخند یا اندخوذ (ضبری ۲: ۱۵۶۶) مؤلف بخطا (نخوذ) نوشته است.

(۳) بعقیده من این عبارت باید با تقدیر از این کلمه تکمیل شود (از خاندان نبوت) آنوقت میشود (و انتخاب دولتی از خانواده پیغمبر که اقلیت داشته باشد) رجوع نموده آنچه کرمیر در مجله جمعیت آسیوی فرانسوی نوشته است، اکتوبر ۱۸۳۵ ص ۳۲۲ «Quatremère govrnal Tsiatique» تفسیری را که ذکر شد بعد از مقارنت با عبارت (کسیکه مردم (مسلمانان) راضی بتولیت او بشوند) اختیار کردم و عبارت (کسانیکه راضی و تسلیم بش آمد باشند) ضبری ۲: ۴۹۹ (۱۵) ۹۸۴ (۱۶) ۴۸۸

اسد بن عبدالله القسری بعد از عاصم بحکومت خراسان رسید توانست بوسیله قشون تازه نفس خود حارث را مغلوب و بصلحی که در شرف اتمام بین عاصم و حارث بود خاتمه دهد. حارث ناچار در برابر هجوم لشکر اسد بن عبدالله به تغلیه شهرها پرداخت و در حال عقب نشینی بطبخارستان و از آنجا بمملکت ماوراءالنهر رفت (۱۱۸ هجری) از آن تاریخ حارث بر ضد اعراب بقتل ترک پیوست *

در سال ۱۲۰ هجری هشام بن عبدالملک نصر بن سیار را والی مملکت خراسان کرد. نصر با کفایت ترین دوستان تاج و تخت بنی امیه بود و بزودی توانست اساس سلم و آرامش را در مملکت ماوراءالنهر برقرار نماید (۱۲۳ هجری) همان وقت کاری کرد تا خلیفه از گناه حارث بن سریج در گذشت سال (۱۲۶ هجری) ولی جنگی که آتش آن بین قبایل سوریه شعله ور شد بعد از مرگ ولید دوم بتمام ممالک و شهرهای اسلامی سرایت کرد *

بویژه در مرو پایتخت خراسان که یمانیه بمخالفت نصر قیام کردند *

حارث که هنوز نسبت به بنی امیه خشمگین بود با همدستی یمانیها توانست نصر را از مرو بیرون کند *

طولی نکشید نفاق افق دوسوی میان این دودسته راتیره و تار کرد. زیرا مصالح هر کدام از طرفین تفاوت فاحشی با دیگری داشت. یمانیها اعلان جنگ به حارث و همراهیان او دادند. جنگی که آنقدر طول کشید تا بوفات حارث خاتمه پیدا کرد (۱۲۸ هجری) (۱) ما بآسانی میتوانیم چنین خلاصه کنیم که این شورش دنباله جنبش نخست بوده است *

در واقع هر کدام از بزرگین جرمنز و قاسم شیانی از یاران حارث دول

(۱) نام حارث در مؤلفات جینی چنین وارد شده « *Hu-lo-chan-de* »

Mu-lu به معنی حارث مروی نسبت به مرو پایتخت خراسان رجوع شود به کتاب *Breischneider* ص ۹ در خصوص آنچه که چینی ها درباره اعراب نوشته اند. و من این معلومات را مدیون مسیودو گوویه هستم

مهمی را در فتنه سفیدیها بازی کردند (۱)

چنانکه اغلب شورشیان از دهقانان خورده مالکین بودند که امرای شهرها و نحصیداران آنها را بستوه میآوردند. بهلاوه یکدسته از ساکنین دهات که بشهر ترمذ آمده بودند و در دروازه‌های شهر ایستاده شکایت از ظلم بنی‌امیه می‌کردند (۲)

نخستین در خواست آنها برقرار حکام عادل و باکدامن بود. ما میتوانیم از آنچه طبری در اینخصوص نقل میکند (۲ : ۱۹۱۸) بدانیم سرانجام دولت ناگزیر در خواست آنها را قبول و بمیل آنها رفتار کرد. بدین ترتیب دو نفر نماینده انتخاب می‌شد یکی از طرف دولت و دیگری از طرف ملت. این دو نفر اختیار داشتند بمیل خود عمالی انتخاب و آنها را مجبور کنند تا با خوشی و مهربانی بایدهکاران عوارض و مالیات رفتار کنند *

ظاهراً چنین معلوم میشود که این امتیازات هم تأثیری در نفس مردم نداشت زیرا دلها هنوز مملو از سرکشی و مخالفت بود بطوریکه بسیاری از حکامان والی بجرم طرفداری از عصیان‌کنندگان متهم میشدند (۳)

آنچه از مقصود حارت و بارانس بدست میآید این است که مدتها بود آنها را بنام «مرجه» مینامیدند (۴)

مرجه در تکسر نمودن خلفای سه‌گانه عثمان و علی ع و معاویه مخالف با خوارج است، میگویند هر کس ایمان بوحدا نبی خدا آورد نمیتوان حکم بکفر او داد *

این امریست مربوط بخداوند و حساب آنها در روز هیامت با خدا است که چه مبدأ سیاسی داشته و ناحیه اندازه گناه کرده اند آنها (قرآن کریم ۹: ۱۰۶)

(۱) طبری ۲ : ۱۸۶۸ ایضاً رجوع شود ۲ : ۱۵۰۸

(۲) طبری : ۱۵۸۳

(۳) طبری ۲ : ۱۹۲۰

(۴) شرح طبری ۲ : ۱۵۷۵

حکم نمودن درباره دین برادرانشان را بخواوند موکول میکنند (۱)

(الذی یعلم خائنة الاعین و ماتخفی الصدور) مهترین مشاغل در آنوقت ظهور تازه مسلمانها بود . مرجه رول مهی را در راه سازش بین مصالح متعارض بین اعراب و سایر مسلمین عهده دار بودند . وقتیکه نزاع بین احزاب ، آن مشکل تازه اجتماعی ، روی داد و اختلاف در موضوع امامت را از یاد همه برد مرجه میگفتند روا نیست دولت با تازه مسلمانها بطور ناشایست رفتار کند بر فرض اینکه هنوز بر کفر خود باقی بودند . ولی اکنون که اسلام آورده اند آنچه برای یک نفر مسلمان شایسته است باید برای آنها هم روا باشد و نباید با سایر مسلمین فرق داشته باشید . از این رو هر دولتی که سیاست آن برخلاف مسدک مرجه بود و اعمال ظلم میکرد مرجه با آن میجنگید (۲)

حای شگفتی نیست اگر بینیم بهداز آنها و جنایع در مملکت ماوراء النهر مرجه ریختن خون بیگناهان را حرام بدانند و فریاد بزنند که همه مسلمانها برادر دینی هستند (۳)

خلاصه کلام مقصود مرجه این بود (بازگشت سبباً مساوات میان ملیکه اسلام اختیار کرده اند و اینکه هیچگونه برتری عرب را بر عجم نیست و گو در تقوی و پرهیزکاری)

بدون سبک این منظور در نظر تمام پیروان جاری بوده . برخی از آنها گام فراتر مینهند و بر عهده توحید و بی‌شمار معنی اخلاقی و دینی عمیق میگذارند

(۱) رجوع شود به مقاله من در (ارجاء) در geitschrift der

Deutschen , Worgeländischen Gesellschaft XLV. P. 161

(۲) الاغانی ج ۱۳ ص ۵۳ و ۵۵ ، مغری خطط ج ۲ ص ۳۴۹

(جهیم بن صفوان را مطالعه کنید) مادر عراق سمنی از مرجه را میبینیم که در لشکر یزید بن المهلب بر علیه بنی امیه پیام کرده اند طبری ۲: ۱۳۴۹

(۳) طبری ۲: ۱۹۳۱ و بعد از آن ، الاغانی ج ۱۳ ص ۵۲ (۱۹)

عقیده آنها در توحید اعتراف قلب بوحدانیت خدا است نه زبان، جملات زیر را به یکی از رؤسای مرجئه جهم بن صفوان راز دارحارث بن سریق (۱) نسبت می دهند .

«ایمان يك پیمان پنهانی در قلب است ، هر چند بزبان اعلان کفر دهد ، بی پرهیز بت پرستی کند یا یهودی و مسیحی (۲) شود در شهر اسلام پرستش صلیب کند و آگهی به تثلیث دهد چون در همین حال ببرد شخص مؤمنی است و ایمان کامل بخداوند تبارک و تعالی دارد دوست خداوند تبارک و تعالی است و در بهشت جای دارد »

بنابراین جهم میگوید اسلام صحیح و ایمان بحق يك چیز واحد است . و طبیعی است که پیروان اینگونه عقاید بانظر تحقیر بفرایض عملی دین اسلام مینگرند (۳) و وظایف شخصی خود را نسبت باطرافیان و معاشرین خود واجب تر از احکام تمام کمال قرآن میدانند .

از این رو کیش مرجئه در خراسان شباهت تامی به تأثیر معکوس اخلاقی آن اسلام ظاهری دولت وقت داشت . دولتیکه با اصرار زیساد مخالف مساوات دینی رعایا بود و باروش سختی بجمع مالیات و گمرک می پرداخت XX

(۱) طبری ۲ : ۱۹۱۸ و بعد از آن و ۱۹۲۴

(۲) ابن خرم ، مخطوط لیدن ج ۲ : ورق ۱ (جاب قاهره سال ۱۳۲۰

هترجم

هجری ج ۴ ص ۲۰۴

Geztschrift d , D.M G, 11 , P.170

XX اگر این موضوع صحت داشته باشد پس باید گفت دولت اموی برانز ببری از این نظام کاملا از مرحله اسلام دور شده است ، اسلام مساوات بین تمام مسلمین گذاشته و همه مسلمانان را در حقوق سیاسی و اجتماعی برابر میدانند .

عرب بر عجم افضلیتی ندارد . حناچه خداوند تعالی میفرماید .
(انما المؤمنون اخوة) سوره الحجرات آیه ۱۰ ، و نیز میفرماید (و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اكرمکم عند الله اتقاکم) سوره الحجرات آیه ۱۳

هترجم

اما کسانی که از پیوستن حارث به ترکها و قیام او برخیزند اعراب تنفر دارند من میل دارم بآنها بگویم پیوستن حارث به ترکها عوامل دیگری غیر از خشم او بر اعراب داشت که او را مغلوب کرده و اگر تازه مسلمانهای بغاری و سمرقند روی از اعراب بر (امویها) برتافته بودند و بر علیه آنها قیام می کردند دلیل نمی شود که آنها را مرتد از اسلام دانست، آنچه مورخین ذکر میکنند:

« درین پیروان حارث که از تبعید باز میگشتند یک نفر قاضی مسلمان بود (۱) » شاید عقیده ما میکند در خصوص آنکه جمع بیشماری از مسلمانان غیر از حارث و پیروانش به ترکها پیوستند اینها بدون تردید از تازه مسلمان های ماوراءالنهر بودند و همراهی حارث را میکردند تا حقوق سیاسی خود را باز ستانند و با اعراب مسلمان برابر باشند.

خوبست پیش از ورود در بحث، نظری اگر چه سطحی باشد ببحثهای گذشته بیافکنیم تا بتوانیم اتصالی بحوادث بیچیده ای که ذکر کردیم بدهیم و رشته دلیل در دست پاره نشود.

ما احوالات آشفته سیاسی و اجتماعی ملل مغلوب بدست اعراب را - بوسیله اعتماد بر معلومات کسب شده - برای خوانندگان مجسم کردیم و نیز دیدیم چگونه امویها بر اثر اجرای قوانین سخت از خطرناکترین اسباب تبلیغ برخیزد اسلام شدند. چنانچه توانستیم در بر تو تحقیقات خود غرض از جنبش های معکوس شهرهای شرقی دولت اسلام را بدانیم. که ظلم بنی امیه مخالفت موالی را سبب شد، که بک مخالفت دامنه دار بزودی صورت یک جنبش دینی و جهانگیر بنمود گرفت، تا اسلامی بردامنه و عالمگیر و آسان تر از آنچه بنی امیه میدانستند پدید آید. این عبارت بر وسعت آن دلالت میکند (اسلام برتری بین ملل را نمی شناسد)

مرک حارث بن سریج (۱۲۸ هجری) جنبش را متوقف نکرد، هنوز یکسال از وفات او گذشته بود که ابو مسلم باردیگر آتش شورش بر بنی امیه را روشن کرد. شورش که عرش اموی را واژگون و نفوذ عربی را از قسمت شرقی دولت عربی برچید.

پس معلوم میشود موفقیت ایی مسلم زائیده ساعت خود نبود. بلکه دخول يك عنصر تازه از مطامع ملی در نفوس مسلمانان غیر عرب به شرفت را برای مسلم آسان نمود.

آن عنصر شیعه بود!

از این پس حارة جز تدریس افکار شیعه و بحث در چگونگی انتشار آن نداریم.

باب دوم -

(شبیخه)

-۱-

((نشود نهی فرق اسلامی))



۱۰۰ اگر مورخی بخواهد از جگوهی انتشار مذاهب اسلامی اطلاع حاصل کند و بداند تاچه اندازه توسعه پیدا نموده مجبور میشود مطالعات خود را منحصر در یک عصر عربی ویژه نکند.

مطلب شایان دقت این است که جنبش طوایف مختلف در ممالک تحت نفوذ اعراب بررغم قیافه دینی آن فقط بمنظور اغراض سیاسی بوده موضوع امامت (مقام فرماندهی کل نزد مسلمانان) نخستین موضوعی بود که بین مسلمانان تفرقه انداخت و آنها را باره باره و حزب حزب کرد. اما حزب بنی امیه که قرارگاهش مملکت شام بود بواسطه نفوذ خود از سلطنت اموی دفاع میکرد چون امرای این خانواده را بعد از خلفای راشدین (ابوبکر و عمر و عثمان) محق ترین مردم بخلافت میدانست و از نقطه نظر ببنگی با عثمان حق کرمین انتقام عثمان را از وظایف خود می شمرد. مخالفین حرب نامبرده به ترتیب زیر بودند :

۱- حزب اهالی مدینه که از اصحاب پیغمبر بودند* این حزب بر اثر ارتباط با یمنین از عرب، بسطت رسیدن بنی امیه را بیروزی درخشانی برای دشمنان قدیمی خود که مشرکین مکه بودند* میدانست*.

۲- حزب شیعه که یاران صمیمی اهل بیت بودند و جداً از حقوق خود دفاع میکردند، بویژه از حق خلافت علی (ع)

۳- حزب خوارج، این حزب جمهوری خواه بود و عقیده داشتند که باید خلفاء را از بین مردم با کفایت و از هر طبقه که باشد انتخاب و چون آراء موافق با خلیفه وقت اکثریت نداشته باشد او را عزل کنند.

خوارج از تمام این چهار حزب متعصب تر بودند، احزاب دیگر با وجود اینکه پیوسته با هم جنگ داشتند همگی یک مبداء مشترک داشتند و آن لزوم انتخاب خلیفه از قبیله قریش بود* با اینکه هر کدام دشمنان خود را کافر میدانستند ولی این مانع نمیشد که در کمال آرامش و توافق با هم زندگانی کنند* مادامیکه دولت بتواند بوسیله قشون و مال (۱) آنها را تحت حکم داشته باشد، و به بسط نفوذ پردازد* اما خوارج برعکس، نقطه مقابل بودند و راضی باین نوع حکومتها نمیتدند*.

دشمنان سیاسی خود را کافر میدانستند، رفتار آنها با دشمنان سیاسی خود همانند رفتار آنها با کفار بود* مرام آنها (لاحکم الا لله) بود که معنی صحیح آن حکمرانی شمشیر است*.

ما در گفتارهای قبلی یکنوع معامی به بنی امیه دادیم که مورخین پیش از ما بواسطه یادبودهای زشت عباسیان و شیعه از بنی امیه نخواسته اند کار

(۱) طبری ۲: ۳۴۰ (س ۱۹ و بعد از آن) ۸۱۰، در کوفه میگفتند (هرکس بما پول بدهد با او مجاهده میکنیم) این بیت هجائی بهترین دلیل بر آنست «ولا فی سبیل الله لانی حمایه ابوکم - ولکن فی سبیل الدراهم» بدر شما در راه خدا جان نداد، در راه پول جان داد*.

مارا بکشند. شگفتی ندارد، اینها جهاد احزاب را بر ضد بنی امیه، چون در کتب خود باین قسمت می‌رستند. یکنوع جهاد دینی میدانستند که نظیر جهاد اصحاب پیغمبر با کفار باشد. استناد آنها بید رفتاری یزید اول و یزید دوم و ولید دوم از خلفای اموی است، مخصوصاً در آنجا که هتک حرمت مدینه یعبد خلافت یزید اول می‌شود و دیگر اباحه حرم مکه پس از استیلای عبدالملک بر مکه.

علاوه بر بنای اماکن مخصوص برای پنهان داشتن خلیفه از انظار مردم (۱) و خواندن خطبه روز جمعه پیش از نماز تا مردم قبل از مفروق شدن آنها بشنوند، باین عمل خلاف سنت پیغمبر و سنت خلفای بعد از او بود (۲) ابی بکر و عمر و عثمان.

آنچه معاصرین بنی امیه نوشته و بجا گذاشته‌اند برای ما ثابت میکند که مورخین مخالف بنی امیه حقایق امور را آنطور که باید و شاید نمی‌گفتند، بر خلاف تصور آنها بسیاری از اعراب حزب بنی امیه را حزب دین و نظام (۳) میدانند چنانچه جمع بیشماری از مسلمانان تصرف دو شهر مقدس (مکه و مدینه) را بجهت مخالفت اهل حجاز ضروری میدانستند و هیچگونه هتک حرمتی در این کار نمیدیدند (۴).

یاران بنی امیه خود را مسلمان حقیقی میدانستند و روی همین نظر دشمنان خود را کافر می‌شمردند و بهمان شدت و قساوتیکه با کفار رفتار میکردند

(۱) ابن روسه (جای دی گوپه) ص ۱۹۲ (۵) مغریزی خضعتج ۱

ص ۴۶۰

۴- Goldgiher, yslamische Studien, P, 41-49

(۳) رجوع شود بآنچه که در حاشیه کتاب نمره ۲ نقل کردیم.

(۴) نگاه کنید به ابیات ۱۷ و ۲۰ و بعد از آن از مصیده ابی صخر هذلی

- یوان هذلی «Wellhausen» ص ۹۲

با آنها نیز همان معامله را داشتند (۱) معاویه در نظر حزب اموی خلیفه خدا بود همچنین سرش یزید امام مسلمانان شناخته میشد، عبدالملک (امام اسلام) و (امین خدا) و (جنة الدین) و همینطور هر کس عنوانی داشت (۲)

اگر بنی امیه علی ابن ابی طالب (ع) را علناً سب میکردند برای این بود که علی (ع) منکر حق خلافت معاویه بود. خلاصه کلام این است، هر چند یاران علی (ع) او را، اباتراب) لقب داده بودند ولی خانواده اموی نیز یاران ارادتمندی داشت که بوقت لزوم از او جداً دفاع میکردند و آنها «عمانیه» ۳ و «مروانیه» ۴

(۱) طبری ۲: ۴۱۴ (س ۱۱ و بعد از آن) و ۴۱۵ و ۴۲۵، س ۵ و بقیه در واقع ۴۶۹ و ۴۷۱ (س ۱۵ و بعد از آن)

(۲) ابن نعوتی که ذکر کردیم در بلاذری وارد است *Thlwardt* (ص ۱۲ و ۳۰۳) *عقد الفرید* ج ۱، ص ۱۲۲ (س ۱۶ و بعد از آن) طبری ۲: ۷۸ و ۷۴۳ و ۸۱۰ | س ۵ و ۶ | ۱۱۷۶ | [س ۹] دیوانت فرزدق *Boucher* ص ۲۱۹ و نصر عربی ص ۱۱ و بعد از آن

(۳) *Goldzither* 1.01 P 381 طبری ۲: ۳۴۰ و ۳۴۲ و ۳۵۰:

«گولدزیزهر عثمانیه را بر طرفداران شیعه بنی امیه اطلاق میکند، چنانچه این لفظ بر بعضی از احزاب بیطرف هم اطلاق میشد رجوع کنید به ابن الفقیه (حاج دو گوپه) ص ۳۱۵» «اما اهالی بصره عثمانیه و عقیده شان خود داری از سب و لعن بود میگویند بنده مقبول خدا باش نه بنده قابل البه بر واضح است زیرا بسیاری از مردم در سوریه از بنی امیه منایم نمیکردند، در عین حال از قتل عثمان راضی نبودند برای اینکه او نایب بکر و عمر همراه بود چنانکه یکی از اصحاب صومعه حضرت رسول ص بود. در بین این عثمانیه از اهالی بصره (کسانیکه در سماء طلحه و زبیر چسبیدند) اشخاص از اصحاب اهالی مدینه بودند (اغانی ج ۱۵ ص ۲۷) (س ۳)

(۴) این اسم در زمان خلافت مروان در دمشق پیدا شد، طبری ۲: ۸۰۴

(س ۳) بلاذری *Thlwardt* ص ۲۲۱

بودند ×

جنگ بین طوایف مسلمان در خلافت عبدالملک بن مروان « ۶۵ - ۸۶ هجری » خاتمه پیدا کرد. عبدالملک همان کسی است که شورش خوارج را در واقعه « حروراء » نزدیک بجمعه « وردة » بعد از شکست فاحشی فرو نشاند چنانچه شورش اهالی حجاز هم با ورود فیروز مندانه امویها بمکه خاتمه پیدا کرد آخرین نماینده حزب انصار، عبدالله بن زبیر در این واقعه کشته شد اما آتش شورش خوارج تا سال ۷۷ هجری اشتعال داشت آنوقت بر اثر وفات قطری

× در این قسمت از کتاب مؤلف دچار اشباه شده است، بحث طولانی است ولی مطلب از دو صورت خارج نمیشود، یا مؤلف در نتیجه تحقیقات و مطالعاتش از کتب عامه این طور اظهار رأی درباره بنی امیه میکند یا اینکه صرف نقل قول از معاصرین زمان بنی امیه است، اگر چنانچه واقعا نتیجه مطالعاتش همین است و عقیده دیگری ندارد پس اطلاعاتش ناهم و از بسبب ساری از حقایق تاریخی بی اطلاع است، هر مورخ منصفی پس از تحقیق در این قضایای تاریخی و صرف دقت حق را بدشمنان بنی امیه و شیعیان اهل بیت داده است.

و اگر مورخ مطلقا که احاطه بر تاریخ طرفین داشته باشد قوه استنباط نداشته باشد از مساوت خود داری نموده سکوت اختیار میکند. و گرنه در کمال صراحت و آزادی حقایق را بیان نموده و بدون اندیشه یا هراسی نتایج تحقیقات خود را اظهار میدارد، احساسات و عواطف تعصب را بر کنار، فقط از روی تعقل و حکمیت ضمیر قضاوت کند. بهترین دلیل بر صدق گمان ما این مطلب است که برای خوانندگان بیان میکنیم « در کتب بیان و بیان حناظ ج ۱ ص ۲۱۱ دل و تنقص ابن عبدالله بن عروة بن زبیر علیاً فقال له ابوہ واللہ ما بنا لاس شیئا فطالا ہدمہ الدین وما بنا الدین فطشیئا فاستطاعت الدیاء ہدمہ، الم تر الی علی کیف یظہر بنو مروان من عیبہ وذمہ، واللہ لکانما بأخفون بنا صینہ و فعا الی السماء

بن الفسجاوة در مملکت طبرستان خاموش شد .

و ماتری و مایند بون به موتاهم من التابین و المدیح و الله لکانما یکشفون به عن الجیف»
 «گفت یکی از فرزندان عبدالله ابن عروه ابن زبیر در حضور پدر، علی (ع) را
 بزشتی یاد نمود، پدر گفت ای فرزند بخدا سوگند که ساخت کسی چیزی
 را مگر اینکه دین آنرا خراب کرد، و بنا کرد دین چیزی را که دنیا بتواند
 آنرا خراب کند، آیا علی را نمی بینی که چگونه بنی مروان (بنی امیه) عیب
 او را عیان میکنند؟ بخداوند قسم است که این عیبجویی آنها از علی (ع)
 مثل اینست که از یشانی او گرفته بسمت آسمانش بلند کنند و نمیبینی چگونه
 بنی مروان اموات خود را به نیکی یاد میکنند، این مسدح و ستایش
 همانند آنست که خاک گور مردار را برداشته فضا را از بوی زننده آن بر
 کنند.»

از این قبیل شواهد و دلایل تاریخی بسیار است که همه در کمال
 وضوح دلالت بر رسوائی و خرابی اوضاع بنی امیه و حزب آنها میکند،
 همچنانکه تمام کتب و وقایع تاریخی حقایق و رستگاری علی (ع) و یاران
 او را بنهوت میرساند، اما کتبی را که مؤلف نام میبرد بشهادت تاریخ از
 آثار کسانی است که هواخواه بنی امیه بوده اند.

اگر بیانات مؤلف صرف نقل قول از مورخین معاصر بنی امیه است
 مسلماً بسیاری از حقایق تاریخی را پنهان داشته، با اینقدر مؤلف را دچار
 اشتباه و گمراهی کرده است، متجاوز از هشتاد سال بنی امیه و حزب بنی امیه
 که صاحب قدرت مطلق در آنوقت و دارای نفوذ بسیار بودند معذرات مسلمانان
 در دست آنها بود تا تمام جد و جهد و وسایل تبلیغی مؤثر میکوشیدند تا نام
 علی (ع) را از میان بردارند آحرین باران و هواخواهان این خانواده هر کجا
 پیدا میشد نابود میشد.

اما دوره زمام‌داری و ناید اول و سلیمان بن عبدالملک دوره انتقال و

مخصوصاً معاویه در ایام سلطنت خود با تمام نیرو با علی (ع) مبارزه
میکرد ، بطوریکه مسلمانان سب علی (ع) را بکودکان خود میآموختند و از
همان زمان کودکان دشمنی با علی (ع) را با آنها تدریس میکردند .

برای کسب اطلاع بیشتر رجوع شود به مجلدات ابن ابی الحدید و
مروج الذهب مسعودی ، هنوزس از سالها هیچکس از اهالی شام نام کودک
خود را حسن یا حسین نمیگذاشت .

ابن عباس میگفت « یریدون بسب علی سب ائمه (ص) یریدون ایطفوا نور الله
بافوا مهمم .. الخ »

کی شود دریا ز بوز سگ نجس

کی شود خورشید از گل منظمس!

اما در خصوص هتك حرمت مکه و مدینه این دوشهر مقدس ، مؤلف
میگوید اغلب عربها از استیلاى بنی امیه بر این دو شهر راضی بودند ،
شکفا ؛ چگونه ممکن است مسلمان راضی شود که به قبله و کعبه مرکز اساسی
دین او لعنت شود ؟

شهری که آرامگاه پیغمبر و محل احرام قلبی آنهاست ؟ آیا کسی
در عالم اسلام پیدا شده که از فساد اخلاق یزید بی اطلاع باشد ؟ یزید اول
نخستین شخصی بود که در جامعه اسلامی وصف و تعریف از شراب کرد و برای
آن غزلبها سروده

در قصیده میگویند: و شمس کرم بر جها قمر دها ، تا اینکه باینجامیرسد:
و مشرقها السافی و مغربها فمی ، لها جیب من فوق شباك فضة ، کسکه دینار
علی صرف درهم ، فان حرمت یوم علی دین احمد ، ادرها علی دین المسیح

فتح بود که چیزی از اوضاع احزاب بدست نیندهد. دولت اموی هرگز نتوانست احزاب

بن مریم *

یزید بمسکرات زیاده از حد علاقمند بود و بعد از او عبدالملک و سومی
ولید بن عبدالملک بود.

خالد بن ولید یکی از سرداران اسلام در حمام شراب بریدن خود مالید،
خلیفه دوم عمر بن الخطاب او را مورد عتاب و عقاب قرار داد و نهی بلیغ از مس
بآن نموده گفت «ان الله حرم ظاهر الخمر و باطنها فلا تمسوها اجسادکم»

خداوند ظاهر و باطن شراب را حرام کرده است آنرا ببدن خود
نمالید. «وقال علی (ع): ان السكران اذا سکر هنی و اذا هنی افتری فعلیه ثمانون»
شخصی که شراب نوشیده مست میشود و چون مست شده هذیان میگوید هنگامیکه هذیان
گفت اقترا میزند پس باید هشتاد ضربه تازیانه باو زده شود.

حزب بنی امیه که یزید معلوم الحال را با امامت مسلمین بشناسد باید او
را برای این مقام تطهیر کند و بدیهای او را بآب فضایل بشوید
حالا کشتن فرزند یغبر و قتل اهالی مدینه و شرب شراب و قمار و
تمام فسق و فجور اولاد توجیهات و تاویلاتی دارد، مسا قضاوت در این
قسمت را بعنوانندگان و مسلمانان تمام گیتی واگذار میکنیم.

اما گفتار ما درباره معاویه فقط منحصر بحد سطر میشود و از این
چند سطر يك سطر از گفته حسن بصری درباره معاویه نقل میکنیم و همین
برای روسیاهی ابدی معاویه کافیت میگویند (بزرگترین گناه غفران ناپذیر
معاویه این است که فرزند خود پیر پدر را وایمهد و امام مسلمین کرد)

اما عبدالملک مروان که او را امین الله و جنة الدین میدانند قطع نظر
از تمام ستایش بیک گناه او قناعت میکنیم و همین گناه تا اعراض عالم برای

مختلف و انا بود کند یا مراد آنها را از بین ببرد، - باستانشنای حزب انصار سمرقند
خوارچ و شیعه ، که لشکر بنی امیه بهترین مردان آنها را کشت و اعضای حیاتی آنها
را از هم پاشید ، آنقدر نیرو نداشتند تا بتوانند در برابر بنی امیه مقاومت
بخرج دهند و رسماً اعلان جنگ بآنها بدهند ولی دیری نپایید که رفته رفته
مبادی آنها انتشار پیدا کرد زیرا احوال اجتماعی تازه که از دولت عربی
در شرق سرچشمه میگرفت بهترین اسباب موفقیت آنها بود . این نزاع
سیاسی احزاب عربی آنقدر رنگهای مختلف بخود گرفت تا برك يك جهاد
اجتماعی و دینی در آمد .

بنی امیه گوش ندادند - بطوریکه مشاهده کردیم - هیچکدام از جنبشهای
اصلاحی آنها را هشیار نکرد .

کوشش بعدی عمر بن عبدالعزیز هم بر پیچیدگی اوضاع آشفته افزود

بدنامی او کافیست و آن برقرار نمودنش حجاج ظالم را بر رقاب مسلمین و
حکومت پراز ظلم بیست ساله او را در عراق صفحه تاریخ عبدالملك راسیاه
کرده است .

فرزند عبدالملك ، ولید از بدربست تر و مغضوب تر بود ، او سبب رسوائی
بنی امیه شد شرب خمر و تعاتل بقرآن ، تیرزدن بقرآن ، خواندن این اشعار
«تهودی بجبار عنید» .

اما در خصوص کنیه علی (ع) ابوتراب که مؤلف میگوید یازان
علی (ع) این لقب را باو دادند اشباه کرده است، این کنه را شخص پیغمبر (ص)
بعلی (ع) داد روزیکه پیغمبر داخل مسجد میشد علی را بروی زمین خوابیده
دید بالای سراو ایستاد و گهت (هم یا ابوتراب) از آن روز باین نام خوانده
شده . رجوع کنید بکتاب ینایع الموده

م . هاشمی حائری

زیرا تمام فعالیت های او حال حفظ دین و بازگشت برسوم صدر اسلام را داشت که با اوضاع اقتصادی دولت سازگار نبود .

قانونت جدید او ، که معاف داشتن تازه مسلمانها از دادن جزیه بود ، فرصت خوبی برای اسلام آوردن مردم شد ، در واقع کم شدن واردات بیت المال دولت را مجبور به تجدید قانون مالیاتی حجاج بن یوسف میکرد ، از آنوقت دعوت به اسلام و سعی در نشر آن برای معارضتی که با سیاست مملکت داشت از برنامه سبسی دولت اموی حذف شد . و فایع در هنگام شورش حارث بهترین دلیل برگفتار ما است ، چه ، مسلمانان در جنگهای بین طوایف شرکت داشتند و شکایتهای خود را باشکایات دشمنان قدیمی خانواده اموی همراه کردند از اینرو نزاع بر موضوع امامت همچنان دوام داشت و ادعای دعوت کنندگان از اهل حق و عدالت آس جنک را شدیدتر میکرد . میلاد مملکت عراق و جزیره ؛ بعهد خلافت عمر بن عبدالعزیز ، خوارج خود را طرفدار رنجبران و بینوایان و دشمن مسندین و عصیان کنندگان (۱) فامداد میکردند همین خوارج برای بربریها که از حکم بنی امیه ناراضی بودند اسلحه میفرستادند و آنها بوسیله مساعدت خوارج توانستند بجنک باحکاء دولت در آن مملکت بر خیزند (۲)

در مملکت یمن هم عبدالله بن یحیی خارجی ، ملقب به (طالب حق) بر علیه بنی امیه شورید زیرا حکام از جانب دولت اموی در نهایت استبداد با اهالی مملکت رفتار میکردند (۳)

خوارج در آنزمان ، غیر از خوارجی بودند که بنی امیه با آنها

(۱) طبری ۲ - ۱۶۳۴

(۲) طبری ۱ : ۲۸۱۵ این عبارت در بیوست سوم ترجمه شده است .

(۳) افغانی ج ۲۰ ص ۷۹ (س ۸۰۷ ، ۱۵) رجوع شود به بیوست چهارم

جنگید و آنها را مغلوب کرد، این خوارج باشمشیر «دین و بانگ اهل بیت»
 «حجج اسلام» بانی امیه می‌جنگیدند.

قاعدۀ خوارج چنین بود: هر کس مرتکب گناه کبیره شده کافر است
 چون نزاع بین آنها و بنی امیه صورت دیگری بخود گرفت و منحصر به رضایت
 یا عدم رضایت از دولت وقت بود هر نوع دولتی که باشد بعد از اختلاف شخصی
 آنها که منحصر به حق شرعی خلافت فلان یا فلان ×× بود - بنابراین قاعدۀ
 قدیمی خوارج، که تکفیر مؤمن گناهکار باشد، بر رغم تغییر موضوع و اختلاف
 اصل بر اثر تغییر اوضاع هنوز برقرار بود.

احوال خوارج، همچنین احوال مرجئه، مارا از تاثر شکر تغییر
 جدید در تقویت جنبش این طوائف مستحضر مینماید.

نتیجه چنین شد که خانواده اموی خود را مواجه با مشکلی دید که
 هرگز بخواب هم نمیدید. در زمان پیش امویها با اسنجه مکفی بچنگ دشمن
 میرفتند، اکنون بار دیگر دشمنان تاج و تخت بنی امیه ظهور کردند ولی چه
 شده است که بنی امیه تاب استقامت در برابر آنها را ندارد؟ در حالیکه
 به یقین میدانستند ریشه آنها را در آورده و بمرام آنها خانه داده اند.
 جای شگفتی نیست، زیرا بنی امیه فاقد آن قوای معنوی بودند که بتواند
 بشورش نفسانی مردم خانه دهد. یگانه پاسخ دولت به شکایات خوارج

×× موضوع این قاعدۀ موضوع شخص معینی بود که از علی (ع)
 و معاویه تجاوز نمیکرد، سپس حکم بر اشخاص بشکل حکم بر مبادی درآمد
 آنوقت خوارج دشمن هر نوع دولت مستبدی شدند اموی یا علوی، سر این تغییر
 دخول عناصر غیر عربی در حزب است که از آنوقت پس از ورود جمع بسیاری
 در حزب، مانعی نمیدید که خلافت را بسوالتی بدهند و آنها این منصب را
 اشغال کنند

و در خواستهای آنها اعلان جنگ بر آنها بود ، شورشیان ممالک عراق و جزیره
برائز سمی و جدیت مروان دوم آخرین خلیفه اموی فراری و متواری شدند ،
هر چند این مرتبه هم بنی امیه جنگ را بردند ولی این پیروزی به نهای آخرین
سرباز آنها تمام شد .

باز با دیگر شیعه قدر است کرد ، نیرومندی آنها بقدری بود که دیگر
بنی امیه نمیتوانستند با آنها روبرو شوند ؛

شیعه از حزب سیاسی که امویها آنرا در «بحر و داء» مغلوب کردند منفرد
شد و توسعه پیدا کرد ، تا نوانست اقدام به يك جنبش سیاسی و اجتماعی و دینی
جهانگیر کند . در این جنبش تمام عناصر مسلمان و مخالف بنی امیه و عرب
شرکت داشتند .

این بود شرح نتو و نمای آن جنبش ، و در فصول آتی به از هم در این موضوع
بحث میکنیم .



-۲-

« حقایق شیعه »

در بدو امر شیعیان عرب از اهل کوفه برای دفاع خلافت علی (ع) با بنی امیه جنگیدند سپس برای گرفتن انتقام فرزندش حسین (ع) که در جوار آنها کشته شد بدون اینکه کسی جرأت میاهدت او را داشته باشد ، اخلاص عربهای اهل کوفه درباره اهل بیت بجهت متعددی بی شائبه و منزه نبود ، در واقع نعمتهای بی شمار بنی امیه ، بختشهای سالیانه ، دادن ارزانی بعد وفور ، که اسباب اطاعت آنها از دولت میشد کافی بود تا اهل بیت را از یاد آنها برده ، ییمان شکنی کنند و برخلاف عهدی که با آل علی (ع) بسته بودند ، به یاری آنها نرفتند . چنانکه مختار را هم از وقتیکه قرار گذاشت حقوق موالی را با اعراب یکسان کند رها نمودند .

مادر فصول گذشته مختصر اشاره باین موضوع کردیم ، استقبال حزب اهلالی کوفه از خانواده علوی ، سهری هارا برای تولید شقاق و نفاق بهیجان آورد ، پس ترس آنها از جنگ کردن با خوارج از ترس این بود که خوارج مانند گوسفند سر آنها را میپیریدند ، بالاخره تنر عتومی از مشاهده شهر خود که بنی امیه آنرا باغ قریش می نامیدند در تصرف بنی امیه .

در روزهای مختار افکار تازه ظهور کرده و تأثیر زیاد در شیعیان داشت ،

گویا این افکار نو که از مبادی غیر عربی سرچشمه میگرفت چیزی از باقیمانده شام پرمستی باشد، بر ستمی که بنزد ایرانیان باستان مشهور و در اواخر با عقاید اشراقی $\times \times$ مخلوط شده بود، و شاید از راه دین بابل قدیم با آنها منتقل شده باشد.

$\times \times$ اشراقیه یا لاء دریه از مذاهب فلسفه دینی است، به هنگام طلوع دین مسیح نشوونمایافت، اتباع این دین میگویند شناسائی کامل بطبیعت صفات خدا دارند و نیز معتقدند که راه نجات علم است نه ایمان. این مذهب نزدیک به دین افلاطونی و مانوی است، اما انصار آن یا افلاطونی بوده اند و میخواهند بین افلاطونی و مسیحی موافقتی تولید کنند یا مسیحی بوده اند و میخواستند بین مسیحیت و عقاید جاری در شرق قدیم اجتماع بیاندازند. مخالفت روحانیون مسیحی با این طایفه سبب ظهور و انتشار دین آنها شد، شماره فرقه های این دین به هفتاد میرسد و این هفتاد پیرو پنج فرقه اساسی هستند.

۱ - فرقه الماچینی، از پیشوایان آن سیمون مجوسی است Simon

۱۵ Magicien سیمون بین عقاید یهودی که از نورا گرفته و عقاید بعضی از ادیان که خداوندان متعدد فائل است جمع انداخته و یک قواعد معین برای مذهب خودش درست کرده است

۲ - فرقه آشوری که شبیه به زردشتی است،

۳ - فرقه مصری مشهورترین زعمای آن بزلیدس است

« Basilides » و فالنتین « Valentin »

۴ - فرقه گوشه نشین (مذکره)

۵ - فرقه آسیویه. این فرقه در عقاید خود بیس از سایر فرق به نصوص

انجیل اطمینان دارد.

اساس امام این دینها اعراف بوجود دو خداوند است، یکی خداوند خیر

یکی از عقاید مسلم شیعیان از اهل کوفه این بود «حکمت عالی را خداوند بر محمد ص افاضه نمود تا بر هدایت سادگان بروفی اراده خداوند حکیم و فصل کند، حکمت عالی تا وقت و ذات بینبر بود، پس از او اعقابش حکمت عالی را بارث بردید»

و دیگری خداوند شر، در این صورت: اختلافی با مادویه ندارد، مگر تا اندازه ترفی فکری خلاصه دین اشراقیه این است که این عالمی که مادر آن زندگی میکنیم از خداوند غیر معصوم از خطا صادر شده، نخستین خلقت از او روانهای پاکیزه و ارواح منزله از هر بدی بود، پس تجسد حاصل شده که حلول روح به جسم باشد، روح از ملاء اعلا هبوط میکند و در جسم داخل شده با ماده مخلوط میشود، ابتدای تجسد بدخول روح در جسم زین با صورت گرفت، این تجسد در نظر آنها گناه بزرگ است که باید بوسیله توبه کفاره آنرا داد. چون ساده در نظر آنها مصدر شر است، بر جسمی در انظارشان فیج و هر گونه لغت بدنی از ذرائع شمرده میشود. بدداشتن از دواج و تحریم ملکیت زمین و تنه از زندگی دنیای از همین اصل پیدا شده است.

انصار این دین توانستند بین دین و مطالب زندگی مادی توافقی تولید کنند، مشکلاتی را که تطبیق مبدأ باشوون زندگی لازم میباشد بر خود هموار کردند تا راه زندگی را بیسوده باشند، پس متوسل به بیرنگ و دنیوی شدند، از جمله حیل و فتوای آنها این است «اگر چه لذات دنیا مردول است ولی لذت بردن با اندازه ای که حاجت زندگی افاضه نماید ضروریست، تا مادامیکه ماقبل لذت را خوش نداریم گناهی هم ندارد» بسیاری از طوائف دیگر هم در این موضوع از آنها پیروی کردند ناظر بر کار یورات «Corporate» آن فناوری در نظرش بسدیده نیامد چون فساد اخلاق میآورد، و جمیع لذت را حرام کرد، بعد از او فرزندش ایفان «Epiphane» آمد او

برخی از شیعیان علمی را بآل محمد من نسبت میدادند که همانند علوم پسری تحصیل نشده بلکه علم را مستقیماً از منبع حکمت الله در یافت داشته اند .
 ما برای خوانندگان نامه هشتم خلیفه اموی را بوالی خود یوسف بن عمر در اینجا نقل میکنیم (۱)

«اما بعد بد رستی که دانستم بحال اهل کوفه از درجه مهر و معبشان بخانواده رسالت و فرار دادن آنها در مقام مرتبه که حق آنها نیست، زیرا اطاعت از آنها را بر خود فرض و شرایع دین خود را در اختیار آنها گذاشته اند آنها را دارای علم مآهو گان میدانند ، بیروی اهل کوفه از آل علی (ع) بدرجه رسید که بشما احادیث آنها بهر عنوان و اگرچه تعارض با دستورات هر آن داشته باشد ، ایمان آورده بودند ، چون حدیث از زبان ائمه از آل علی (ع) نقل میشد دیگر جای تردید برای هیچکس باقی نمیکذاشت . مگر اهالی کوفه نوشیدن مقدار کمی از شراب را جایز میدانستند .

ما تفصیل موضوع را چنانچه در عبدالفرید است برای خوانندگان نقل میکنیم روزی زید بن علی در کوچه های کوفه میگذاشت ، یکنفر از سیمیان باو برخورد ، زید او را بمزل خود دعوت نمود ، پس خوردنی حاضر ساخت ، چون شیعیان باخبر شدند سه دسته رزید ورود کردند چند آنکه مجلس پرشد از شیعیان ، جملگی بازید هم خوراک شدند بعد از صرف غذا زید بن علی نوشیدنی طلبید ، باو گفتند ای فرزید بیفهر از شرابهای گوناگون چه قسمی بیاوریم ، زید گفت آنکه هوی بر است و موثرتر ، نوشید و نوشیدند . سپس باو گفتند :

نیز ملکیت انفرادی را حرام کرده مردم را دعوت به اشتراکی نمود ، رجوع شود به کلمه « G. d. d. » دائرة المعارف لاروس ، معارف کامل ، « مترجم »

Encyclopedie Larousse Cassel, e Encycl

(۱) ضبری ۲ : ۱۶۸۲

ای یسر پیغمبر شایسته چنین باشد که در باره این شراب حدیث گوی
 ما را بعد اینکه از قدرت روایت شده و قدرت از جدت شنیده است. تا اختلاف
 علماء بر طرف شود زید گفت بلی، حدیث نمود مرا پدرم از جدم پیغمبر من
 که شما امت شبیه بنی اسرائیل هستید هر چه بر آنها گذشت برای شما هم رویداد
 شما قدم بقدم در تمام کارها از آنها پیروی میکنید *

بدانید خدای عزوجل بنی اسرائیل را به نهر طالوت مبتلا کرد (قرآن
 کریم آیه ۲۴۹) خداوند آشامیدن يك يادو کف از آب آن نهر را حلال و سیراب
 شدن یا زیاد نوشیدن از آنرا حرام نمود *

ما شمارا به شراب مبتلا کرد زیاد نوشیدنش را حرام و اندک آنرا حلال
 گشت بدین مناسبت اهالی کوفه شراب را نهر طالوت (۱) می نامیدند *
 مسلمانان شیعیان ائمه را - بعد از اینکه قلباً معتقد بعهدهت آنها شدند - یگانه مرجع
 برای تفسیر این اعتقاد محدود کردن دامنه آن میدانستند. اکنون مایک عبار
 وارد شده از علی (ع) را در اینجا نقل میکنیم (۲)

(۱) عقد الفرید ج ۳ ص ۴۱۷ - جای بسی تعجب است که مؤلف که هزار
 عقد الفرید را مدرکی کلی دانسته در اصول عقاید شیعه و حال آنکه زید بن علی
 به صدیق جمیع مورخین اسلامی يك مرد عالم فقیه با تقوی و ورعی بوده و ابوحنیفه
 با آن مقام علمی و فقاہت و شخصیتش از مریدان و متابعین او بوده و معتقد بامام
 زید بن علی بوده و بیوسته در خفا برای او بول میفرستاد و مردم را دعوت بامام
 زید بن علی می نموده بقسمیکه جمعی زیاد از مسلمانان معتقدند که امام ابوحنیفه
 زیدی مذهب بوده است خوب است مورخین در این گونه قضایا اظهار عقیده شخصی
 نکنند و بصرف نقل حکایت يك رأی قطعی ندهند

م هاشمی حائری

(۲) عقد الفرید ج ۲ ص ۱۶۲

«مادر کودکی حلیم ترین مردم هستیم و در بزرگی دانا ترین خلق بدانید علم ما اهل بیت از عنم خداوند و حکم ما حکم خداست ، ما این را از قول راستگو شنیدیم ، اگر آثار ما را پیروی کنید از دانش ما راستگار میشوید ، برحمت حق با ما است ، هر کس پیروی کند میرسد و آنکه نکند غرق میشود » اعتقاد بعصمت ائمه از لفظ (مهدی) بر ما مشهود میشود مهدی لقب شرف است و ائمه آل بیت باین نام نامیده میشوند (معنی مهدی هدایت کننده برای راست است (۱)

خیلی بعید بنظر میرسد که آن عقاید منحصر با اهل عراق یا طوایف معینی از نازیه مسلمانها باشد ، بویژه اگر بدانیم آن عقاید در کوفه نشوونما یافت و تأثیر بادیان بیس از اسلام نمود ، هر اندازه که سریچی و ختم مردم بر بنی امیه زیاد میشد بهمان اندازه آن عقاید در میان مردم توسعه پیدا میکرد ، و هر چقدر بر انتشار آن عقاید افزوده میشد ضعف دولت اموی هویدا میگردد .

تمام مردم به طور آشکار عقیده داشتند که نجات ملت و اصلاح مملکت باید بدست یکی از ائمه اهل بیت صورت بگیرد ، خون مردم ممالک اسلامی بخوبی دریافتند که بنی امیه بمصالح دین اسلام با وجود اینکه نسر دین را بعهده گرفته بودند ، توجهی ندارند و فقط بمصالح شخصی خود می پردازند .

مسلمانان مملکت اسلام در آن وقت فقط الرجال نبود ، مردان سیاسی و بیستوایان فعال در انتظار فرصت برای تمرکز دادن امیال مردم ، آرزوهای آنها را برای رهبری آنها بسوی این وجهه معین ، فرار میدادند ، خون آشفتگی

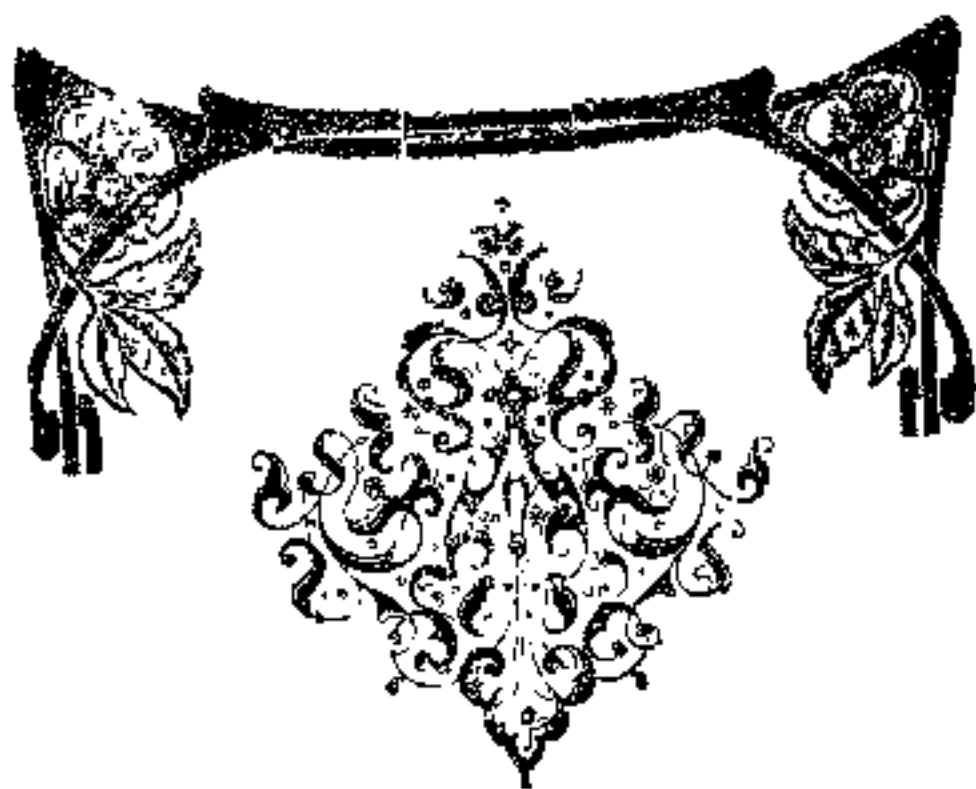
(۱) طبری ۲ - ۵۴۶ (۲) و ۶۰۸ و ۳۵۰ (۱۴) و ۳۵۳

(۲۰) مکمل بردجات وایت Wright ص ۷۱۰ ، سوك هر جرونیه

اوضاع مملکتی شدت کند و عقول گم شده نفس در مانده شود نظیر چنین احوالی
بعذور طبیعی مشهور میشود.

در پیک چنین وضعیتی دستجات منظم مبلغین در جمیع شهرهای اسلامی
میگشتند و مردم را بفیول عنفایدشیمه تشویق میکردند.

اکنون برای داسمن ناصر فعالیت مبلغین مجبور هستیم روی سخن
را «موجه هوا» خوانمان از سیه کنیم که اعراب آن ها را (الغالینت)
می نامیدند .



-۳-

(طوائف شیعه)

ما میتوانیم در کمال آسانی خالین یا طرفداران را - که اعراب آنها را یکی از طوائف شیعه میدانند -

همان کسانی که تقدیس فرزندان پیغمبر (اهل بیت) جزء مهم از معتقدات آنها بود ، بردو طایفه قسمت کنیم، طایفه کپسانیه و طایفه سبئیه .

اما سبئیه انصار عبدالله بن سبا که در زمان خلافت عثمان علی (ع) را احق بخلافت میدانست ، معتقد بودند که يك جزء الهی در علی (ع) تجسد نموده و بس از او در خلفای بعدش ، ائمه حلول کرده است .

بنابر اعتقاد آنها ، لازم نیست آن جزء الهی (روح) همیشه در آن عالم مشهود شود بلکه بازگشت آن بفسر الهی جایز است تا در شخص دیگری تجسد کند .

مدت غیبت جزء الهی را (غیبت) مینامند و بازگشت جزء را بزمن (رجعت) حتماً چه انتظار ظهور امام را (توقف) میگویند .

معتقدین بتوقف میگویند علی (ع) سوار برها میآید ، ، رعد صدای

او و برق تازیانه او است ، در حالیکه دیگران انتقال آن جزء را از علی (ع) بفرزندانس جایز میدانند از آن سس مستظر ظهور امام می شوند .

بگمان آنها عبدالرحمن بن منجم خارجی علی (ع) را نکشته بلکه شیطان بشکل علی (ع) درآمده و شیطان را کشته است ، این اعتقاد از آنجا است که معتقد بفنای جزء الهی نیستند و چون آن جزء در علی (ع) تجسد نموده وجود او را فنا نماندیر می نماید ، واضعتر بگوئیم آنها بـ برك علی (ع) اعتقاد نداشتند (۱)

معلوم میشود عهدیه سبئیه بر اساس عقاید قدیم که تجسد الوهیت باشد استوار است ، برخلاف عهدیه کیسانیه که در زمان شورش مختار در کوفه پیدا شد (۲)

(۱) شهرستانی (چاپ Gureton) ص ۱۳۲ و بعد از آن ترجمه : Hoarbricker 11041 آنچه شهرستانی در باره سبئیه نوشته است با نوشته طبری موافقتی ندارد (Weil 1013) از عبدالله بن سبأ از جمله اقوال او این است که هر پیامبری وزیر دارد یا وصی ، علی (ع) باعتبار اینکه وزیر پیغمبر (ص) بود وصی او بشمار معرفت ، و محمد (ص) باز به زمین باز می گردد .

ولی من تردیدی در گفتار شهرستانی نداشتم ، زیرا دین تجسد الوهیت از زمان بیس در شخص علی (ع) شیوع کلی داشت . حالا خواه این دین را به ابن سبأ نسبت بدهند یا ندهند .

رجوع شود بظاهر اصفهانی Hoarbricker 11 , Weil 10259 و

بلاذری و شهرستانی ص ۱۳۲ و ابن رسته (چاپ دو گویه) ص ۲۱۸ (۶) و بعد از آن) و کتاب معارف ابن قتیبه ص ۳۰۰

کیسانیه در اعتقاد به احاطه ائمه بر علوم الهی خیلی غلو میکنند، با اعتقاد آنها محمد بن الحنفیه بر تمام علوم احاطه داشت و دو برادرش حسن و حسین علیهما السلام تمام اسرار و علم تاویل و باطن را باو سپردند.

اعتقاد کیسانیه از لزوم انفراد امام در تأویل شریعت باطاعت ضروری امام منتهی میشود چه، اطاعت از امام بمنزله اطاعت از قانون الهی است (یگانه امتیاز آنها بر معتدین شیعه همین است)

شهرستانی میگوید: «تمام کیسانیه معتقدند که دین اطاعت کردن از یکمرد واحد است و اطاعت از یک شخص واحد ضرورت تمسک بقواعد دین اسلام باطل میکند (مانند نماز و روزه و حج) (۱)

در اینجا است که فرق میان عقاید سبئیه و کیسانیه بر ما روشن میشود، چون سبئیه قائل به علو جزء الهی در امام می باشند و سهمی از خدائی با امام میدهند، در صورتیکه کیسانیه امام را رمز علم الهی میدانند، هر چند سبئیه امام خود را شخص مقدسی میدانستند ولی کیسانیه از او اطاعت میکردند به اعتقاد اینکه مردی بلند مرتبه و محیط بر علوم ماوراء الطبیعه است. هر دو این طایفه در اعتقاد بر رجعت متفق هستند.

اماسبئیه میگوید: از آسمان باز میگردد، در حالیکه کیسانیه میگوید امام از ساعت رجعت خود خبر ندارد مگر در وقت ظهور. این عقیده در شعرای منسپور کیسانیه کاملاً مشهود میشود.

«کبیر» شاعر شهیر عرب درباره محمد حنفیه گفته است:

وسبط لا ینوق الموت حنی یقود الخیل یتبعها اللواء

(۱) شهرستانی ص ۱۰۹ و بعد از آن

(۲) رجوع شود به آنچه که میو Barbier de Meynard در باره لفظ

سید نوشته است Tourn , asiat 1874, 11, P, 159

«فرزند پیغمبر است که شربت مرک را نخواهد چشید»
 «تا بفرماندهی سواران بیاید و بر چمداران از او پیروی کنند»

تغیب لایری عتیم رمانا برضوی (۱) عنده غسل و ماه (۲)

«غیبت کرد و مدت‌ها دیده نخواهد شد»

«در رضوی، با غسل و آب زنده گانی میکند»

بمور زمان نفوذ سبیه ضعیف شد، ولی دین تجسد آنها روز بروز
 نمو میکرد و ریشه میدوانید. (۳)

ما بوقت صحبت از عقیده راوندیه، این دین را مشاهده میکنیم که
 بشکل دیگری درآمده است.

اما کیسانیه، که هاشمیه از بین آنها هستند، انصار ابی هاشم بن محمد بن الحنفیه
 میگفتند:

«برای هر ظاهری باطنیست، و هر شخصی را روحیست، و از برای هر
 تنزیلی تاویلی است، و هر منالی را در این عالم صورت حقیقی در آن عالم
 است، و هر چه حکمت و اسرار در آفاق منتشر باشد در وجود انسانی جمع
 است، و آن عملی است که علی (ع) به فرزندش محمد بن الحنفیه بارت داده
 است، و محمد آن سر را به فرزندش سبزد، هر کس این علم در شخص او

(۱) کوهی است نزدیک «ینبع» که املاک آل بیت در آنجا است.

(۲) شهرستانی ص ۱۱۱ و آغانی ج ۵ ص ۱۸۲ الخ

(۳) آنها در شورش مختار و عبدالرحمن بن الاشعث شرکت کردند

(دیوان فرزدق چاپ roucher؛ ص ۶۳۲) در نص عربی ص ۲۱۰ بدون شك
 این نام مخصوص بهمین دین بود. زیرا در عرف بر تمام غلاة شیعه نام سبثیه
 اطلاق میشد.

جمع شده باشد امام به حق است (۱)

این عقیده هاشمیه اهمیت زیادی در تاریخ شیعه دارد ، اعتماد بر باطن هر ظاهری ، ازدخول بسیاری از عقاید اسلامی در شیعه جلوگیری بعمل آورد آن عقایدی که از مجوس و بودا و مانوی ، ✕ ادیان قبل از اسلام در آسیا ، بآنها منتقل شده بود .

پیروزی مسلمانان و موفقیت آنها در برهم ریختن اساس عقاید قدیمی مردم را برای قبول دین اسلام حاضر کرد . ولی بزودی پیشرفت برق آسای مسلمانان در نشر دین مواجه با عکس العمل شدیدی شد

(۱) شهرستانی ص ۱۱۲ (چاپ مصر سال ۱۳۱۷ هجری ج ۲

ص ۲۰۱)

✕ مانویه منسوب به مانی است ، این طایفه سعی میکرد همانطور که اشرافیهای قدیم میکوشیدند تا باین مسیحیت و بت پرستی توافقی حاصل شود ، عقاید خود را از بورات و فارسی باستان « parastime » و دین بودا گرفته بود .

انصار این طایفه معتقد به انبیین هستند که عقیده اساسی دین ایرانیان بود ، سپس میگویند این عالم دو مصدر ، دو خداوند دارد ، یکی خدای خیر که رمز او نور است و دیگری خدای شر که رمز او ظلمت است ، اولی را اله خیر و دومی را اله سر مینامند ، که خدای عالم مادی باشد ، برخی از شعرای مسلمان بر این عقیده آنها صحنه زده اند از جمله ساعر میگویند:

و کم انضلام اللیل عندك منینہ
نخبر ان المانویه تكذب

چه بسا که از تاریکی شب استفاده بردی و همین دلالت بر دروغ بودن مانویه میکند . * نخبر کردن آنها از ماده بدرجه رسید که گمان می کردند شیطان از ماده خلق شده است *

در شهرهاییکه اعراب فتح کرده بودند طوفانی از کینه و خشم نسبت

به دین اسلام X و هردین آسمانی تولید شد

مانویها در شرق پراکنده شدند ، بویژه در مسالك ایران و هندو تبت
و چین و ترکستان مدتها دین آنها رونق داشت تا قرن یازدهم میلادی ، پس
منتقل بیاختر شد تا به ایتالیا ی جنوبی رسید ، کشیش او کسپتین *Saint Tugustin*
مردم را دعوت باین دین کرد و نامدت هشت سال به نشر آن می پرداخت ، تا
اینکه هر کدام از والنتیان *Valentin* سال ۳۷۲ م و نیودوسیوس اول *Theodosius*
سال ۳۸۱ م جداً مخالفت کردند و او امر سختی بر ضد رسوم مانوی صادر
کردند . رجوع شود به دائرة المعارف لاروس **مترجم**

X هیچکدام از مورخین تا کنون نگفته اند که یک نفر مسلمان حقیقی
بعد از دخول در دین اسلام مرتد شده باشد .

ما برای تأیید این رأی عاجز از بیان چند نقل تاریخی نیستیم ، از
جمله ، مشرکین قریش مسلمانان ضعیف را خیلی شکنجه میدادند نادرست از
دین اسلام بردارند و آنها برعکس بدین حریت می شدند ، ابن اثیر میگوید
مشرکین قریش عمار بن یاسر و بدر و مادرش را به ابطح میبردند ابطح
شن زمین است ، و بین مکه و منی واقع شده . این لفظ را در معجم البلدان
یا قوت پیدا کنید ، هنگامیکه آفتاب بصحرای منی تابید آنها را شکنجه میدادند ،
بطوریکه یاسر ، بدر عمار مرد ، و همسرش مادر عمار ، به ابی جهل درشتی
کرد و او بضر ب حربه که در دست داشت او را کشت ، این زن نهمین شپیده
اسلام بود .

سبب مشرکین بعذاب دادن عمار پرداختند ، گاهی بحرارت آفتاب
وزمانی به وضع سنگ بر روی سینه او ، و یکوقتی هم او را بآب میافکندند
تا غرق شود

این طوفان دشمنی و خشم با سرپیچی و تمرد موالی دست بهم داد و چون اسلام

این بلال مؤذن رسول خداست ، خلف جهمی از مشرکین قریش او را بصورت بروی شنهای آخته میخواستند و در وقت ظهر ، که شنها بمنتهای درجه گرمی میرسید .

اورا عربان بروی شن از پشت و از صورت میخواستند پس امر میکرد تا سنگ بزرگی را بروی سینه اش می گذاشتند آنگاه به بلال میگفت : تو در این حال باقی خواهی ماند تا بیری ، یا اینکه دست از کیش محمدی ص برداری ! اورا تکفیر و برستشلات و عزی کنی ! ورقه بن نوفل از کنار او میگذشت و او میگفت یکی یکی ! ورقه میگفت یکی یکی بخدا ای بلال ! در این حال همچنان باقی بود تا اینکه ابی بکر اورا خرید آزادش کرد .

اما خباب بن ارت را کفار بسختی عذاب دادند ، او را بر پشت در ریگزار تفتیده بیابان میخواستند و سنگهای با آتش داغ شده بر بدن او می گذاشتند ، این شکنجه های سخت اورا بیش از پیش منسك بدین میکرد ، خباب بار رسول اکرم ص هجرت کرد و تمام وقایع را با پیغمبر دید .

قرینیه پنهانه فقط مردان مسلمان را شکنجه میکردند بلکه زنان هم بی نصیب نبودند ، چون لبنیه کنیز عمر بن خطاب قبل از او اسلام آورده بود ، عمر هر روز آنقدر او را شکنجه میداد تا خسته میشد ، پس با او میگفت :

اگر خسه نشده بودم نزارها میکردم . لبنیه دست از اسلام برنداشت و شکنجه را تحمل کرد تا ابابکر اورا خرید و آزاد کرد . (ابن اثیر ج ۲ ، ص ۳۰-۳۳)

هر کدام از ابی سفیان و هر گل امیراتور روم شهادتی برای دین اسلام دادند که بت سند تاریخی معبری از چگونگی انتشار دین اسلام و تسلط آن

مرتدین را بقتل می‌رساند هیچکدام از اینها جرأت مرتدشدن از دین اسلام را

بر نفوس است. سخنان هر گل و گفتگوی او با ابی سفیان در اینجا برای اطلاع خوانندگان نقل میشود، در آن زمان ابی سفیان از آن کفر، سردهسته مشرکین دشمن جانی حضرت رسول بود. کینه او وقتی بمنتها درجه شدت رسید که مسلمانان در جنگ بدر کبری او را مغلوب و هفتاد نفر از صنادید قریش را کشند اکنون عین گفتگوی آنها در اینجا نقل میشود « ابوسفیان گفت :

باچند نفر از تجار قریش برای تجارت بشام رفتم ، بخدا سوگند ما در کمال خوشی و سرعت میرفتیم که ناگاه سوارهای امنیه او - مفسود از او هر گل است - باحمله کردند رئیس آنها گفت :

شما از بستگان آن مردید که در حجاز پیدا شده؟ (یعنی یعیبر اکرم ص)

گفتیم : بلی ، گفت :

بیائید با ما تا برویم نزد شاه ، با او رفتیم ، چون بحضور شاه رسیدیم گفت : - کدام یک از شما بستگی نزدیک با او دارید؟ گفتیم : - من ، گفت : - نزدیک شو :

من مرا در پهلوی خود نشانید و بارانم را در دست من آنگاه گفت : من از اومی پرسم (از من) اگر دروغ گفت دروغش را بر گردانید . بخدا سوگند اگر هم دروغ میگفتم هرگز بارانم دروغ مرا بر نمیگردانند ، ولی چون من شخص بلند مرتبه بودم ، راضی نمیشدم دروغ بگویم ، اگر در واقع دروغ میگفتم از همراهی آنها با خود اطمینان داشتم ، ولی این مانع نمیشد که بعدها از قول من دروغی را نقل کنند ، لذا خود داری کرده تصمیم گرفتم راستگو باشم ،

شاه بمن گفت : - مرا خبر کن از احوال آن شخصی که از میان شما

نداشتند، از آن پس این مردم ظاهر مسلمات و در باطن مخالفان

برخواسته و ادعاها دارد. ابوسفیان میگوید من شروع کردم به تکذیب از محمد ص و ناجیز نمودن او، باو گفتم :

ای پادشاه، وجود او چه اهمیتی برای شما دارد؟ شان محمد ص کمتر از آن است که شما از آن آگاه شوید. امیراتور اهنمائی باین اظهارات من نکرد و از نو برسد : هر چه در باره او از تو می رسم پاسخ گو. گفتم :

هر چه میخواهی پرس گفت :- بگو بدانم نسب آن مرد چگونه است گفتم : - پاك، نسب متوسطی دارد. گفت : - آیا کسی از خانواده او چنین چیزهایی میگفت که او هم شبیه خانوادهاش باشد؟ گفتم : - خیر برسیه :

آیا ملکی داشته و از او گرفته اید و این حرفها را درست کرده تا ملکش را باو باز گردانید .

گفتم : - خیر، گفت : - بگو بدانم بیروان او در میان شما کیست؟ گفتم :

اشخاص ضعیف بیسویان و نوجوانان زن و مرد. اما بزرگان و اشراف قومش هیچکدام از او بیروی نکردند .

گفت : بگو بدانم آیا بیروان او او را دوست دارند و با او همراه هستند یا پشت باو میکنند و از او دور میشوند؟ (در روایت دیگر می رسد آبا کسی از آنها از دین بدش می آید؟) گفتم :- تاکنون کسی از بیروان او از او جدا نشده، شاه برسد :

آیا خیانت میکند، من هر چه فکر کردم کسی را نیافتم که پیغمبر ص باو خیانت کرده باشد، گفتم : - نه : و ما اکنون باو بیمان داریم (مقصود

اسلام سعادت روحی خود را در دوری از اسلامیت و عقاید اسلامی میجستند. آنوقت عقاید بابلی قدیم و آریان در دل آنها رخنه کرده از این اختلاط اسلام با ادیان دیگر

ابی سفیان پیمان صلح حدیبیه است (ولی از خیانت او مأمون نیستیم .
 ابی سفیان میگوید بخدا سوگند در این جمله من التفاتی نبود، باز هر گل
 سؤال کرد: از تو برسیدم نسب او در میان شما چگونه است ؟ گفتی که نسبتش
 خالص و صحیح و متوسط الحال این صفات کسی است که خدا برای پیامبری
 او را برگزیده باشد ؛ از تو برسیدم آیا کسی از بستگان او چنین سخن گفته
 تا او تقلید کند؟ گفتی نه ؛ باز برسیدم آیا در میان شما ملکی داشته از او گرفته اید
 و او با این ادعاها طلب منکش را میکند ؟ گفتی خیر ، از بیروانس برسیدم گفتی
 ضعیف و بینوایان و نونپالان از زن و مرد هستند ، همچنین باشند بیروان انبیاء
 در هر عصری، از تو برسیدم آیا بیروانس او را رها میکنند ؟ گفتی کسی از او
 پیروی نکرده که او را رها کند ، شیرینی ایمان چنین است ، در قلبی جایگزین
 میشود که هرگز بیرون نرود ، (در روایت دیگر میگوید ایمان چنین است
 چون بشاشت آن باد آنها مخلوط شود) از تو برسیدم آیا خیانت میکند ؟

گفتی نی ، اگر گفتار تو راست باشد او پر آنچه که بزیر قدمهای
 من است کنایه از سلطنت و مملکت) غالب شود . آرزو دارم به نزد او بروم
 و باهای او را بشویم ؛ تو هم برخیز بروی کار خودت ؛

ابی سفیان میگوید . من از نزد او برخواسم در حالی که دست روی
 دست میزدم ، باتغیر میگفتم هان بندگان خدا ، جنان کار سرابی کبشه بالا
 گرفت (سرابی کبشه بمعنی سرچوپان است ،)

(کفار قریش برای استغفاف و توهین پیغمبر اکرم ص او را باین نام مینامیدند
 و ابو کبته شوهر حلیمه سعدیه مادر رضاعی حضرت بود) که سلاطین بنی اصغر
 (رومیان) در شام از امر او اندیشه دارند ؛

صحیح بخاری (چاپ بولاق سال ۱۳۱۳ هجری) ج ۱ ص ۸ ، طبری

عقاید اسلامی مانند پرگاهی بود که در روی امواج متلاطم خرافات و بدعتها
شناور باشد!

چاپ قاهره ج ۳ ص ۸۵-۸۷ ، فتح الباری (شرح بخاری) از ابن حجر عسقلانی
(قاهره سال ۱۳۱۹ هجری) ج ۱ ص ۱۴-۳۴ عمدة القاری (شرح بخاری از
عین) قاهره سال ۱۳۰۸ هجری ج ۱ ص ۹۱

هیچ دلیلی واضحتر از آنچه که در کتاب *The preaching of Islam*
مرحوم سرتوماس آرنولد ذکر شده برای گفتار مایافت نخواهد شد ، نویسنده
نامبرده میگوید جوانی از مسیحیان در سرقند اسلام آورد ، مسیحیان شکایت
اورا نزد یکی از مردان بزرگ مغولی که خود از طرفداران جدی مسیحیت
بود بردند و مسلمین را متهم کردند که دیگران را تشویق بقبول اسلام میکنند
مغولی جوان را احضار کرد و گاهی بزبان نرهموعده تطمیع وزمانی
بسختی و وعده و تهدید اورا میفریبت ، چون دید گفتار نرم تأثیری در جوان
ندارد متوسل بزور شد ، هرگونه شکنجه را درباره او اجری کرد

ولی جوان بر سماجت خود میافزود ، مغولی چاره را منحصر در قتل
اودید و امر داد تا او را کشتند ، این جوان مرگ را بر مرگ شدن از دین ترجیح
داد و شهید شد ، شاعر عرب میگوید « ولست ابالی حین اقتل مسلماً
، علی ای جنب کان فی الله مصرعی » چون مسلمان کشته شوم ، اهمیت نمیدهم
که بکنام پهلو در راه خدا جان داده‌ام .

بهین ترتیب دین اسلام در تمام ادوار خود در قلبی جای نیگرفت
که بیرون رود ، نفس و جان را در راه دین فدا میکردند و خون خود را برای
حفظ دین برآیگان مپریختند ؛

ما حرا دور برویم ؟ خود مؤلف در پیش از يك موضوع کتاب این

هوشمندان روشنفکر توانستند - بر رغم انقلابات خطرناک اجتماعی

حقیقت را یاد آور و معترف است ، بویژه در آن قسمت که از شورش موالی و تازه مسلمانها سخن میگوید (ص ۳۲ از فرانسه کتاب) «اما تازه ، بلمانهای بخاری و سمرقند ، که از اعراب (امویها) روی برتافته و بر علیه آنها قیام کرده بودند ، نمیشود گفت که روی از دین برتافته بودند»

در جای دیگر میگوید «بخاری خود (تستاده) جمع بسیاری از آنها را با اتهام دوستی در اسلام نعت مراقبت داشت .

جای شکافی نیست اگر بدانیم خود نغشاده با وجود اظهار اسلامیت کفر را در نهان نهان میداشت نغشاده چهارصد نفر از آنها را بدار کشید سپس بقیه آنها را بپندگی گرفته آنها را بخراسان نزد اسد بن عبدالله فرستاد ، اما هر کس و هر چند نفر از آنها زنده باقی ماند دست از دین اسلام نکشید و تا آخر رو برتافت »

گویا وان فلونن ه نند بسیاری از مستشرقین که در تاریخ اسلام چیز نوشته اند ، دوجار اشتباه شده باشد ، اگر اهالی بعضی از شهر های اسلامی امرای مسلمان خود را بدداشتهند برای این بود که آن امراء بظاهر مسلمان بودند و در باطن متفر از اسلام همین موضوع امر را بر بسیاری از مستشرقین مشتبه کرده و گمان کرده اند که مردم از دین بیزار شده بودند .

اما کسانی که پس از وفات حضرت رسول مرتد شدند ، نه برای این بود که از دین اسلام نافر داشتند ، بلکه تصور میکردند که دین بوفات پیغمبر خاتمه پیدا کرده است .

گذشته از اینکه عقیده نوحیه ، اساس دین اسلام را هنوز حفظ داشتند ولی از پرداخت زکوة خودداری میکردند چه ، پس از وفات رسول ، لزومی

و تشنج افکار عمومی بین زندگانی اولیه خود و مظاهر زندگی دین تازه
توافق بدهند .

اما عامه مردم در نیمه راه توقف کردند مانند سالهای نخست هجرت،
هر کس اسلام را مطابق میلش بنحوی تاویل میکرد ، چون هنوز آنقدر

برای پرداخت آن نمیدیدند .

با تمام آنچه گفته شد نمیشود مرتدین را مسلمان حقیقی دانست ،
زیرا بیشتر آنها از اعراب معتاد به نفاق بودند ، خداوند تبارک و تعالی در
بیش از يك آیه از آنها خبر داده است ، از جمله قوله تعالی (قالت الاعراب
آمنافلأم تؤءنواوا لکن قواوا لساننا و اما یدخل الایداز فی قلوبکم و ان تعالی و الله
رسوله لایلتکم من اعمالکم شیئا ان الله غفور رحیم . انما المؤمنون اللذین
آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله
اولئک هم الصادقون . قل تعلمون الله بدینکم و الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض
والله بكل شیء علیم) - سوره الحجرات آیه ۱۵-۱۶

گفتند عربها که ایمان آوردیم ، بگوای بیغمبر شما ایمان نیاوردید
ولیکن بگوئید اسلام آوردیم ، هنوز در نیامده است ایمان در دلهای شما و اگر
پیروی کنید خدا و رسولش را گم نگرداند خدا از نواب کردار تان چیزی که
خدا آمرزنده مهربان است، جز این نیست که گروندگان آناند که گرویدند
بخدا و رسول او پس شك نکردند در ایمان خود و جهاد نمودند بمالها
و نفسهای خود در راه خدا ، آشگروه راستگویند

بگوای بیغمبر آیامیآموزند خدا را دین خود، و حال آنکه خدا میداند
آنچه در آسمانها و زمین است و بهر چیزی دانا است .

در واقع مرتدین اسلام نیاوردند ولی خود را گرفتار در نتیجه قوی اسلام

هوشمندان روشنفکر توانستند - بر رغم انقلابات خطرناک اجتماعی

حقیقت را یاد آور و معترف است ، بویژه در آن قسمت که از شورش موالی و تازه مسلمانها سخن میگوید (ص ۳۶ از فرانسه کتاب) «اما تازه مسلمانهای بخاری و سمرقند ، که از اعراب (امویها) روی برتافته و بر علیه آنها قیام کرده بودند ، نمیشود گفت که روی از دین برتافته بودند»

در جای دیگر میگوید «بخاری خود (تغشاده) جمع بسیاری از آنها را بانهام درستی در اسلام نعت مراقب داشت .

جای شگفتی نیست اگر بدانیم خود تغشاده باوجود اظهار اسلامیت کفر را در نهان نهان میداشت تغشاده چهارصد نفر از آنها را بدار کشید سپس بقیه آنها را ببندهگی گرفته آنها را بخراسان نزد اسدبن عبدالله فرستاد ، اما هر کس و هر چند نفر از آنها زنده باقی ماند دست از دین اسلام نکشید و تا آخر رو برتافت »

گویا وان فلونین مانند بسیاری از مستشرقین که در تاریخ اسلام چیز نوشته اند ، دوچار اشتباه شده باشد ، اگر اهالی بعضی از شهر های اسلامی امرای مسلمان خود را بنده داشتند برای این بود که آن امراء بظاهر مسلمان بودند و در باطن متنفر از اسلام همین موضوع امر را بر بسیاری از مستشرقین مشتبه کرده و گمان کرده اند که مردم از دین بیزار شده بودند .

اما کسانی که پس از وفات حضرت رسول مرتد شدند ، نه برای این بود که از دین اسلام متنفر داشتند ، بلکه تصور میکردند که دین بوفات پیغمبر خاتمه پیدا کرده است .

گذشته از اینکه عقیده توحید ، اساس دین اسلام را هنوز حفظ داشتند ولی از پرداخت زکوة خودداری میکردند چه ، پس از وفات رسول ، لزومی

باشد و حاجات آنها را بر آورد و بیشتر واجبات دین را که خوش نداشتند بدور افکندند *

با این خطر هولناک مبارزه نمی‌کردند دیگر اثری از اسلام و اسلامیت نبوده رجوع شود به *nicholson literary Ebtstory of the Trabs p+197*
 در واقع تندبادهای ضلالت و بدعتها می‌توانست بزودی ، ریشه این نونهال را بیرون آورد *

اما سیاست اسلام در برابر این مرتدین شدید بود . مدت سه روز مهلت مهلت داده میشد تا در برابر بر سرش علماء پاسخ قانع کننده گوید آنوقت در صورت عدم اقتناع کشته میشد *

اکنون ما برای خوانندگان گمنامه را در این باب نقل میکنیم ابوحنیفه میگوید : « اگر مسلمانی مرتد شود باید در مدت سه روز مهلت او ، اسلام را باو عرضه داشت ، زیرا در ظاهر امر دوچار اشتباه شده و برای همین مرتد شده است ، ما باید این اشتباه را از او رفع کنیم ، یا اینکه او نیازمند به تفکر در این باره شود تا حق را برای او بیان کنیم در این صورت باید باو مهلت داد * اگر مهلت خواست امام باید باو مهلت بدهد ، مدت مهلت شرعاً سه روز است از اینرو باید سه روز باو مهلت داد ، « کتاب مبسوط شمس الدین سرخسی چاپ قاهره سال ۱۳۲۴ هجری ج ۱۰ ص ۹۸ - ۱۰۰ »

بعضی از فقهای مالکی میگویند « واجب است توبه دادن مرتد چه زن و چه مرد ، باید او را در غرض سه شبانه روز توبه داد ، از روز ناپت شدن نرندادش به از روز کفر ، گرسنگی و تشنگی نباید باو داد ، غذای او را نباید از مال خودش برائی او تهیه کرد .

نمیشود او را شکنجه کرد اگر هم توبه نکرده باشد * رجوع

یگانه وسیله بینظیری که متوسل بآن میشدند تا وپل بود که اساسش را انمه
از سلاله محمد (ص) وضع نمودند و این باعث شد تمام ستمدیدگان مخالف با
دولت اسلامی از هواخواهان وابسته به شیعیان شوند و مردم را بهواخواهی
آل بیت دعوت کنند.

شود به باب الردة و احکام آن در شرح الکبیر للدرر (چاپ بولاق
سال ۱۳۱۹) ج ۴ ص ۲۷۰ حاشیه و سوقی ج ۴ ص ۲۶۷
امام شافعی میگوید: «توبه دادن مرتد چه مرد و چه زن واجب است
زیرا او از برای اسلام احترام دارد، شاید شبهه باو روی نموده و متزلزل
شده است، و گفته شده است که بابت سه روز باو مهلت داده شود» رجوع
شود به باب الردة در حاشیه بیجرمی بر شرح المنہج (چاپ بولاق سال
۱۳۰۹ هجری)

امام احمد بن حنبل میگوید (هر مرد وزن بالغی که از اسلام مرتد شود
تا سه روز باید او را دعوت بدین کرد)
X ولی نمیشود مسلمانی را که عمل یا گفتارش احتمال کفر دارد هیچ
تکفیر کرد، مگر اینکه عملاً و قولاً کافر باشد، علماء تصریح کرده اند که نودونه
وجه آن کفر باشد و بیك وجه آن احتمال امان برود.
رجوع شود به باب المرتد در حاشیه رد مختار بر در مختار از ابن
عابدین (چاپ مصر سال ۱۲۷۲ هجری) ج ص ۲۸۳ - ۲۹۲

— ۴ —

« شامعیان »

در اینجا شخصی سؤال میکند .

آیا رفتار ائمه در برابر این معتقدات که خود سبب ظهور آن بودند چگونه بود ؟ گرچه تاریخ ما را از پاسخ دادن پرسش فوق مستغنی کرده است تاریخ میگوید ائمه در بندو امر منکر صفاتی شدند که شیعیان بآنها نسبت میدادند ، از قبیل احاطه داشتن به جمیع علوم و اسرار ، تعجب ندارد ، هر کس از شیعیان علی را بخدائی میخواند علی (ع) او را در آتش میافکند ، و عبدالله بن سبا را بمذابن تبعید نمود (۱)

محمد حنفیه آمد و در آراء دینی با پدرش کت جست . این امام نمیخواست از تصرف دوساس در دعوت بهوا خواهی آل بیب استفاده کند . همچنانکه منکر تمام صفاتی شد که باو نسبت میدادند از احاطه او بعلوم ماوراء الطبیعه . (۲)

ولی طوای نکشید که رفتار سلبی ائمه تغییر کرد ، و فیکه علویین دانستند تا چه اندازه میتوانند از این شیفته گان خود استفاده کنند ؛ بویژه بعد از

(۱) شهرسانی ص ۱۳۲

(۲) کتاب طبقات الکبیر ابن سد (مخطوط Githa) ۱۷۴۸ نگاه

کنید به لفظ محمد حنفیه ، : خبر رسید بمحمد که شیعیان میگویند به نزد آنها (اهل بیب) چیزی هست ، (یعنی علم) محمد از جای خود برخاست گفت بعد اسو کند که ما از پیغمبر این خبر دم مکر آنچه در میان ایندولوح است ، آنگاه گفت این صحیفه در بند و غلاف شمیر من است .

مشاهده ضعف بنی امیه و از هم گسیختگی آندولت ، عمر بن عبدالعزیز هاشمیان را دشمن داشت زیرا هاشمیان کثیر (۱) را دوست میداشتند ، کثیر از غلاة شیعه و دوست صمیمی ابی هاشم بود . در باب اول کتاب از این مقوله سخن گفته شد ، اکنون ما برای خوانندگان داستانی از کتاب اغانی نقل میکنیم شاید وصف درستی از امال ابی هاشم و هوشمندی او باشد :

« ابو هاشم جاسوسهای خود را در پی کثیر روانه میکرد تا پیوسته چگونگی حالات و اعمال کثیر را تحت مراقبت شدید داشته باو گزارش بدهند . همینکه کثیر بملاقات ابی هاشم میآمد باو میگفت امروز فلان جابودی و فلان کار را کردی ، یکروز ابو هاشم گفتگوی کثیر را بایک مرد دیگری کلمه بکلمه برای او شرح داد ، کنیزی اختیار فریاد زد (انت رسول الله) تو پیغمبر خدائی ! »

ما گفتیم در آنجا حزبی بنام حزب هاشمیه ، انصار این حزب تقدیس ابی هاشم میکردند و بگمان آنها ابی هاشم بر تمام علوم احاطه داشت ، هاشمیان ابی هاشم را احق بغلافت میدانستند تا دیگران ، ما از روایت مؤرخین میتوانیم چنین نتیجه بگیریم که ابی هاشم نخستین امامی بود که دستگاه تبلیغی منظمی تشکیل داد تا یاران تازه ای بعضویت حزب در آورد (۲)

مادانستیم که این دعوت - هر چند در اصل و منشأ برای دین بود - مبلغین خود را موجه غلاة شیعه میکرد تا بسیاری از معتدلین را که هنوز با وجود ظلم و ستم بنی امیه اسلام را دوست میداشتند ، بصغوف خود وارد کنند ، مبلغین مجبور بودند برای پیشرفت کار خود ، عقاید اسلامی و غیر اسلامی را بهم بیامیزند ، عقایدی که

(۱) ج ۸ ص ۳۴

(۲) طبری ۳ : ۲۵۰۰ - بقوی ج ۲ ص ۳۵۶ و بعد از آن ، اربن

خلکان چاپ Wilsenbeid نمره ۵۷۹ ص ۱۰۰

قط تازم واردین بحزب از زوایا و اعماق آن باخبر میشدند ،
 رفته رفته مبلغین هاشمی اسرار دعوت را برای عامه مردم فاش کردند ،
 بطوریکه اظهار آن جزء مکمل قانون دعوت فاطمیه شد ، اما یگانه عیب
 دعوت ها- میان اخلاص تام بامام و اطاعت کور کورانه از او امر او بود که
 یگانه شرط با مبلغیت بشمار میرفت . آنوقت بیم آنها از خیانت مبلغین
 خودشان بود که مبادا از اسرار دعوت سوء استفاده کنند و مردم را بسوی خود
 دعوت نمایند .

مملکت عراق - چنانکه پوشیده نیست - گاهواره دعوت هاشمیان
 بود . داعی الدعاء یار رئیس مبلغین در کوفه میزیست ، در حالیکه مبلغین از
 جانب او در شهرهای مجاور کوفه گردش میکردند ، صاحب کتاب العیون (۱)
 عقیده بانفرد دارد و میگوید خراسان گاهواره این دعوت بود

اما چون آنچه صاحب کتاب نوشته است بمنزله مقدمه حواد نیست
 که مابیان خواهیم کرد ، لذا ما میبایم با ساسی بگوئیم مورخ در نتیجه گرفتن
 از موضوع بخطا رفته است . علاوه بر این دلایل بیشمار ثابت میکنند که دعوت
 خراسان بدست بی عباس اولاد عباس ، عموی بیخبر آغاز شد .

بعد از اینکه ابوهاشم آنها را بجاننشینی خود برگزید و دعوت را بآنها
 واگذار کرد . (۲) تاریخ استخلاف ابی عباسم به یسر عموهائیس
 بی عباس برای هر کس که از تاریخ بی اطلاع نباشد روشن است ،
 ابوهاشم در سال ۹۸ هجری در حمیمیه وفات کرد ، حمیمیه ور به است
 کوچک از دراء فلسطین بود و حیرای کبیر در شمال مملکت عربی محمد بن

(۱) کتاب العیون ص ۱-۱۷ و بعد از آن

Fragmenta historie , arabi p,180

(۲) ابن العیون (حاب دو کویه) ص ۳۱۵ ، ۳۱۶ ، ص ۲۹۰ و بعد از آن

عبداللہ بن عباس ہم بر اثر خشم و کینہ عبدالملک بن مروان از دربار دمشق باین نقطه فرستاده شد. گویند چون ابی ہاشم مرثیہ را بخود نزدیک دید، حق امامت را بہ پسران عباس داد. پس تمام رؤسای تبلیغ را کہ در کوفہ بودند بر آنها فاش کرد و نامہ ہائی بآنها سپرد تا بدست مبلغین برسانند، در ہر حال ما بعد از مرثیہ او امام محمد بن علی (عباس) رامی بینیم کہ زحمت نشر دعوت را متحمل شدہ است (۱)

ماندون برخوردار باد شوازی میتوانیم بدانیم چہ چیز ہائی توجہ امام تازہ رابسوی خراسان معضوف کرد مردم خراسان بر تمام اہالی ممالک دیگر کہ مانند عراق، عرب و غیر عرب مخلوط بودند از حیث زور مندی و شجاعت امتیاز داشتند. چنانکہ دور از دربار دمشق. مرکز دولت اسلام و جایگاہ زود خورد دائمی احزاب سیاسی، بسر میبردند. در واقع خراسان شہر بکری بود کہ دست ہوسران کسی بآنجا فرسیدہ و اختلافات دنی آنرا تقسیم نکرده بود بہترین دلیل بر صدق گفتار ما خطبہ امام محمد (بن علی بن عبداللہ بن عباس) است کہ ما آنرا از ابن الفقیہ جغرافی نقل میہکنیم:

«اما اہالی کوفہ و حوالی آن ہمہ شیعہ علی و فرزندان او هستند اما اہالی بصرہ و حوالی آن عثمانیہ و متدین بدین «الکلف» هستند میگویند بندہ مقبول خدا باش تہ بندہ قاتل، اما اہالی جزیرہ حروری و خارج از دینند، اما اعراب ہمچو گو سفند اند مسلمانان مسیحی اخلاق هستند اما اہل شام ہم جز فرزندان ابی سفیان و اطاعت بی مروان چیز دیگری نمی ستانند، دشمنی ثابت دارند و چہل متر کم، اما اہالی مکہ و مدینہ محبت ابی بکر و عمر بر آنها غلبہ

(۱) رجوع شود بہ عقدا الفرید ۲: ۳۵۲: Fragma, hist, arab p, 181

ابن فنیہ (چاپ وستنفلد) ص ۱۰ و عباراتیکہ فیلا ذکر کردیم ص ۴۴ حاشیہ ۳ از فرانسه کتاب

دارد. ولی بر شما است توجه بخراسان، در آنجا زورمندان بسیارند و شجاعت ظاهر، آنجا سینه‌های سالم و دل‌های خالی وجود دارد که تهی از هر اندیشه است، هوی و هوس آنها را تجزیه نکرده و از نا باکی سهمی نبرده‌اند. لشگریانی هستند فربه و زورمند، با سینه‌های فراخ و کمرهای کشیده بلند، بیشای باز، سبلت و ریش و صداهای رسائی دارند، لغات بزرگ و خشن از اعماق منکر بیرون می‌آید بعد از این تفائل میزنم بسمت مشرق، بدان جانی که جایگاه طلوع سراج عالم و چراغ خلق عالم است»

مطلب دیگر قابل ملاحظه هر چند خطبه امام دلالت بر آن نمی‌کند این است که در نظر گرفتن خراسان را از وجهه نظر مخصوصی، انتخاب موفقیت آمیزی مینماید.

همین خراسانیهای زورمند، بدترین انواع استبداد را از آتش ظلم بنی‌امیه چشیدند.

البته دیگری نیازی به تکرار شرح قانون مملکت‌داری بنی‌امیه نیست زیرا در این زمینه سخن بنفصیل گفته‌ایم، اکنون برای مثال فقط سرد و تنفر اهالی خراسان را از حکام بدسیرت خاطر نشان میکنیم، پس میل صادقانه اهالی آن کشور را در مطالبه مساوات و عدالت. ما این میل باطنی اهالی را در هنگام شورش حارت بن‌سریج دانستیم، بنا بر این خراسان زمین صالح‌خیزی بود که فقط بندر افشانی نعم دعوت برای آل‌بیت را کم‌داشت.

مبلفین عباسی با صمیمیت و اظهار حرارت زیاد به نشر دعوت در کشورهای اسلامی پرداختند، ظاهراً تجارت یارفتن بمکه را بهانه برای نشر دعوت در خراسان قرار میدادند زیرا حکام دولتی مبلفین را سخت شکنجه میکردند و بدون رعایت اسلامیت آنها را بدار می‌آویختند.

چون این مبلفین از اهالی بن و فرزندان فحطیان و مضره از اعراب شمال بودند، تمام شهرها و دهات را می‌گشتند تا استبداد بنی‌امیه را به بدترین

وجهی برای مردم تصویر نمایند و آنها را متهم به پنهان داشتن کفر می کردند
بر رغم اسلامشان +

ظاهراً دعوت آنها برای شخص معینی نبود، بلکه بین مردم چنین منتشر
می کردند که نجات برای آنها متصور نیست مگر بسططنت آل بیت، به همین مناسبت
زحمات مبلانین پیشرفت زیادی کرد آنها میدانستند چگونه مردان بلند مرتبه
و صاحب نظر را بخود مجذوب کنند و بسن این نوع مردم به دعوت کنندگان تأثیر
زیادی در قیام دولت عباسیان داشت. از جمله سلیمان بن کثیر خزاعی را نام
میریم، که جدش در زیر درخت حدیبیه (۱) به پیغمبر ص بیعت کرد، شاید پدرش
نیز جزو قشون ساخلو عرب در خراسان بوده خود سلیمان در سفینتج (۲)
که قریه ایست در نزدیکی مرو اقامت داشت، و نیز نباید نام شیب
بن قحطبه الطائی الشرنخشیری (۳) را فراموش کنیم. این مرد از یاران علی (ع)
و پیمان او و ابن سریق الفقی نام بود زیرا بستگی نزدیکی با پیشوای مرحبه (۴)
داشت این دو مرد جمعیتی شبیه به مجلس شوری تشکیل دادند و ریاست آنرا
برئیس مبلغین محول کردند، پس هر کدام لقب تقیب را برای خود انتخاب
کردند، همانطور که بنی اسرائیل در مجلس شورای خود (قرآن کریم ۴:

(۱) این لفظ را در کتاب الانساب سماعانی جستجو کنید ایضا و جوع

شود به

Sprenger , Pas leben und die lehre des

Muhammad . 111 , 2 245.

(۲) ما در طبری ۲: ۱۵۹۵ با این نام مصادف میشویم +

(۳) نگاه کنید بلفظ شرنخشیر در کتاب الانساب سماعانی

(۴) طبری ۲: ۱۹۳۲ (۱۵)

(۱۵) که ازدوازه حواری تشکیل میشد رفتار میکردند، پس تقیای اهل شوری که پیغمبر آنها را از اهل مدینه انتخاب کرد (۱)

بدین ترتیب بنی عباس در تشکیل مجلس خود از طرفی، نعت نائیر یهود واقع شدند و دوازه نسیب انتخاب کردند و از طرفی به تغذیه از مجلس شورای بنامبر ص که هفتاد نفر عضو داشت، مجلس مرکب از هفتاد مبلغ تشکیل دادند (۲)

بدین ترتیب تمام تداپیر بنی عباس بنامی بشرفقت کرد تا اینکه اتفاق غیر منتظره ای برای آنها رخ داد و صفای سیاست آنها را نیره کرد، ما شرح این پس آمد را بیان خواهیم کرد *

-۵-

« خردیه و راوندیه »

شهر کوفه - که مبلغین عباسی از آنجا ظاهر شدند - در اوایل قرن دوم هجری گاهواره تسبیح طرفداران غیر مسلمان آن بیست بود . دین اسلام بر اثر اتصال با ادیان و عقاید سایر درمسلکت عراقی قبل از ظهور اسلام مانند دین ایرانیان باستان *parsses* و مابویه و صائبیه و ادیان دیگر - در مدت بسیار کمی مخلوط با ادیان گوناگون گردید .

این آمیزش برای ایجاد مناسب بین اسلام و سایر ادیان ضروری بود - مبلغین دین اسلام، بر رعم نعیبرانی که در آنوقت در اساس دین داده شده بود ، باحرارت و صمیمیت زیادی به تدریس اسلام بین مردم میپرداختند و با غیرت و سهامت تمام از دین طرفداری میکردند . زهیر رفته اود امام ابن دسه با اندازه موثر واقع شد که از زمان خلافت علی بن ابی طالب تا زمان منصور عباسی - در آنوقت بغداد نایبخت دولت اسلامی بود - هر کدام از آنها را دستگیر میکردند محکوم با اعدام میشدند . آنها با حرأب بی سابقه ای در دین اسلام مدعی میگذاشتند و عقاید مختلف غیر اسلامی را داخل در دین اسلام میکردند - ملا کبسانیه در کوفه پیدا شد ، عقیده کبسانیه اطاعت از یک شخص واحد است و این آنها را از عمل باو امر و نواهی آن شخص معاف میدارد . بعد از کسانیه هاشمه ظنوع کرد و در ب را برای دخول ، افکار متفرع و عقاید مختلف بگسی

باز گذاشت.

اعتقاد به تاویل کلمه شایانی به پیشرفت آنها نمود. چون مبلغین بنی هاشم و بنی عباس خواهی نخواهی تحت تأثیر آن روحیه غیراسلامی واقع میشدند من میتوانم بدون تأمل تشیع بعقیده هاشمیه را به مبلغین بنی هاشم نسبت بدهم، آن عقیده ایکه ... اگر اشتباه نکرده باشم - منون دعوت آنها بود.

اما از مبلغین عباسی، ما به یقین نمیدانیم چگونه به نشر دعوت می پرداختند، زیرا تقیاء به مبلغین امر کرده بودند که نام صاحب دعوت را افشان نکنند (۱) این نام سرپنهانی بود که تا ساعت استیصال از ظلم بنی امیه بکسی ابراز نمیشد. مبلغین هر عقیده خود را بر معتدین نیز پنهان میکردند، با آنکه اینها در راه دعوت برای امام بامرک و برو میشدند، شجاعت آنها ما را بیاد فداکاری عجیب شهدای دین بایی میاندازد.

من نمیدانم چه نامی بر این جانبازی بی نظیر بگذارم مگر اینکه بگویم

اینهمه فداکاری برای اعتقاد قلبی آنها به صحت دعوتشان بود (۲)

طبری از موافقی، مورخ متوفای در سال ۲۱۵ هجری عبارتی نقل میکند که ما آنرا برای خوانندگان نقل میکنیم تا رأی قطعی بدست بیآوریم (۳) گفت: مردی از راوندیه که کوسه بود و باوا بلق - سیاه و سفید - میگفتند سخن بگزارف میگفت و دعوت بدین راوندیه میکرد، او میگفت آن روحیکه در عیسی بن مریم بود بعد از او در علی بن ابی طالب (ع) حلول کرده و از او فرزندانش ائمه شیعه رسیده است، تا بابراهیم بن محمد - سبط عباس عموی بیسر ص - آنها خداوندانند و محرمات را حلال کرده اند. هر مردی از آنها جماعتی را بمنزل خود دعوت میکرد غذا و شراب بآنها داده، محرمات را بر آنها حلال مینمود، خون

(۱) طبری ۲: ۱۹۸۸ (۳)

(۲) رجوع شود به آنچه که طبری روایت میکند ۲: ۱۵۰۱ و بعد از آن

(۳) طبری ۳: ۴۱۸

این خیر یاسدین عبدالله رسید آنها را کشت و بدار آویخت ، اما راوندیه تا
 با امروز بر عقیده خود باقی هستند ، مدتی ای جعفر منصور را پرستش میکردند
 از کوه خضراء (سبز) بالا رفتند و چنین احساس کردند که در حال پروازند (۱)
 پس جعلگی مسلح بر مردم خروج نمودند و روی بای جعفر آورده فریاد میزدند
 توئی ! توئی (یعنی تو خدائی)

عقیده راوندیه سایان دقت و تأمل است، برای مزید اطلاع رجوع شود
 به کتاب این اساتید :

Herbelot , Bibliothèque orientali 107

Weil , Gesch.d.Khalifen , 11037 , suiv , 6

Müller , der Islam in Morgen - und

Abenland , 1.-p.494

در واقع معلوماتیکه ما از مصادر مورد اطمینان در خصوص عقیده راوندیه نقل
 کردیم باندازه کافی نیست ، مطلب قابل اهمیت عقیده مدائنی در این
 موضوع است ، او به مبلغین عباسی آراء و عقایدی نسبت میدهد نظیر آراء و
 عقاید راوندیه ، چون بگمان او تمام مبلغین عباسی که بدست اسدین عبدالله بدار

1 — Selecta historiae Halebi , ed Freytag 7-15 , in 'epitome ,
 ed , Boor .p.430

طایفه نصیری در ایران تا با امروز مشهور باین صفت ، صفت پرواز در
 هوا هستند و نیز نسبهای نظیر همین به بودائیان داده میشود

(Bodhistattva)

De gobineau , Lois ons en A sie p 367 suiv

Veitscher d.D.M.G.XLV p 590 , n , 2

آویخته می شدند از او تندیه بودند (۱)

بهترین دلیل بر گفتار ما عقاید مورخین دربارهٔ سومین مرد مبلغ است که نامش (خداش) باشد (خدش یعنی باناخن پاره کرد، این نام از آن جهت باو داده شد که دین را پاره کرد) خدش در حیره نزدیک بکوفه زندگانی می کرد و کارش کوزه گری بود.

این مرد در بندو امر مسیحی بود سپس اسلام آورد و به تدریس قرآن پرداخت، از آنوقت بدعوت عباسیان پیوست، رئیس مبلغین او را از کوفه بخراسان فرستاد، خدش در آنجا به نفع محمد بن علی دعوت میکرد - ولی خلوی نکشید که از عباسیان منصرف شد و عقاید باطلی بامام عباسی نسبت میداد، او عقاید خرمیه را بین مردم منتشر کرد و مردم را بدین اشتراکی میخواند بطوریکه اقدامات او اسباب ثنفر میان امام عباسی و شیعیان اهل خراسان را فراهم نمود

خدش بر همین دویه رفتار میکرد تا سال ۱۱۸ هجری که اسد بن عبدالله امر داد تا دست و پای او را قطع کنند و بعد او را کشت (۲)

این حوادث با اینکه نافذ است، بمن اجازه این را میدهند که خدش را یکی از همان او تندیه های مورخ مدائنی بدانم. ولی نه معلومات ماونه آنچه را که مدائنی گفته است هیچکدام برای اظهار رای قاضی درباره دین حقیقی مبلغین عباسی کفایت نمیکند از اینرو ما بندگی بعضی از ملاحظاتی عمومی دربارهٔ این دین اکتفا میکنیم.

(۱) اسد امر بمقتل بعضی از مبلغین عباسی داد سال ۱۰۷ و ۱۰۸ و

سنبها چیزی از فعالیت این دسته نمی فهمیدند، سنبها نمیتوانستند بدانند این دسته‌ها پرده شعایر دینی را ستر رسیدن به حکمت تمام شرایع و اسرار آن قرار داده‌اند، بقیده طوایف فعال دانستن حکمت تمام شرایع و اسرار آن بالاتر از طواهر آموزدینی بود. دشمنی آنها با تمام ادیان آسمانی سبب تولید این عقیده میشد. چه، بنابر اعتقاد خودشان، واجبات دینی برای آنها سنگینی کم‌شکن داشت، از جمله صفاتی که سنبها باین طوایف نسبت میدادند، جایز دانستی ارتکاب معرمات بود، زیرا بکوفتی بعضی از آن طوایف گفته بودند او امر و نواهی قرآن برای مؤمنی که سردین را دانسته باشد ارزشی ندارد. و از روی همین نظریه از او امر و نواهی قرآن گام فراتر نهادند.

برخی از جویندگان میگویند بین نام خرمیه و خرم بستگی وجود دارد خرم نام شهر است از شهرهای مملکت «میدیا» (۱) خرم بمعنی لذیذ است چون بخواهیم از خرم دنیا صحبت کنیم چنین استنباط میکنیم که اینان دینی جز لذت نمی شناختند، از اینجا ما میتوانیم بدانیم برای چه خرمیه آزادی بیشتری بر زنان دادند و منزله اجتماعی آنها را از زنان سایر ممالک شرفی بالا بردند و بزنان حق شرک در مجالس و اجتماعات دینی خود دادند (۲) تمام این اقدامات برای تمنع بردن از دیدار زنان بود. ولی خوشگذرایی و استفاده از لذایذ دنیوی یگانه عامل در بر انگیزتن خشم و کینه سنبها بر آنها نبوده هر چند در عین حال باید اذعان داشت که گزاف گوئی طرفداران خرمیه خود

1- Müller , der Islam im Morgen , und etben -

- dland • 1 • 405

2- De Gobineau , 1.1.p. 361. De Sacy , Exposition de

la religion des Druses 11.327 suiv Browne A year amongst

the persians p.216

کینه سنیها را نسبت بخرمیه بیشتر میکرد (۱) تحقیقات تازه ای که مستر براون در مملکت ایران (۲) از بابیه \times بعمل آورده است گفتار ما را تأیید مینماید.

1. Browne 11.p.523

2. «The Babis of Persia» Journal of the Royal

Asiatic Society xxi . p 881 «A Traveller's

Narrative written to illustrate the episode of the Qab

\times میرزا محمد علی شیرازی در سن بیست و پنج سالگی این طایفه را در سال ۱۸۴۴-۱۸۴۵ م در ایران تاسیس کرد. مؤسس قبل از تاسیس این دین شاگرد سید کاظم از اهالی شهر رشت بود سید کاظم رئیس طایفه (شیوخ) یکی از طوایف غالی شیعه بود. بابیه در بین تمام طوایف شیعه این امتیاز را داشت که قول بوجود واسطه بین امام دوازدهم و اتباعش باشد، این واسطه را (رکن چهارم) یا (شیعه کامل) مینامیدند، واسطه فوق الذکر یکی از ابواب چهارگانه است که امام از آن راه بیرون خود در هنگام غیبت صغری متصل میشود (سالهای ۲۶۰-۳۲۸-۸۷۴-۹۴۰ م) تسمیه بابیه بدین نام بجهت باب الله یا باب الدین نیست، چنانکه برخی گفتند میرزا محمد علی ملقب بملقب باب گردیده ولی میرزا بزودی لقب باب را بدور افکند و خود را (نقطه) نامید بدین ترتیب است لقب باب خالی بود تا حسین محمد، یکی از شاگردان میرزا خود را ملقب باین لقب کرد، حسین محمد ایرانی و از اهالی شهر بشرویه بود.

در سال ۱۸۶۳ م میرزا حسین علی ملقب به «بهاء الله» و یکی از پیروان

صبح از آن رئیس بابیه در آنوقت، ادعای نبوت کرد و گفت من بیستمین منظر هفتم (پیغمبری که خدا حاضر کند) بسیاری از بابیان با او پیوستند ولی صبحی وعده معدودی از پیروان به نبوت او معترف شدند. از آنوقت بابیه تقسیم بر دو قسم شد، ازلیه و بهائیه، دولت ایران سعی بلوئی مبذول داشت تا بابیان

مصادر قابل اعتماد فارسی در تهمت زدن به بایبها دست کمی از مسلمانان صدر اسلام ندارد .

که هر چه بنظرشان میسر میسرید بخرمیه نسبت میدادند . بقیده صاحبان مصادر ایرانی، تمام بایبها بی دینند و مقید بشرایع اسلامی نیستند ، همه چیز آنها مشترك است ، چه ثروت و چه زن ، تا زمانی که دولت باب عالمگیر شود

را از بغداد بیرون کند ، بایبان از بغداد به قسطنطنیه رفتند و از آنجا به ادرنه هجرت کردند .

در سال ۱۸۶۸ بهاء الله و پیروانش در شهر عکاء در سوریه دستگیر شدند در حالیکه صبح ازل و پیروان او نیز در جزیره قبرس تبعید شدند، صبح ازل در آنجا بود تا سال ۱۹۰۸ که وفات کرد، اما بهاء الله در شهر عکاء سال ۱۸۹۲ وفات کرد و بعد از او پسرش عباس افندی ملقب به ابی البهاء جانشین پدر شد .

اختلاف بین طایفه بهائی از وقتی شروع شد که محمد علی یکی از چهار پسر بهاء الله قیام کرد و ادعای ریاست بعد از پدر نمود ، ولی عباس افندی بزودی بر برادر غلبه کرد و مستقل شد ، دین بهائی در امریکا بدست ابراهیم جورج خیر الله منتشر شد ، جورج در شهر شیکاگو - مرد مرا بسوی محمد علی بهائی دعوت مینمود . هنوز تا با امروز عده زیادی از مردم امریکا بهائی هستند ! فتخار این موفقیت از آن مبلغین بهائی است که زحمات بسیار در این راه کشیدند ، میرزا ابوالفضل در رأس این عده قرار دارد . وهم او بود که برای تعلیم این دین و دعوت برای عباس افندی میکوشید . رجوع شود به دائرة المعارف بریستانی و آنچه را که هر کدام از اساتید نامبرده نوشته اند

De Gobineau, Religion et philosophie 1. A sie centrale

(Paris 1900) Browne , the New History of the Bab

(Cambridge , 1893)

- مترجم -

قوانین تازه بجهت انتظام زندگانی روحی و زمینی وضع شاید (۱) روزنامه یومیه نهران مقاله‌های متعددی در خصوص کفر و الحاد باینها منتشر میکنند و میل آنها رابسوی دین اشتراکی شرح میدهد ، همان دینی که نمونه تازه‌ای از دین اشتراکی زمان مزدک است (۲)

ولی بررسی دقیق مستر براون از کتب بابی ، ما را از شرح دادن گزاف گوئی کتب آنها بی نیاز میکند ، در واقع بررسی دیهانه مستر براون خود درس تمام کمالیت ، بویژه در آنجا که نتیجه میگردد ، اگر روگردانی باینها بمعنی خروج از دین باشد پس خینی بعید است که رؤسای این حزب ببروان خود را مجبور به تمسک بدین اشتراکی کنند . باعتبار اینکه فاعله حکمی است و نمیشود از آن تخطی کرد ، گذشته از تمام اینها ، در تمام کتب بابی چیزی از دین اشتراکی وارد نشده است ، بنا بر این شایسته نیست که تمام اقوال مورخین عرب را ، با تمام بلندی مرتبت ، در باره خرمیه قبول کنیم ، اما آنهمستی را که سنیهما بخرمیه نسبت میدادند ایساحه مجرمات منشأش حالت نفسانی ملتی است که افراد آن بحال جهنم بن صعوان باشند (همان کسیکه سنیهما هرگونه نهستی باو میزدند) (۳) این حال تنفر سنیهما کمتر از تنفرشان از نسک بسعایر دینی نبوده ، تمسکیرا که برای ظلم بر مذهبهای بیگانه دست آویز خود میکردند ، پس تنفر آنها از ظلم و ناچیز شمردن اندوخن سروت از راه نامشروع .

اما نظر به جسد که راوندیه بین آن و عقاید خود اجتماع انداخته بودند

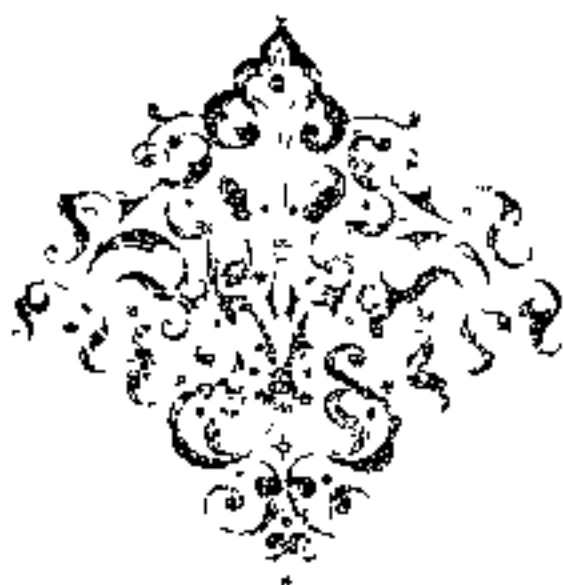
۱ - Miry: casim Beg le Journ asiat , 1866 . t. 1 . p 482

۲ - برای شناختن مزدک کیان رجوع شود به : N' oldeke

(۳) طبری ۲ : ۱۵۸۵ (۹ و ۸)

بمنظور آمیزش آن با عقاید سبئییه بود و دین کیسانیه که بیروان آن قائل بدوام پیامبری هستند.

از اینرو ممکن است خواش خرمی نخستین داعی برای دعوت باین دین باشد و باطنیه (بیروان دین وحدت وجود) و مصلحین ایرانی را بآن بشارت میداده است، این دین عبارت است از تجسد حکمت الهی در شخصی از اشخاص از آن بس پیامبری در نظر آنها منحصر به مدت کوتاه وحی نبود. بلکه به عقیده آنها حکمت جاودانیست که نور آن هنوز بر زمین میتابد خواه در شخصی معینی ظاهر شود و خواه در جایگاه خداوندی پنهان بماند.



انتقال دعوت عباسیان از عراق بخراسان

بعد از اینکه خدش خود را از دایره تبلیغ عباسیان بیرون کشید و از قید دعوت برای آنها رهائی یافت، چنین تصور کرد که شخصا احاطه با سرار الهی دارد، چنانکه دیگران نیز همین خیال را کرده اند. از روی همین فکر خود را بر تبه ریاست رسانید. بعد از اینکه ماموزی بود تابع او امر ما فوق (۱) بدین ترتیب پیشگویی ما درباره احتمال خطر از طرف مبلغین صورت حقیقت بخود گرفت.

ما اینرا در فصول گذشته بیان کردیم، خدش توانست بعضی از تبعاء را بسلاک خود در آورد.

- یکی از اولاد سلیمان بن کنیز جزو آنها بود (۲) از آن زمان رشته اتصال بین خراسان و ریاست مبلغین در عراق قطع شد و به همین ترتیب باقی بود تا مرگ خدش.

ولی دعوت عباسیان، بر رغم مخاطراتیکه از هر طرف آنها احاطه کرده بود متوقف نشد، چنانچه عقید غلاة شیعه - که خدش برای آن

(۱) رجوع شود بسیرت بعضی از پیروان او در انتهای همین کتاب

(۲) O phomst der abbasiden , p. 10 , n , 4

دعوت میکرد - تاثیر زیادی در پیشرفت دعوت نداشت *

زیرا این عقاید فقط در مبلغین تاثیر داشت و متمایل بطرفداری از آن میشدند، این عقاید - هرچند برای مدتی مردم را با وعده های خوش و نوید سعادت ابدی مفتون کرده بود، ولی عاجز از امتناع عامه مردم بود و بازگشت مبلغین بدین باطنیه و قول بوحدت وجود بزودی پیشرفت دعوت را مبدل بعقب نشینی کرد. دعوت تازه باردیگر بحال سستی، مانند روزگار ظهورش، بازگشت *

خراسانیها که با اهالی باختر ایران - اهالی میندیا و عراق و ایران - فرق بسیار داشتند - کمتر مایل بزندگانی تفکر و نامل بودند، هنوز هم تا با امروز بسیاری از مسلمانهای آنها طرفدار جدی مذهبی اهل سنت هستند - اما تنفر آنها از بنی امیه بسبب ظلم و ستم آنها بود - و اگر سبب بائمه اخطیار تمایل میکردند برای این بود که شاید يك سلطنت و دولت دادگري بدست آنها تشکیل شود *

از اینرو هیچکدام از ائمه در نظر آنها برتری بردیگری نداشتند. بطوریکه چون دانستند خلافت از آن بنی عباس است و اهل بیت را حقى در آن نیست بنی عباس را گرامی داشتند و در خدمت بآنها صمیمیت به خرج دادند *

مبلغینی را که بنی عباس در آغاز کار از کوفه بخراسان فرستادند دیگر برای آنها خطرناک شده بودند، اما دربدو امر چاره جز استخدام مجدد آنها نداشتند بعد از آن بر بنی عباس لازم و واجب میشد تا اشخاص دیگری را برای این کار در نظر بگیرند - که صلاحیت بیشتر داشته باشند و خطر کمتر، بویژه بعد از اتمام کار گذاشتن اساس دعوت خود در ممالک اسلامی، بنی عباس مقصود خود را از بین نقبای نماینده حزب خراسانیها انتخاب کردند - سلیمان بن کنیر در رأس این عده قرار داد *

بدین مناسبت ما باید توجه خاصی برای شناسائی حزب خراسانیها
مبتدول بداریم.

ما میتوانیم بدانیم که بین این ثقباء و مبلغین از اهل عراق فرق بسیار بود.
در عین حال می بینیم عقیده این ثقباء - که در خراسان نشو و نما کرده بودند
و نزدیک بمر و میزیستند - فرقی با عقاید اغلب هم میهنانشان نداشت ، مبلغین
عراقی از جنبه سیاسی موضوع وارد میشدند نه از جنبه دینی ، چنانکه یک نفر از شورشیان
اعل یمن بحارث بن سربیع گفت: (او کاری نمیکنند مگر عمل بدستور کتاب) یعنی
قرآن - یکی از ثقباء که قحطبه نام داشت فریاد زد :- اگر راستگو بود من او را
بهزار نفر اصب سوار کمک میکردم! (۱)

در این کلمات هیچگونه گزاف گوئی و اغراق وجود ندارد زیرا این
سخن از زبان مسلمانی شنیده میشود که قرآن را نمونه حق و عدالت می بیند ،
پیروان حارث بن سربیع برخلاف دیگران میدانستند چگونه صبر کنند تا فرصت
بدست آورند ، اینان از همان دقایق نخستین دانستند که سکت لشکر مجبوز
و آماده بنی امیه امکان پذیر نیست و باید صبر کرد ، بس بمبلغین عباسی
پیوستند و مطیع فواین دعوت شوند ، هنگامیکه خدایش رسماً مردم را بدین
خرمیه دعوت کرد ، بعضی از ثقباء با وی پیوستند ، در همان وقتی که پیشتر آنها
پیروان دین بودند آنوقت بود که سیاست بنی عباس بر آنها آشکار شد و دانستند
که فریب خورده اند ، از آنوقت دانستند که این دعوت جز بدعت گذاشتن
بدین و عقاید غیر اسلامی چیز دیگری نیست ، دیگر چنان دل سرد شدند که
اطمینانی با اعتراض آنها بدادند ، و هیچکس ریس مبلغین را از عراق بسوی
خراسان رواه کرد ، یا تا با عهدی که خدایش سینه را در خلاف مسلک ما

رهبری میکنند»

امام هم «محمد بن علی» آنها را بدسته خود وارد نکرد تا برای آنها عصاهائی تیره فرستاد ، بعضی از آهن و بعضی از معادن دیگر ، بکیر بتمام نقباء یکی بکعبه عصا داد ، آنها دانستند که برخلاف سنت امام رفتار کرده اند، پس باز گشتند و توبه کردند (۱)»

بعضی از مورخین برای ما روایت میکنند (۲) خبر زیارت سلیمان بن کثیر را از امام در سال ۱۲۰ هجری ، درست دو سال بعد از وفات خداهش، ولی هیچکدام از آنها از نتیجه آن ملاقات چیزی ننوشته اند ، مگر يك عبارت عمومی که ارزشی ندارد.

ما بدون زحمت زیاد میتوانیم از نا بر این زیارت چیزی بیشگوئی کنیم . چه ، در بی این دیدار صلح بین خراسانیها و رئیس عباسیان برقرار شد . از آن زمان بیهود ما دیگر چیزی در باره مبلغین عراقی که بخراسان میآمدند نمی شنویم . بویژه بعد از آنکه سلیمان بن کثیر (۳) ریاست مبلغین را در خراسان بعهده گرفت

بدین ترتیب فقط شیمان توانستند . از میان تمام احزاب مخالف بنی امیه در بر تو فعالیتی که برای نشر عقاید تشیع بین مسلمانان مبتول داشتند، هر ش اموی را واژگون کنند! اما شهر کوفه دیگر صلاحیتی نداشت که مرکز دھوت باشد، زیرا اهالی آنجا از عناصر مختلف و منسپور به قلب و تنوع

(۱) طبری ۲ : ۱۹۴۰

(۲) *Fragmenta hist arab* , p 182

(۳) رجوع شود بکتاب *مقنی الکبیر* مغریزی در کتابخانه ملی پاریس

صفحه ۶۵ و پیوست ششم کتاب .

آراء بودند.

اهالی خراسان باینکه کمتر غلو میکردند، ولی صمیمیت و حرارت بیشتری در دعوت برای آل بیت به خرج میدادند، مبلغین عباسی مجدانه میکوشیدند تا خراسانیهای آزموده و جنگ دیده را داخل بصقوف خود کنند، این کوشش آنها در وقتی صورت گرفت که طرفداران شیعه و خوارج عراق و میدیابدون جهت بجانب هم افتاده بودند.

دیگر مطلب قابل گفتن وجود ندارد مگر بحث در عوامل تحریک آنها بر ضد بنی امیه، و قیام بر علیه آنها در حالیکه بنی امیه تصور میکردند که بر تمام دشمنان خود غلبه کرده اند.

این انگیزه چیز دیگری جز اعتقاد بظهور مهدی نبود!!



- باب سوم -

اسرائیلیات ×

- ۱ -

پیشگوئی در باره بعضی اشخاص و حوادث معین

ما باید بهنگام مطالعه تاریخ اسلام خصوصا و شرفی عموما، بدانیم که روح شرفی تاجه اندازه علاقمند به پیش گوئی و برداشتن برده از روی سہانیہای آئندہ بودہ است *

حہ کم و حہ بیش، یکنوع علائقہ کہ ما باید آثار آرا بیروی کنیم *

× اسرائیلیات Croyances Messianiques نسبت به Messie مشتق

از لائن Messias و سریانیست Meshiha بمعنی پاك کرده

از عبری Mesha بمعنی پاك کردن میشود. مراد پاك کردن یا مسیح

نمودن باروخن مقدس است. بنی اسرائیل این کار را رمز ناحکنداری میدانند

معنی این کلمه آزاد کننده یا ناجی است کہ بنامبران وجود اورا به بنی

اسرائیل بسارت داده اند همان کسکہ مسیحیان اورا یرسس کردند و بہ

هرچند نمیتوانیم مدت آنرا محدود نماییم *

محبت و دوستی نست باو او را در شخص مسیح عیسی بن مریم علیه السلام دیدند. فرانسویان بر تمام اشخاص مصلح و کسانیکه مردم انتظار ظهور آنها را دارند لفظ Messie اطلاق میکنند، توراة این کلمه را قبل از ظهور عیسی بن مریم بردو نوع اشخاص مختلف اطلاق کرده است. یکمرتبه در معنی عمومی به پادشاهان و پیامبران و هر کس که از جانب خدا حامل پیام باشد اطلاق کرده است و یکمرتبه در معنی خصوصی بر نمابنده خدا که برای تکفیر گناهان بشر و نجات بنی اسرائیل و نجات تمام عالم از ظلم و جور آنها است اطلاق میکند بنابراین ملت برگزیده خدا نخستین معتقد باین عقیده بوده *

چنانچه تا با امروز منتظر ظهور آن ناجی است، قرنهای مدید این آرزو که پیامبران و پیشگویی غیبگویان آنرا بیشتر در دل بنی اسرائیل روشن میکردند، با امید دیدار یابدار بود، و بنی اسرائیل تا بیست قرن بشارت از ظهور این مهدی میدادند و ظهور این ناجی تمام ملل عالم را پیشگویی میکردند، بنی اسرائیل معتقدند که فکر مسیح خیلی قدیمی است و از آغاز پیدایش با انسان همراه بوده، جای شگفتی نیست، زیرا بعقیده آنها خداوند در همان روز سقوط آدم از بهشت بشارت این وعده را بآدم داد، پیامبران بنی اسرائیل میگویند این ناجی از نسل ابراهام بن اسحاق ابن یعقوب از قبیله هودا خارج میشود (سفر التکوین اصحاح ۱۲ و ۲۲ و ۲۶ و ۲۷) و بر رغم دشمن و تنفر افراد قومش بر آنها غلبه پیدا میکند، او برای قومش دینی میآورد که شریعت موسی نیاورده، در بیت اللحم از یک دختر متولد میشود. این عقیده مسیح است و بنی اسرائیل هم بآن معتقدند، ولی اگر مافدزی بادقت بیشتر به تحقیقات خود ادامه دهیم خواهیم دید که این عقیده در تمام ملل و دول دنیا منتشر بوده است *

این خلدون در مقدمه خود دو فصل را باین موضوع اختصاص داده است، و مهم‌ترین
فصول این کتاب (۱) بشمار میرود. میتوان گفت این خلدون یگانه مورخ شرقیست که
اهمیت این نوع غیبگویی را در تاریخ مشرق دانسته است، همانطور که نخستین
نویسنده در این موضوع بود و شهرت به بطلان آن داد.

عقیده بمهدی - بویژه مهدی منتظر - از نقطه نظر تاثیر زیادی که
تا بامروز در سیاست شرق دارد، جلب توجه عموم ما غربیها مخصوصاً مستشرقین
ما را کرده است.

هنوز تحقیقات مسیودارستیر M. Darmesteter و سنوک هر جرنیه

در خرافات تیفون Typhon و هوروس Horus نزد مصریان قدیم مشهور
میشود. در عین حال ما آثار در منرا Mithra یکی از داستانهای ایرانی
مشاهده میکنیم، بس از آن در کتب جینی قدیمی، همچنین در عقاید هندیها
بویژه آنکه مختص به تناسخ براههاست.

(بر همه یعنی آفتاب پرست) هنوز تا بامروز آثار آن عقیده در بین اهالی
شبه جزیره اسکندینا و میهن پرستان مکزیک مسهور است. ولتر میگوید:
«هندیها و چینیهامیگویند مسیح از باختر خروج میکند در حالیکه اهالی باختر
میگویند او از مشرق خروج میکند»

علمای اسلام کلمه اسرائیلیات را بر تمام عقاید غیر اسلامی اطلاق میکنند، بویژه
افسانه‌های آنرا که یهود و نصاری از قرنت اول هجری وارد دین اسلام کردند
رجوع شود به لفظ Messie دائرة المعارف لاروس دائرة المعارف فرانسه
ولفظ M. در دائرة المعارف بریانی، بس آنچه را که در این باره
نوشته‌اند.

عتر جم

Sauk Hargroniye در خصوص نظریه مهدی دارای اهمیت فراوان است (۱)
 مسیودو گوویه در کتاب خود *Mémoire sur les carmothes du Bahrain*
 از تاثیر آن بیشگوئیها در جریان امور در قرن دهم هجری - بویژه آنکه
 از روی قواعد ستاره شناسی (۲) عمل میشد - سخن میگوید، در حالی که سایر
 مورخین نوجویی بکشف این قسمت از تاریخ اسلامی ندارند. من خود چیزی
 از این موضوع در ذهن حاضر ندارم مگر پاره معلومات که هر کدام از این
 اساتید برای ما بجا گذارده اند، مسیو دوساسی (De Sacy) و کترمیر
 (Ouatrement) و وایل (Weil) و دوزی (Dozy)

من در کتابی که در خصوص جلوس بنی عباس بر تخت سلطنت نوشته‌ام
 يك فصل مخصوص را به بیشگوئیها اختصاص داده ام * بیشگوئیها آنکه
 مردم بصحت آن اعتقاد داشتند و تاثیر زیادی در دلپای آنها داشت. بویژه
 در زمان بنی امیه (۳)

من توانستم در رو تحمیهات علماء در این موضوع، احاطه به آن
 بیشگوئیها پیدا کنم و بدانم که تاجه اندازه در سیاست دولت اسلامی در آنوقت

۱- رجوع شود به کتاب *le Mahdi depuis les origines de l'islam*

a nous jours paris (مهدی از روز ظهور اسلام تا کنون) Juspu

سنوك هر گرونیه *Sauk Hargronje* در *1885 Separata - tabdruck*

جیمس دارمستر (James Darmesteter) *Per Mahdi*

Von der revue coloniale interantionale 1886

۲- *De goèjè: Mémoire sur les gramathes du Bahrain et les*

Fatimides, p. 113 suit

۳- *Opkomst der abbasiden* p. 132

تأثیر داشته است، تمام گفتار من راجع بدوروش مختلف است که چاره جوئی امور آینده را میکند، این پیشگوئیا تکهنائی بود که واضح آن شناخته نمیشد، (تکهن از کهنه است، کهنه به معنی غیب گویان و کسانی که ادعای دانستن اسرار غیب را میکنند و این مردم اغلب بیهود و بت پرست هستند - مترجم -) نوع پیشگوئی یا خبر دادن مرگ چند نفر از اشخاص بزرگ و بلند مرتبه بود و یا وقایع مهم را خبر میداد.

اکنون ما برای خواننده چند نمونه از آن پیشگوئیا ذکر میکنیم :

مختار رئیس شعبیان گمان میکرد که خودش «آن مرد نفی است که بدست او درمزار X فتح بزرگی میشود» ولی این پیشگوئی در حق حجاج بن یوسف نفی که از همان قبیله بنی فیه بود صورت و نوع بنحود گرفت.

حجاج درمزار بریکی از شورشیان بزرگ - عبدالرحمن بن الاشعث (۱) غلبه پیدا کرد، همچنین حسین بن علی (ع) راضی نشد آتش شورش را در مملکت حجاز برافروزد، زیرا پدرش علی (ع) باو چنین خبر داد «در حجاز کوفسند قویست که حرمت او حلال میشود» حسین (ع) گفت «من نمیخواهم آن قوی باشم» (۲)

هنگامیکه زید بن علی در کوفه دارفانی را وداع گفت هشام بن عبدالملک آن را غیبگوئی کرده گفت «قوی در عراق کشته میشود» (۳) این سومین پیشگوئی رسول اکرم (ص) است و چه بسیار این حدیث را تکرار میکرد

X مزار جائیست بین واسط و بصره - رجوع شود به معجم البلدان یا قوت

(۱) طبری ۲: ۲۴۸

(۲) شرح طبری ۲: ۲۷۶

(۳) شرح طبری ۲: ۸۴۶

«بغداد سو گند تو آن از یرق قیس نامی هستی که مانند گوسفند سر بریده میشوی»
 از یرق مرد کوچک چشم آبی است ، بعضی از غیبگویان به هارث بن سربج
 گفته بودند «تو آن شخصی هستی که بزیر درخت زیتون یاد درخت غبیرا، (۱)
 میبری ؛» این پیشگوئی چون روشنائی صبحگاهان تحقق یافت . اصبع
 بن عبدالعزیز ، یکی از امرای نامی بنی امیه ، در این نوع پیشگوئی مهارت
 نامی پیدا کرده بود و پرده از روی امور آینده برمیداشت (۲) دختر او
 « دجیه » نیز در این علم زبردست شده بود . وقتیکه اصبع زخمی در
 صورت برادر خود دید گفت «الله اکبر» این زخم خورده بنی مروان است که به
 پادشاهی خواهد رسید .»

مطلب قابل ملاحظه این است که این غیبگوئیا همه بیکدیگر شبیهند گویا
 گویندگان این نوع پیشگوئیا یا از یهودیان هستند یا از مسیحیانیکه اسلام
 آورده بودند (۳)

یکی از یهودی ها بنام (راس الجالوت) مرک حسین بن علی (ع) را در
 نزدیکی کربلا (۴) پیشگوئی کرد .

همانطور که بیع بسوزن که بالاخبار - که پدرش یهودی بود - مرک
 عمر بن سعید (۵) را پیشگوئی کرد ، در کنار این پیشگوئیا کتبی هم راجع
 به تکهن و غیبگوئی وجود داشت ، ولی این کتب در بدو امر معروفی نزد

(۱) شرح طبری ۲ : ۱۹۳۴ .

(۲) آورده راجع به اسباب این قیبه کتاب المعارف ص ۱۸۴

(۳) طبری ۱ : ۲۴۰۳ و (۵) ۲۴۱۰ (۲) و همانا از آن (

(۴) شرح طبری ۲ : ۷۸۷

(۵) شرح طبری ۲ : ۷۸۶

اعراب نداشت و بعدها بوسیله یهود و مسیحیان که آنها هم از پیامبران خود از زمان بسیار قدیمی حفظ کرده بودند، بدست اعراب رسید.

بعضی از این کتب را مؤلفین به یکی از پیامبران نسبت میدادند تا مورد اطمینان بیشتری باشد. و بعضی دیگر محتوی معما و رموز که بسیار پیچیده و مبهم بود. این تکلفات بوسیله کشیشها و روحانیون و قبطیان و یهود که انتشار آنها در بین مسلمانان بعیده گرفته بودند، بعربها رسید.

حجاج بن یوسف پس از مدتها صرف وقت و جشنجو شهر واسط را بر کنار رود دجله اختیار کرد و آنرا بنا نمود، در سبب اختیار این نقطه گفته میشود روزی حجاج کسسی را دید که در همان مکان متنی از خاک بر داشت و در رود افکند. آن کشیس در کتب خود خوانده بود در جای که مرکب سواری او بول کند مسجدی بنامی سود که در آن خدا را برستش میکنند و شمایل دینی در آنجا برقرار است تا قیام ساعت (۱)

در این کتب و امثال آن سما اوصاف اشخاص را بدون ذکر اسمی آنها مشاهده میکنید همچنانکه اسمی بدون اوصاف بنظرشان میرسد (۲)
چه بسا خلفای بزرگ که این کتابها را آنچه میکردند تا مدت خلاص خود را بدانند.

از جمله یکنفر یهودی به بزرگترین عبدالملک خیر داد که چهل سال بر مسند خلافت باقی میماند، یهودی دیگری متعزضانه گفت:
خدا او را لعنت کند که دروغ گفته است، او در کتاب دیده بود یزید چهل قصبه را مالک میتود و هر قصبه کنایه از يك ماه است، او ماه را بجای سال

(۱) طبری ۲: ۱۱۲۶

(۲) شرح طبری ۲: ۱۱۳۸

حساب کرده است؛ (۱)

این مؤلفات بکناب یا کتاب‌های قدیمی نامیده میشود (۲) آنچایک کتاب قدیمی وجود دارد که تاریخ آن راجع بقرن اول هجری است، این کتاب، کتاب دانیال است، و متضمن پیشگوئیهای متعددیست از جمله نام عمر را به دردوق - اشبح (۳) یاد کرده. بعد کتاب دانیال یا پیشگوئیهای دانیال - اگر این تعبیر صحیح باشد - انتشار زیادی پیدا کرده اکنون نسخه‌های متعددی از این کتاب در کتابخانه موزه بریتانیا و کتابخانه فینا و گوتنبرگ و اسکوریا و وجود دارد. ولی تاریخ هیچکدام از آنها راجع بقرن اول هجری نیست.

• کتب دانیال و کتب جفردوش بدوش هم مراتب اشتباه را می‌پیمود و شیوع کاملی بین مردم پیدا کرده بود.

نام جفر مشتق از کتاب پیشگوئیها است که بر پوست شتر (جفر) نوشته شده و آنرا به آل بیت نسبت میدهند مخصوصاً به عنی. (ع) و نواده او جعفر بن - محمد الصادق (ع) (۴)

اما کتاب‌های ملاحم، که منضم اشعار است در غیبگوئی از حوادث آینده تاریخی دارد راجع بقرن اول هجری، بعد از وفات زید بن علی (بهنگام خلافت هشام بن عبدالملک) امور کشوری خراسان دو حاراضطربانات و دستخوش تشنجات سخن شد، «بعد از قتل زید شیعیان در خراسان بجنب و

(۱) شرح طبری، ۶: ۱۴۶۴

(۲) عقد الفریح، ۲ ص ۴۴۷ طبری ۳: ۲۵

(۳) این قسم، س ۱۰۴ دردوق کلمه ارمنی است.

(۴) معجمه ابن خلدون، ترجمه De Slane ص ۲۱۴ و بعد از آن، مادرباره

اطلاق نام حیوان بر پوست سرخیلی مسکوک هسیب. شاید کلمه جفر از اصل بیگانه باشد (فبطلی دیونانی). گویا همان یونانی باشد.

جوش افتادند ، مبلغین پیدا شدند ، خوابها تفسیر شد ، کتب ملاحم تدریس میشد . (۱)

کلمه ملحمه در اصل یعنی مهر که یا واقعه (۲) است (در عبری ملحمه) من از باره عبارات بدست آمده ملاحظه کردم که کلمه ملحمه کنایه از حادثه یا واقعه خطرناک است که ناچار واقع میشود (۳) چنانچه استعمال آن در بیش آمد های آینده و عفاوند پیشگونی نیز شیوع داشت ، شایع ترین راه پیشگونی در کتب ملاحم بطریق رموز ذکر حروف نخست نام اشخاص بود . مثلاً «ق» «م» را بکلمه «ج» میکشد ، و نیروزی درخشان نصیب میبرد . در عهد آخرین خلفای اموی ، مروان بن محمد ، این پیشگونی بر زبان مردم جاری بود :

«ع» یسر «ع» یسر «ع» میکشد «م» سر «م» سر «م» را . مردم این پیشگونی را بنام خلیفه اموی تأویل کردند ، مروان بن محمد بن مروان و عبدالله بن علی بن عبدالله عباسی که او را میکشد .

(۱) یعقوبی ج ۲ : ص ۳۹۲

(۲) طبری ۱ : ۲۶۵۱ (۴) و ۳ : ۲۱۳۲

(۳) طبری ۲ : ۶۰۷ (۸) ابن هشام (چاپ و سننکند) ص ۸۱۶ (۱۵) و

یعقوبی ج ۲ ص ۲۱۵ Fragm hist arab 561

-۲-

غیبگوئی در گردش دنیا

ما در فصل گذشته پیشگوئی درباره اشخاص و حوادث معینی را شرح دادیم. و اکنون از یکنوع پیشگوئی دیگر صحبت میکنیم که دست کمی از پیشگوئی سابق ندارد. این پیشگوئی در گردش دنیا و سر انجام آن است. مرجع این غیبگوئیها در آغاز یهود و مسیحیان بودند. ولی طوایف نکشید که با اعراب سرایت کرد و در قرن اول هجری رنگ عربی بخود گرفت. این نوع پیشگوئی بوسیله کتب یا از احادیث یهودیان و مسیحیانیکه اسلام اختیار کرده بودند در بین ملل مسلمان منتشر شد.

شهرت جهانگیر و هب بن منبه، تمیم الداری، کعب الاحبار و نام جاوید تاریخی آنها از همین نوع غیبگوئیهای آنهاست. مقریزی یکی از ملاحم کعب الاحبار را برای ما نقل میکند و ما از روایت او میتوانیم بدانیم از چه مصادری این معلومات را بدست می آوردند. و نیز می توانیم بدانیم اشخاصی هم وجود داشتند که این نوع پیشگوئی ها را بدیده تحقیق مینگریستند و مورد استهزاء آنها قرار میگرفت. یکبار کعب با محمد بن ابی حذیفه X در يك کشتی سفر میکرد. ابن ابی حذیفه مستهزانه از او

X در اصل محمد بن حذیفه است، ولی صحیح آن همان محمد بن ابی

حذیفه میباشد

پرسیده : -

آیا این سفر در تورات شما مذکور است ؟ کعب چندان علاقه در پاسخ
بسؤال او از خود نشان نداد و گفت :

- من در تورات خودمان می بینم که جوانی برمو چندان کتک
میخورد تا مانند دراز گوسی بمیرد و اندیشه دارم که تو آت جوان
نباشی ! (۱)

پیشگویی قرآن در باره سر انجام دنیا مشهور است ، واضعترین
آنها پیشگویی به نزدیکی ساعت (روز حساب) میباشد .

مسیحیان این نوع پیشگویی را پیش از ظهور اسلام شناخته بودند .
ولی در تمام قرآن چیزی از بارگشت مسیح یا ظهور مهدی و دجال و اضربان
پیش از قیام ساعت دیده نمیشود . پیشگویی و سخن از غیب گفتن X در عهد
بنی امیه جزئی از عقاید اسلامی را تشکیل میداد . در این حدهم متوقف نشد
و باندازه ذهن مردم را مشغول کرده بود که پیشگویی را جمع بقیام ساعت افکار

(۱) نگاه کنید لفظ محمد بن ابی حذیفه را در کتاب مقفی الکبیر مقریزی

مانتوانستیم باصل عربی رجوع کنیم ، از اینرو عین عبارت را از نصی فرانسوی
نقل کردیم

X وان فلوتن اشتباه میکند ، قرآن پیشگویی یا سخن از غیب گفتن
ندارد . هر چه میگوید و اول کتاب کریمی است که بطالان نمی پذیرد ، جبرئیل
علیه السلام آنرا بر قلب رسول اکرم فرو خواند .

قال تعالی (انه لقول رسول کریم . ، ما هو بقول شاعر قلیلا ما تو منون ،
ولا بقول کاهن قلیلا مانند کرون ، تنزیل من رب العالمین ، ولو تقول علینا بعض
الاقوال لآخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین)

مترجم

سورة الحافه آیه ۴۰-۴۶

اصحاب پیغمبر را در زمان رسول مشغول میداشت .

اعراب کلمه هرج را برفته‌هایی اطلاق میکنند که لاهوت و ربانی آنرا متشیخ « *Kheblā-ham-Machiahh* » میگویند ، این کلمه عادتاً دلالت بر فغان و پریشانی میکند ، درست بمعنی قتل وارد شده است ، این عین معنی آن کلمه بزبان عبری است « هرج » *Hereg* - پس اگر لفظ هرج در حدیثی از احادیث وارد شود بمعنی قتل است * چنانچه به نزد الاثیوپیین (حبشیه‌ها) (۱) * بمنظور تعبیر میشود *

مسئله کلمه هرج مأخوذ از عبریست نه اثیوپی ، چون در اثیوپی این مصدر یافت نمیشود * ج ۵ ر ۵ ج *

ما می‌توانیم از گفتار زیر (در وقتیکه اهالی بصره را ضعیف نشدند با او بر علیه علی بن ابی طالب (ع) متفق شوند) تاثیر بیشکوهی به هرج را دریابیم * « این برای همان فتنه است که از آن سخن میگفتیم ؛ (۲) » ولی در آنجا دلایلی روشنتر از دلایل پیش وجود دارد *

مثلاً درین احادیسی که بخاری و ابو داود و گویندگان دیگر در کتاب « فتنه‌ها » روایت کرده‌اند حدیسی است از رسول اکرم (ص) درباره کسانی که پهنکام شعله‌ور شدن آتش جنگهای داخلی بی طرفی اختیار میکنند پیغمبر (ص) میگوید : (۳)

« فتنه‌ها میشود ، نشسته در آن بهتر از ایستاده است ، و ایستاده بهتر از روبروده ، و راه‌رو بهتر از سعی در آن ، هر کس در آن بناهنگام دید بدان پناه ببرد

(۱) صحیح بخاری (چاپ مصر سال ۱۳۰۴ هجری) ج ۴ ص ۱۵۹

(۲) ابن اثیر ج ۳ ص ۱۷۸

(۳) صحیح بخاری ج ۲ : ص ۱۶۰

یك حدیث دیگر از این نوع را نیز برای خوانندگان تکرار میکنیم (۱)
 «زمانی آید که در آنوقت نیکوترین مال از برای مسلمان گوسفندان او هستند
 که بر سر کوهها و در نقاط خالی از یشر میگردند ، انسان باید بیروی از آن
 گوسفندان کند و در مواقع خطر دین خود را برداشته از شرفتنه فرار کند »
 این حدیث در کتاب طبقات ابن سعد (۲) بروایات مختلفی وارد شده است .
 از جمله میگوید «مختار بن ابی عبیده بکوفه آمد ، بزرگان اهل کوفه از او
 فرار میکردند ، آمدند بصره به نزد ما و در بین آنها موسی بن طلحه بن
 عبدالله یکی از اصحاب بیغمبر هم بود . مردم در آنوقت او را مهدی می پنداشتند
 خالد بن سمید گفت مردم بدور او اجتماع میکردند و منهم با مجتمعین باور میدادیم
 دیده بپروردیست بسیار ساکت کم حرف و غمگین در اندوه عمیق فرورفته ، تا
 اینکه یکروز گفت :

— بخدا سوگند اگر بدانم این هفته است و سرانجامی دارد نیکوترش
 دارم تا داشتن چنین و چنان با خطرات بزرگ . مردی از جماعت گفت : — ای ابا
 محمد ، از چه اندیشه داری ؟ باشد که فتنه باشد!

گفت : — از هرج میترسم !

برسیده : — هرج چیست ؟

گفت : آنچه که اصحاب رسول خدا از آن صحبت میداشتند ، گشتار
 مردم در شب و روز و فرار گرفتن هر يك امام تاقیام ساعت . اکنون امر بدان

(۱) ابوداود چاپ مصر سال ۱۲۸۰ هـ ج ۲ ص ۱۳۳ و بخاری ج ۴ ص

۱۶۱ ج ۲ ص ۱۹۹

(۲) کتاب طبقات مخطوطات گونه Gutha نمره ۱۹۴۸ ورق ۱۰۸

گونه است ، بخدا اگر چنین میبود تمنا داشتمی که بر سر کوهی باشم تا صدائی از شما نشنوم و روی کسی از شما را نبینم تا اجلم فرارسد و بمیرم »
 امام مسیح دجال « Antichrist » که اعراب او را دجال مینامند
 (رجوع شود ببخاری ج ۴ ص ۷۶) از اصل (آرامی) است .

قرآن نص بر آن دجال ندارد و تعیینی از او نمیکند ، ولی در کتاب سنت نام مردی یهودی از اهالی مدینه وارد شده است . نام او صاف بن صائد یا صاف بن صیاد است . پیغمبر صریحاً او را دجال گفت . از آن پس مسلمانان او را از خود راندند ، هیچکس با او صحبت نکرد و آمیزش نمود (۱) متوکل لیشی (۲) یکی از شعرای معاصر دریکی از قصاید خود مختار را دجال مینامد بکنفر یهودی از اهالی سوریه به عمر بن الخطاب خبر داد که دجال از قبیله بنیامین خروج میکند و اعراب او را بردروازه لد (۳) میکشند .

زمانیکه مسلمانان بشهر نیاوند رسیدند رهبانان و کشیشها بر حصار شهر برآمده فریاد زدند (ای گروه عرب ، رنج بیهوده نبرید که جز دجال یا جماعتی که دجال با آنها باشد کسی دیگر اینجا را فتح نمیکند)

اعراب بهمدستی صاف بن صائد که در صفوف مسلمانان میجنگید و او را دجال مینامیدند (۴) وارد شهر شدند .

وقتی که صاف در حره (۵۶۳ هجری) ناپدید شد آن غیبت اسرار آمیز که

(۱) Sprenger , Das leben und die leher des تاج

العروس ج ۲ ص ۴۰۲ ، ۳۴ ، ۹۲ ، ۱۱۱ . Muhammad . ابوداود ج ۲ ص ۱۴۰ ، ترمذی ج ۲ ص ۹۳ و بعد از آن صحیح مسلم (جاب قاهره سال ۱۲۹۰ هجری) ج ۲ ص ۳۷۷ و بعد از آن ، صحیح بخاری ج ۴ ص ۲۵۶۵ - ۲۵۶۶ اغانی ج ۱۹ ص ۲۵ از گفتار طبری (۱: ۲۵۶۵-۲۵۶۶) و صاحب اغانی ج ۱۹ ص ۲۵) چنین استنباط میشود که مرد تاریخی بوده است

(۲) طبری ۲: ۶۸۶ ، ابوداود ج ۲ ص ۱۴۰

(۳) طبری ۱: ۳۰۱-۲۴۰

(۴) طبری ۱: ۲۵۶۵

تاکنون جزو اسرار بشمار می‌رود، اعراب بعکس افتادند تا جانشینی برای او پیدا کنند.

از آنجا که دجال از چشم راست کور بود این نوع کورها شانس خوبی در آن بیشه داشتند (۱) ابراهیم بن عبدالله بن مطیع از چشم راست کور بود. یکروز در حضور هشام بن عبدالملک با امیر کوفه شوخی می‌کرد.

این گفت: ... آقای من، اگر از خشم او بر شما و بر من و تمام مسلمانان اندیشه نداشته باشم شوخی او را پاسخ می‌گویم.

هشام گفت: از چه از خشم او می‌ترسی؟

گفت: شنیده‌ام که چون دجال سخت خشمگین شود در آن هنگام خروج کند (۲) چون آنچه گفته شد برای تدلیلی بر انتشار آن عقیده کفایت میکند، دیگر نمی‌خواستم با ذکر تمام داستانها و پیشگوئیهای شایع در باره ظهور دجال در قرن اول هجری خوانندگان را کسل کرده باشم. ولی ناچار باید این پیشگوئی را بر فصل گذشته بیافزایم.

زیرا روزی محمد بن اسحاق (۱۵۱ هجری) با انس بن مالک مقابل شد در حالیکه عماله سیاهی بر سر او بود و از پس او یکدسته از جوانان حرکت می‌کردند و فریاد می‌زدند (این شخص از اصحاب پیغمبر است و تا دجال رانیند نخواهد مرد) (۳)

(۱) اغانی ج ۸ ص ۳۵، زهر الاداب ج ۱ ص ۲۲۰

(۲) عقد الفرید ج ۲ ص ۱۴۹ و جوع شود به صحیح مسلم ج ۲ ص ۳۷۴ و بعد از آن.

(۳) ابن خلکان (چاپ و ستغلد) نمره ۶۲۳ ص ۸

-۲-

بازگشت عیسی بن مریم و ظهور دجال

احتمال کلی می‌رود که پیشگوئی بازگشت عیسی بن مریم و انتشار آن مصادف با همان وقتی باشد که پیشگوئی بظهور دجال شیوع کامل یافت (۱) هر چند این مطلب فقط در سنت نبوی وارد شده است و بس، اگر اعتماد بر داستامپا و ملاحم تاریخی در تدلیل بر صحت این نظریه برای ما جایز باشد ما می‌توانیم چنین حکم کنیم که نفوس مسلمانان در صدر اول اسلام کمتر بر جمع مسیح اعتماد داشتند تا ظهور دجال، اگر این استنتاج صحت داشته باشد در نتیجه امنیت افلانی عربیست که توانست اشخاص ملقب به مسیح را بصفت مسیح ناجی وصف کند. و کارهای مسیح را بآنها نسبت داد (از قبیل هدایت)

اکنون ما برای خوانندگان عین عبارتی را که فاضل امیر خراسان بنزد پیشوای یمانیهای عرب برد در اینجا نقل می‌کنیم «ای کور ازیک چشم! گویا تو آن کور باشی که بدست او مضره لاک میشوند»

از این عبارت معلوم میشود مطلب متعلق به پیشگوئی است که منجر به هلاکت فیلد مضر بدست يك نفر کور میشود. همان سگویی که جز رنگین شدن داستان دجال بر آن عربی حمزدیگری نبود.

و باشؤون سیاست عربی در آنوقت مطابقت تامی داشت. از اینرو در حال
 را بصورت یکمرد کوری در میآوردند *

در بازگشت عیسی بن مریم نیز حال بدینموال بود. مردم پیشگوئی
 کردند که سفیانی خود مسیح است. همان ناجی که پیروان بنی امیه و یاران آنها
 انتظار او را داشتند *

دور نیست این پیشگوئی - بنابر آنچه در کتاب اغانی (۱) آمده است
 از فکر خالد بن معاذ تراوش کرده باشد، تا بتواند بدینوسیله نوازن بین بزرگان
 خانواده اموی را حفظ کند و سحتی خانواده حاکمه را مبدل به نرمی نماید.
 خانواده بنی مروان (از سلسله حرب سرعموی ابی سعیان) یکی از پسران سفیان
 از سلسله خالد ظهور کرد و خود را سفیانی منتظر خواند، بسیاری از یاران و
 پیروان در آخر عهد خلافت بنی امیه بدو پیوستند، ماشمه ای از کوشتهای بی
 نتیجه بنی سفیان (۲) را دانستیم که هر چند یکبار متوسل بآن میشدند،

اما باینها تمام آرزوهای خود را در قحطانی منتظر جمع کرده بودند،
 او یکی از امرای سلسله قحطان (۳) است. مسعودی میگوید عبدالرحمن بن الاشعث
 مدعی بود که همان قحطانی منتظر (۴) است. بنت سهم در یکی از قصاید خود اشعث
 را بنام « منصور عبدالرحمن » (۵) نامیده است، بنابر این منصور همان

(۱) ج ۱ ص ۸۸

(۲) ابوالاعلیٰ معاصر ج ۱ ص ۲۴۶، طبری ۳: ۵۳ (ص ۱۴) و ۸۳۰

(۳) صحیح بخاری ج ۴ ص ۱۶۲ (شرح)

(۴) کتاب ننبیه و اشراف مسعودی (چاپ دوگوبه) ص ۳۱۴

(۵) کتاب اسباب بلاذری (چاپ Ahlwardt) ص ۳۳۴

مسیح منتظر بود که اعراب جنوب انتظار او را داشتند تا سلطنت را در میان آنها باز گرداند (۱)

دروغی که یمنیها منتظر قحطانی بودند مضر یون به تسمیه - ماجز نام نشانی از او نداریم - اعتقاد داشتند در انتظار ظهور او بسر میبردند . در آنجا پیتگوییهای دیگری درباره کلبی منتظر وجود دارد . او پیشوائست و میگویند از قبیله بنی کلب یکی از قبایل یمنی خروج میکند .

امام مسیح ناجی به نزد شیعیان معروف و مشهور است ، او منقذ به مهدی بود . یکی از القاب شرف در آغاز کار، ولی دیری نباید که عنوان مخصوص آن ناجی از اهل بیت شد « کسیکه زمین را پر عدل و داد میکند در حالی که سراسر جور و ظلم است »

مسنماً اعتقاد بظهور مهدی و انتظار او در بدو امر منحصر به آل بیت بود ، بلکه آن اعتقاد همراه از دیاد نفوذ شیعه و انتشار تشیع (۲) سیر ترقی را می پیمود و در میان مسلمانان منتشر میشد .

فکر مهدی منتظر چنان در بین اهالی سنت شیوع یافت که یاد بود مهدیهای دیگر را - مانند سفیانی و قحطانی و دیگران - بکلی از لوح خاطر آنها زدود . بدون شك بیشکونی راجع باینها و انتظار ظهور ایشان هنوز کاملاً از نفوس مسلمانان بیرون نرفته است ، بلکه اینها نسبت مهدی منتظر مقامی دارند همانند مقام دجال نسبت به عیسی بن مریم ، از اینرو مفعول بود که آن مهدی منتظر بر آنها ظاهر شود و شکست فاحشی بآنها داده ، پیروزی و غلبه و طعی پیدا کند .

D . H . Miller Die burgen und Schloesser sind (۱)

ابومخنف مورخ کتابی در سنت تالیف کرده است Arabiens .! p 15 suiv بعنوان ای حمیرا یا مرک عبدالرحمن ابن الاشعث ، در آن معلومات زیادی از این موضوع است .

(۲) بعضی از مورخین گفته اند مردم موسی بن طلحه و عمر بن عبدالعزیز

را مهدی لقب داده بودند .

-۴-

عقیده‌مندی بهمدی و تأثیر آن در سقوط دولت اموی



تفاوت نمایانی بود بین سعادت‌تی که مردم میخواستند و بدست بهمدی منتظر تحقیق مییافت تا آن دردها که بهنگام جنگهای داخلی میچسبیدند و انقسام خلفای بنی‌امیه آتش آنرا شعله‌ور میکرد. جنگی که کینه ورزی و دشمنی قدیمی مضر و قحطان آتش آنرا دامن زد، جنگهاییکه در بدو امر آتش آن مملکت شام را خراب کرد پس تمله بسوی سایر ممالک اسلامی زبانه کشید .

بریشانی در تمام نقاط دولت اموی هویدا بود . باز میل بجنک و کشتار در اعراب از نو بیدار شد. شیهه و خوارج گردن بر افراشتند، فقط قشون ساخلو، محافظ مملکت سوریه بر ضرفداری و هوا خواهی از تحت و تاج بنی‌امیه باقی بودند. در حالیکه بمیه قشون عربی طرفداری از دشمنان دولت میکردند، بطوریکه نزدیک بود آن همه ممبران دومی از پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) را از میان برد و اصلاحات ابی بکر و عمر را بر حیند، آن روزگار روزگار غم انگیزی بود که دلپهای مسلمانان رهیز کبر را ممنو

از بدبینی بآینده کرده بود. حارث بن عبدالله جعدی شاعر عرب اوضاع خراب آنزمان را در این ابیات برای ما توصیف میکند :

أبيت ارعى النجوم مرتفقاً	اذا استقلت تجرى أو آملها
من فتنه أصبحت مجللة	قد عم أهل الصلاة ساملها
من خراسان والعراق ومن	بالشام كل شجاه شاغلها

قصیده طولانیست و ما بذكر همین سه بیت اکتفا میکنیم . ترجمه آن چنین است :

نمام شب را ایستاده بر ستاره نگاه میکنم ..

باز آن و فنیکه ستارهها نمایان شده و جریان آغاز میکند ..

از فتنه ای که بانداك زمان شمولی کنی یافت ..

عموم نماز گذاران را فرا گرفت ..

آنکسانیکه در خراسان و عراق و آنکه ..

در شاه است حزن و اندوه او را منقول نموده است.

ابیات زیر از عباس بن الولید است و گرفتاری دولت اموی و درجه

یاس و ناامیدی خلفای اموی را میسراند :

انى اعينكم بالله من فتن	ممل العجبال تسامى ثم تندفع
ان البرية قدمت سياستكم	داستمسكوا بعمود الدين وارندعوا
لا تلح من ذناب الناس افسكم	ان الذناب اذا ما الحمت رتعوا
لا تبغرون بايديكم بطونكم	مثم لا حسرة تقنى ولا جزع

من پناه بخدا میدارم شما را ..

از فتنه هائیکه مانند کوهها سر بآسمان کشیده بس براه بیافتند ..

دنیا از سیاست شما ملول و خسته شده است ..

تمسك بجوتيد به سنون دين و بشريد..

مردمان گرك صفت را غذا ندهيد ..

چون اگر آن گرگها گرسنه شدند شمارا چراگاه خود قرار میدهند..
جای شگفتی نیست، در واقع رفته رفته عامه مردم احساس میکردند
که دیگر قانون فاسد خلفای اموی اصلاح پذیر نیست، و بغای آن دیگر سودی
ندارد مگر گم شدن دین اسلام.

آیا در آن بحران مردم معتقد به نزدیک شدن وقت ظهور مهدی (ناجی)
بودند؟ امکات دارد چنین باشد، بلکه این امیدگانه داروی درد مسلمانان
پرهیزکار - اهل سنت - بشمار میرفت، باوجود اینها ما متعجب نمیشویم اگر
به بنیم يك پیشگویی دیگری ذهن مردم را در آنوقت مشغول میدارد. زیرا
لازم بود که خرابه‌های عمارات نوسیده واژگون شود تا بنای خوشبختی بر اساس
محکمی استوار باشد. از اینرو لازم میشد که مردی ظهور کند و هرچه
قدیمی است فرو ریزد تا راه را برای مهدی منتظر باز کرده باشد. بنابراین
يك پیشگویی دیگر در کنار پیشگوئیهای قدیمی قرار گرفت و آن پیشگویی
راجع بمرد صاحب پرچمهای سیاه بود که از مشرق خروج میکنند و تخت اموی
را از میان برمیدارند.

(رجوع شود به کامل مبرد ص ۵۸۵ و ظبری ۲: ۱۹۲۹ و بعد از آن)

شاید کسی سبب وجود این پرچمهای سیاه را سؤال کند.

رنگ سفید تا با آنوقت نشان امویها بود. بنی عباس رنگ سیاه و اشعار
خود فرار دادند. و آن برای عزاداری شهدای آل بیت بود که قربانی استبداد
و ظلم دولت اموی شده بودند ولی دور نیست که بنی امیه رنگ سفید را بعد از
قیام دولت عباسی برای خود انتخاب کرده باشند، و بعد از اینکه خلفای

عباسی سیاه را نشان خود قرار دادند (۱)

امارنك سیاه علامت انسوه و عزاداری است. و شاید نسبت بلباسهای سیاه صحیح باشد (لباس رسمی در عهد عباسیان) بویژه بعد از اینکه روایات تاریخی تایید از گفته مامینمایند (۲)

اما پرچمهای سیاه هرگز نشان عزاداری نبود؛ حارث بن سریج بوقت شورش بر بنی امیه سال ۱۱۶ هجری پرچم سیاه را شعار خود قرار داد. همچنین بهلول خارجی در سال ۱۱۹ هجری پس بدراو حمزه خارجی بسال ۱۲۸ (۳) هجری ولی هیچکدام از اینها عزاداری اهل بیت را نمیکردند، مامیتوانیم سر حقیقی انتخاب این رنگ سیاه را از قصیده کمیت شاعر که برای حارث بن سریج در سال ۱۱۷ سروده بود درك کنیم و فقط يك بیت از آن را در اینجا نقل میکنیم.

والا فارهوا الايات سودا علی اهل الضلولة والتمدی

(۱) مقدمه ابن خلدون ج ۲ ص ۴۴ (نسخه عربی) مسیو فون کریمر عبارتی را از آغانی اقباس کرده است (ج ۶ ص ۱۴۱) مفاد آن این است «ولید خلیفه اموی در (لباس سفید و تمیز از لباسهای خلافت) نماز میگذاشت» و امویها رنگ سفید را شعار خود قرار داده بودند بر رغم اینکه سفیدی نشان خضافت است، بنا بر آنچه پیدا است، ما چند نص تاریخی داریم که نشان میدهد امویها فقط لباس سفید استعمال نمیکردند. بلکه عمامه سیاه شعار رسمی آنها بود طبری ۲: ۲۵۸ عهد الفرید ج ۱ ص ۴۲ آغانی ج ۱۹ ص ۶۰ طبری ۱: ۲۱۴۸

(۲) دوساسی، ج ۱ ص ۵۱ نقل از دهنوری (چاپ Girzan) ص ۳۴۰ طبری ۲: ۱۹۷۲ ص ۳، ۵۰۶، اسباب بلاذری

(۳) طبری ۲: ۱۵۷۰ و ۱۶۲۴ و ۱۹۸۱ و ابن ابیرح ص ۲۸۵

وگر نه بس پرچمهای سیاه را بلند کنید بر اهل گمراهی و تعدی
کنندگان.

(طبری ۲: ۱۵۷۴) X

از اینجا معلوم میشود يك حلافه بين پرچمهای سیاه و جنك با گمراهی وجود داشته، (مراد آن گمراهی است که در قرآن است) و دشمنی (مراد بیرون شدن از قانون الهی) اینجا است که معنی این عبارت هماتك Hamaker بر ماروشن میشود. میگوید پرچمهای نامبرده نماینده رجانشین برچم بیغمبر است که در جنك با کفار آنرا همراه خود بر میداشت. آن برچمیکه تمام مصادد را یعنی متفقاً رنگ آنرا سیاه گفته اند (۱) از اینرو خوارج، همانند ابن سربج، در تمام جنگهای خود با امویها برچم سیاه بر میافراشتند. زیرا تمام آنها قبل از هر چیز با گمراهی و ظلم میجنگیدند. و آن برچم سیاه آنها را بیاد روزگار بیغمبر میانداخت، عهدیکه بعضی آنها عالیترین نمونه کمال شمرده میند. از آن پس بر تمام بیشترین بمهدی امام بحق، بعبارت دیگر واژگون کننده عرش اموی واجب میشد که پرچمهای سیاه را شمار خود فرار بدهند. در سال ۱۲۸ هجری حارث بن سربج مدعی شد که خود همان مهدی منتظر

X مؤلف اشتباه کرده است و صحیح آن طبری ۲: ۱۵۷۵ میباشد - هترچم

Mouradja d. Ohsson, l'ablasu de l. Gmpire (۹)

کتاب خراج ابی یوسف. ص ۱۱۹ و فتوح البلدان بلاذری ص ۱۱۲

Atoman 1.260 suiv

یعقوبی (چاپ Houtsma) ج ۲ ص ۱۵۱ دینوری (چاپ Giegan) ص ۱۸۶ و کتاب وفا (God, leide) ورق ۱۴۴ و بعد از آن این همان برچم سیاه بود که هنین (Hothein) در جنك صفین برای علی ابن ابیطالب (ع) حمل میکرد. کامل مبرد ص ۴۳۶ و عقد الفریدج ص ۱۲۳ و ۲۸۷

است (۱) ولی از این دعوت او استقبالی بعمل نیامد، زیرا هنوز دولت، با اعراب
یمانی، صاحب نصرت و پیروزی بودند.

اما آرزوی را که حارث برای نخستین بار در دلها زنده کرده هنوز
معدوم نشده بود. چنانکه یگانه عامل جذب کننده تمام هم مسلمان
حارث بسوی دعوت عباسیان شد. شاید پشت گرمی حارث بن سریج در دعوت
خود باین حدیث مشهور بود که ابوداود روایت میکند «مردی از ماوراءالنهر
خروج میکند، بنام حارث حسراث، در پیشاپیش او مسردی است بنام منصور
میگوید و هموار میکند راه را برای آل محمد (ص) همانطور که قریش برای
رسول خدا کرد یاری او بر هر فردی واجب است»

بزودی این حدیث مکی از پیشگوئیهای شد که در کتب تکمیل (۲)
وارد شده است *

(۱) طبری ۲ ۱۹۱۹

(۲) کتاب سنی ابی داود ج ۲ ص ۱۳۵ و مقدمه ابن خلدون ج ۲ ص ۲۰۰

مرحوم س ۱۶۲ الدر المنظم (God Lende 1292) ورق ۱۳۲

-۵-

« قیام دولت عباسی »

و در نازدهم ماه رمضان سال ۱۲۹ هجری ابومسلم خراسانی ، که
 پس از سلیمان بن کبر ، عهده داری دعوت برای عباسیان شده بود ، برحم
 سیاه را بر سبزه زارهای « سفیدنج » برافراشت . سفیدنج فریه کوچکی است
 رنزدی صکی مرو ، بر روی آن برحم این آیه هر آن بوشه شده بود (آذن لندین
 یقاتلون بانهم ظلموا) سوره الحج آیه ۳۹ . ابومسلم بن عموان دیگری نیز
 رلقب خود - صاحب برحمهای سیاه - افزود ، که در اهمیت دست کمی از
 لقب او ندانست ، و آن شرف انصال سبی با خانواده رسالت بود .
 در آنوقت اوضاع خراسان طوری نبود که مساعد برای انتشار
 شورش باشد .

آری موالی ده نشین از هر سو در پی مبلغین عباسی روان میشدند ،
 چنانکه عامه مردم در تمام نفاط مملکت خراسان ، در ساء ، بلخ ، مرو ، و رود
 شورش بودند و بالنتیجه در هر ناحیه برای عباسیان دعوت میشد ، ولی در آنجا
 عوامل دیگری وجود داشت ، اعراب ، حتی آنهاییکه بر علیه دولت اموی قیام
 کرده بودند و مخالفت میکردند ، در بدو امر راضی نسندند به موالی همچو زوالهوبه
 تسریک مساعی کنند ، جای سگفتنی نیست ، چه بعیده اعراب موالی دشمن ترین
 دشمنان دین اسلام بودند .

چنانکه نصرین سیار در باره آنها میگوید (موالی در نظر اعراب اموات
بشمار میروند) و این برای استهزاء و تحقیر آنهاست *

نیرومندی مسوده در شور و حرارتی بود که از روی صمیمیت در راه دعوت
برای آل بیت نشان میدادند. بهترین لشکرایی مسلم از کفیه یا اهل کف بودند.
کفیه بکسانی اطلاق میشود که قسمت ارزاق خود را از آنهم با کف دست
میگرفتند. يك تفسیر نیز برای کفیه موجود است، گویند کفیه بیعت کردند که تورتی
نگیرند و ثروت آنها را در صورت لزوم بگیرند در عوض بهشت را باین کف (۱) دارا
شوند. بعقیده من تفسیر دومی بهتر از اولی باشد. و نیز سوگند یاد کردند
که بهیچوجه خون بهایا گروگامی را بدون اجازه رؤسای خود قبول نکنند. آنها
در اطاعت از مافوق پسر از این رفتند و هر دشمنی را که در جنگ اسیر میکردند
بدون اجازه آنها (۲) نمی کشتند *

اما اعراب عاقله همین پرستی را کم داشتند، بارها سعی کردند تا بر ضد
این دشمن مشرک متحد شوند و ابو مسلم باینرنگهای خود مانع از اتحاد آنها
میشد. در واقع هر کس جز مصلحت شخصی با مصلحت قبیله خود منظوری نداشت
اما وفاداری نسبت به تاج و تخت اموی بدرد هیچکس نمی خورد. ناجائبه
یمانهای اهل مرو اگر گفتار یعقوبی صحت داشته باشد. به شیعیان پیوستند (۳)

(۱) طبری ۲ : ۱۹۵۷ (۴) و ۳ : ۸۴۸ (۱۵) آنها را « کفیه »

نامیده است. و صحیح آن کفیه است، مقریزی نیز در مخطوط خود مقفی الکبیر
چنین نوشته *

(۲) طبری ۲ : ۱۹۸۹

(۳) یعقوبی (چاپ Houtma) ج ۲ : س ۲۹۹ (۱۶) و بعد از

آن (و ص ۴۰۸)

و مبادی آنها را پذیرفتند.

در آن روز گار مسلو از مقاصد شخصی و خیانت و غدر دیگر هیچکس، باستانای نصر بن سیار، یافت نمیشد که بردوستی خانواده اموی باقی باشد. نصر با اصرار بی نتیجه از خلیفه کمسک میخواست در صورتیکه مروان دوم، خود نیازمند باخریب نفرات لشکر بود از اینرو برای او چنین نوشت « ناحیه خودت را بسعی و جدیت خود حفظ کن » نصر در شگفت شد و گفت « اتفاقاً امیهام نیام؟! » آیا بنی امیه بیدارند یا خواب؟! X

ابو مسلم با آن زبردستی و مهارت جنگی دانست به چه راهی از تجزیه اهالی این مملکت استفاده کند، نخست تخم را کندگی و دشمنی در میان لشکر بنی امیه ناشید. پس هشت ماه تمام لشکر خود را ظاهرها در برابر شهر مرو نگاه داشت و در نهان جلب توجه از یمانها کرد و آنها را بصفوف خود وارد نمود. بدین ترتیب توانست بدون اینکه لشکر کوچک خود را بخطر بیاندازد خراسان را تصرف کند. چون در آن ملک نفوذ کلی یافت و صاحب اختیار شد بفرزاد بین بردن بزرگان قبایل افتاد که بیوسته در امر ریاست با او منازعه میکردند و تمام آنها را تا آخر کشت.

آنوقت شورش تمیم یافت و بزوال دولت بنی امیه پایان پذیرفت. ما برای خوانندگان چند سطر از نوشته ابوحنیفه دینوری را نقل میکنیم شاید احوال ملت عرب را در آنوقت روشن کند (۱) گفت « مردم گروه گروه با بومسلم می بیوستند، از هرات، جوشنج، مروالروذ، طالقان، مرو، نسا

X (ضبری ۱۰۲ و ۱۹۴۹) و مسعودی مروج الذهب ج ۳ ص ۱۴۴

گفته اند این گفتار نصر بن سیار از نامه خلیفه بوده — مترجم —

ایبورد، صوس، سرخس، بلخ، صفانیان، طخارستان، ختلان، کش، و نسف، تمام لباسهای سیاه دربر کرده بودند انواع جوبها و نختهها را سیاه کرده همراه خود برداشته بودند. و نام کافر کوبات (۱) بر آنها گذارده اسب سواران و الاغ سواران در پی هم میرسیدند، الاغهای خود را میراندند و زجر میدادند و با آنها میگفتند (هر مروان) منظور شان مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی بود. شماره آنها بصد هزار تن میرسید.

مادیکر از آخرین ساعات احتضار دولت اموی چیزی نمی گوئیم، همچنین از بیروزیهای بی دربی خراسانها بادی نمی کنیم. شاید متعجب شویم چون به بینیم آن لشگریان، زبردست ترین سرداران اموی را بستختی شکست میدادند، اگر ندانیم که مقاومت آن ملت محتضر از روی میهن پرستی صادقانه یا یک نیروی معنوی صحیحی که یاس در آخرین ساعات بدل میاندازد نبود، که احساس به هیچگونه عواطفی، حتی آنکه قوامش عاطفه احساس به وجود یک قانون ثابت باشد نبود، گذشته از بیروزی درخشان لشکر عباسی آن بیروزی که هیچ نبود مگر اراده خداوندی تا دولت آنها را سرنگون و ریشه آنها را برآورد، که درجه جانفشانی آنها را در راه دفاع از دولت خود (۲) ضعیف کرد.

این است احوال بنی امیه در آنوقت و مقدار یاس و نومیدی آنها را میسرساند؛ اما هالی

(۱) رجوع شود به اغانی ج ۵ ص ۱۲۳ در معنی کلمه کافر (incredible)

ابومسلم به مستهل بن کبیل گفت :- بدرت که بعد از قبول اسلام کافر شد! کبیل در بعضی از قصاید خود مدح از هاشمیان میگردد، ولی بزودی تغییر عقیده داد و در ستایش بنی امیه مبالغه کرده بس کلمه کافر کوبات را مسلمانان بر یاران بنی امیه احلاق میکردند، رجوع شود به کافر کوبات ترك در

سایر ممالک اسلامی احوالی کاملاً برعکس بنی‌امیه داشتند، نخستین‌طلبیه فجر مساوات و عدالت امید آنها را زنده میکرد، بویژه در آن شهرهاییکه حکمرانان و عمال بنی‌امیه هرگونه ظلمی را مرتکب میشدند، حرص و آرزوی آنها را رهبر بود و خرابی اوضاع آشفته اداری و فساد آنها را بهانه، آرزوی آن آرزوهای دلفریب ایرانیهای هوشمند را چنین افسون کرد، کسانی‌که تا بآنروز چیز دیگری، جز پرداخت مالیات به‌ناوین مختلف، از دین اسلام دستگیرشان نشده بود.

«بدین ترتیب دین مجوس از دل دهقانان رخت بر بست و در روزهای

ابی‌مسلم اسلام آوردند» (۱)

خرمیه طرفداران مبلغین دین توحید آراء در فلسفه، آرزومندترین آرزومندات بودند، زیرا بسیار ظلم میدیدند و حکمرانان اموی بدون هیچگونه ملاحظه، پیروان این عقیده را تعقیب میکردند. از اینرو یگانه راه نجات در نظر آنها زوال دولت اموی بود. پس ما متعجب نخواهیم شد اگر به بینیم دعوت ابی‌مسلم را بجان و دل پذیرفتند و در سایه پرچم مرد سختی اجتماع کردند که خوشیهای زندگی به نفس او راه نداشت. او یگانه شخصی بود که بر دین آن بینوایان اظهار ملاحظت کرد، بسیاری از آنها او را یگانه‌امام بحق (۲) میدانند. بعضی دیگر دورتر رفته میگویند او «اشید ربامی» Ocheder bami یا «اچیدرما» Ochederma یکی از اعیان زردشت است که

(۱) رجوع شود به آنچه که ون‌روسن (Uon Roseo) از ابی‌ظاهر

نوشه است. در کتاب

Memoires de la Société russe d'archéologie 111.1.p.146-162

(۲) شهرستانی ص ۱۱۴

مجبوس انتظار ظهور او را دارند همچنانکه مسلمانان منتظر ظهور مهدی (۱) هستند بطوریکه آن طوایف معتقد بمرک ابو مسلم نبودند بلکه انتظار بازگشت او را میکشیدند تا زمین را بر عدل و داد کند.

در حالیکه برخی از شیعیان او امانت را بدخترش فاطمه (۲) محول کردند چندی پس از مرگ ابی مسلم، مردی بنام اباسحق ترك به مملکت ماوراءالنهر فرار کرد و خود را مبلغ خوانده میگفت «آقای او» ابا مسلم در شهری غیبت کرده است سپس ادعا کرد که پیامبر است و زردشت او را فرستاده و هنوز در قید حیات است، هنوز تا با امروز انتظار بازگشت او می رود تا دین زردشت را منتشر کند و بر جم آنها بلند نماید (۳)

(۱) شرح شهرستانی

(۲) مسعودی (حاج دو گوینه) ج ۶ ص ۱۸۶

(۳) فهرست مسعودی ص ۳۴۴

- ۶ -

خاتمه

یکسال بعد از فتح مرو «۱۳ ربیع الاول سال ۱۳۲» ابوالعباس عبدالله مهدی (۱) نخستین خلیفه بنی عباس، خلافت خود را با خواندن خطبه‌ای در مسجد کوفه آغاز کرد.

خلیفه در خطبه خود اشاره به آرزوهائی نمود که بر اثر بسطت رسیدن آن خانواده تولید شده بود.

مادر آخرین فصل این کتاب خواهیم دید تا چه اندازه آت آرزوها تحقیق یافت و خوابها صحت پیدا کرد.

اولا فراموش نشود که آن نمونه عالی عدالت و مساوات تا به ابد جزو تصویری از تصورات بشمار مبرفت، بطوریکه شرقیهای امروزیین از شرفیهای عهد بنی امیه نیازمند به یک مهدی هستند تا زمین را بر عدل و داد کند؛

ظلم و ستم قانون بنی عباس از همان ابتدای پیام دولت چیزی از قانون خراب بنی امیه کم نداشت، آنوقت مردم متمسک بقیده ظهور مهدی میشدند و برای نجات از قساوت و ظلم قانون تازه مشتاق ظهور او بودند.

حرص منصور، جور رشید و مأمون، ظلم اولاد علی بن عیسی و دست

برد آنها باموال مسلمانان ما را بیادروزگار سجاج و هشام و یوسف بن عمر تقفی
 میاندازد . ماباذ کردلایل متعدد بدبختی مردم را از این سلطنت تازه و درجه
 فریب خوردن آنها را مدلل میداریم . از جمله دلایل یکی گفتار شریک است
 که در زمان خلافت ابی العباس سفاح (۱) در بخاری شوریید «مانه برایت
 امر پیروی از آل محمد ص نمودیم که خون مردم را بریزیم و بر خلاف حق
 رفتار کنیم»

همچنین اضطرابهای دائمی در قسمت شرقی دولت بنی عباس ، مانند
 خروج مفتح و شورشهای بی دربی خوارج ، و خروج یوسف البرم که منظوری
 جز « امر بعروف و نپهی از منکر» نداشت .

افزون بر آنچه گذشت مخالفت رافع بن لیث بر اثر سیاست فلفط علی
 بن عیسی ، تمام اینها معلوم و مدلل میدارد که هنوز ظلم و ستم عهد بنی امیه
 برقرار و باقی بود و تنها ابو عطای شاعر نبود که از قانون بد بنی عباس انتقاد
 میکرد و بد میگفت چون میگفت :

یالیت جوز بنی مروان عادلنا یالیت عدل بنی العباس فی النار (۲)
 ایکاش جور بنی مروان بما باز میگشت ایکاش عدل بنی عباس در آتش
 افکنده شده بود .

اما شیعیان علی که بطمع فرار دادن سلطنت در خانواده علی بودند
 دوچار ناامیدی سختی شدند . جای شگفتی نیست ، زیرا علویین در هیچ وقتی
 باندازه ابتدای عهد خلافت بنی عباس در معرض فشار قرار نگرفته بودند .

حسن بن حسن بن علی روزی به سر برادر خود محمد بن عبدالله بن حسن گفت :

حجرا بر بنی امیه گریانی و در باره بنی عباس اندیشه های بدداری ؟

گفت : - بخدا سو گندای عمو گر چه ما بر بنی امیه خشمگین شدیم ولی بنی عباس

(۱) طبری ۲: ۲۴

(۲) اغامی ج ۱۶ ص ۸۴

کمتر از آنها از خدا میترسند و ایراد بر بنی عباس واجب تراست تا بر آنها، آن قوم فضایل و مکارمی داشتند که ابی جعفر (منصور) (۱) ندارد:

ولی با تمام آنچه گفته شدن میشود بوقت حکم بر آن قانون تازه مظلوم رواداشت، خلافت عباسی، هر چند فاقد آن صفاتی بود که محمد بن عبدالله علوی نام برد، خلقای بسیاری پرورد که در پرتو قانون شناسی و علم دوستی مورد ستایش تاریخ واقع شدند. مانند منصور و مأمون.

این یگانه امتیاز دولت عباسی شمرده نمیشود، زیرا معنای سلطنت رسیدن عباسیان هر چند نمونه کامل عدل و مساوات را بصورت حقیقت در نیاورد و مطلوب مردم نبود، این نمیشود که حال بر همان وضع عهد بنی امیه باقی بود، خیر، البته خیلی ظلم و ستم میشد، ولی اساس دشمنی شدید بین طبقات مختلف ملت نبود. آنچه که ستون قانون اداری بنی امیه بشمار میرفت، ماد بگر جنگجویان را صاحب امتیاز مطلق و از طرفی کشاورزان را در تحت فشار نمی بینیم. پس از این دین - نه نژاد - یگانه مرجع محدود کردن علاقه بین دولت و رعیت و افراد ملت بود. دیگر موضوع نژاد و اختلاف بین عرب و سایر ملل اهمیت خود را از دست داده بود.

دولت وقت باجدیت کامل با سپاهیان عرب که راضی نمیشدند امتیازات خود را از عهد بنی امیه (۲) لغو کنند مبارزه میکرد و آنها را از مملکت میراند، امتزاج و آمیزش عناصر مختلف سبب ظهور قانون جدیدی شد (مثلاً چنانچه در عراق بود) قانون عمر بن الخطاب - قانون معافی اعراب از پرداخت مالیات بعنوان اینکه یشتیبان اسلام هستند - منحل و قانون تازه ای آمد که بین عرب و ایرانی در خدمت بدولت فرقی نمیگذاشت و برای عموم حقوق معینی برقرار میکرد. هر چند هنوز قانون قدیم سامی

(۱) اغامی ج ۱۰ ص ۱۰۶

(۲) یعقوبی کتاب البلدان (جانب دو گویه) ص ۲۸۵ (س ۶ و بهما از آن)

بود و رسماً آنرا لغو نکرده بودند.

از آنوقت ایرانیهای خراسان، یانیمه ایرانی، صمیمی ترین دوستان واران سلطنت تازه شدند، همچنین موالیان ستم دیده که سبب سقوط دولت اموی بودند، گردین برافراشتند و مناصب عالی در کاخ سلطنتی، در قشون و در مایه بآنها واگذار شد. گاهی نیز حکومت ممالک اسلامی بآنها ارجاع میگرددیده چندانکه اعراب بر آنها حسد ورزیدند چون دیدند در شان و مقام کمتر از آنها هستند (۱) اما جنگهاییکه همواره آتش آن بین قبایل شعله ور بود و از بیماریهای مزمن اعراب بشمار میرفت، از آنوقت رفته رفته فرومینشست و کم و کمتر میشد تا منحصراً بر کز اصلی خود شد (سوریه و شبه جزیره عربی) بنابراین آمیزش جنس حاکم با اجناس محکوم هیچگونه مانعی در راه نداشت، آمیزشیکه از زمان خلافت بنی امیه آغاز شد و مانعی برای اتمام آن نبود مگر يك عده اعراب خالص صاحب نفوذ و امتیاز.

قیام دولت تازه کمک شایانی به ظهور آن جنبش فکری کرد که تمام عالم اسلامی را فرا گرفت و بزودی بر جامعه انسانیت فیض رسانده منحصراً بدولت اسلامی در شرف نبود.

(۱) اغانی ج ۱۸ ص ۱۴۸ و ج ۱۲ ص ۱۷۶ یک فصیده هجائیتست که فون کریمر آنرا در کتاب *Streitjuge p 31 suite* ترجمه کرده است استاد نامبرده لفظ «نبنان» را در بیت اول غلط خوانده است و صحیح آن نبنان (جمع نبنان) لباس ویژه موالی است.

رجوع شود به اغانی ج ۱۵ ص ۲۱ و جوالفی ص ۶۷

= دنباله گفتار ما =



- ۱ -

«امور مالی در خراسان و اصلاحات نصر بن سیار»

برای يك نفر مورخ خیلی دشوار است که رأی صحیحی در باره مالیات خراسان در عهد اعراب اظهار بدارد. ما در فصول گذشته گفتیم جزیه یا باج (مالیاتی که کفار میدادند) جزئی از مالیاتی بود که اهالی خراسان با اعراب میپرداختند تا چنگ را با آنها متوقف کنند.

ماهویه مرزبان مرو نیز بدین سان رفتار کرد و متعهد شد که دهقانان و اسوار و مسلار (سه طبقه از مالکین) جزیه را به علی بن ابیطالب (ع) بپردازند.

(بلاذری - فوح البلدان ص ۴۰۸ و بعد از آن) رفتار اعراب با اهالی هرات نیز همینطور بود و آنقدر با آنها جنگیدند تا امیر آنها متعهد شد که جزیه را بپردازد و طوری بر تمام مالکین و ارباب زراعت بخش شود تا عادلانه باشد.

ولی آنجا، در زمان نصر بن سیار (۷۲۰ - ۷۳۰ هجری) باج دیگری هم وجود داشت، غیر از جزیه و آن مقدار برداختی معاهده صلح. این موضوع در خطبه نصر بن سیار بخوبی مشهود است، امیر نامبرده پس از بازگشت از لشکر کشی ببلخ و مملکت ماوراءالنهر در روز جمعه در مسجد خطبه‌ای

خواهد و مامتن آنرا از طبری (۲: ۱۶۸۸) نقل میکنیم:

«بدانید بهرامیس نیکخواه مجوس است، و بمجوسیها نیکی میکند از آنها دفاع مینماید و بار گران آنها را بدوش مسلمانان میگذارد، بدانید که اشبداد ابن گریگور نیکی کننده به نصاری بود، چنانکه عقیبه خیرپود را میخواست و همین رفتار را داشت، و بدانید که من خیرخواه مسلمانانم، بآنها بخشش میکنم و از آنها دفاع مینمایم و سنگینی بار آنها را بدوش مشرکین میگذارم، بدانید از من پذیرفته نخواهد شد مگر اینکه خراج را از کسایکه بر آنها نوشته شده است بستانم. و از آنها که بر داشته شده است نگیرم من منصور بن عمر بن ابی خرقه را برشامامور و بار امر کرده‌ام که با شما عادلانه رفتار کند. اکنون هر مسلمانیکه جزیه میپردازد با مالیات سنگین بعهده دارد شکایت به نزد منصور بن عمر ببرد تا او از مسلمانان برداشته بسر کفار و مشرکین تحمیل کند»

هنوز یکم هفته از تاریخ ایراد این نطق نگذشته بود که سی هزار نفر مسلمان جزیه پرداز و هشتاد هزار نفر کافر که از پرداخت جزیه معاف بودند از هر طرف بسوی نصر بن سیار روی آوردند، نصر جزیه را بر کفار انداخت و مسلمانان را معاف داشت، سس حسابی برای باج بروفق این قانون تازه نوشت «و تکلیف صلح رامین کرد» *

در آن زمان خراج مرو به صد هزار درهم بالغ میشد. غیر از مساع مالیات زمین *

از این عبارت چنین استنباط میشود که دو نوع مالیات در مرو برقرار بود. یکی مالیات مستقلات (خراج) و دیگر مالیات افراد (جزیه) و این جزئی از مالیانیست که در زمان صاحب موجود بوده، جای شگفتی نیست، زیرا نصر بن مسلمانان جزیه پرداز و مسلمانان باج پرداز و با ذکر يك كلمه (یا) فرق گذاشته بود *

در واقع جزیه انفرادی، مالیات بر افراد، را که کفار میپرداختند، بر اثر اسلام آوردن آنها مبدل ییاج، مالیات مستقلات، کردند، ولی در آنجا موضوع دیگری موجب شکفتی میشود، و آن معافی هشت هزار نفر کافر از پرداخت جزیه ایست که جمع آوری آن اشکالی برای دولت در بر نداشت ممکن است ما بتوانیم مطلب را چنین تعلیل کنیم:

شاید بسیاری از کفار نواسته بودند بوسیلهٔ دوستان مسلمان خود جزیه فردی را مبدل بمالیات برمسئلات کنند، مالیاتی که مسلماً از جزیه سبکتر بوده، يك فرض دیگر هم برای تعلیل مطلب موجود است، شاید در وقتیکه موالی املاک خود را از ترس ظلم بنی امیه میگذاشتند و فرار میکردند، زمینهای آنها بدیگران واگذار میشد و آنها مانند و پرداخت جزیه را بر فرار ترجیح میدادند.

اسلام آوردن عده بسیاری از مردم، برای ماتفسیر میکند که خراج مرو بعد از معاهده صلح حاتم بن نعمان، چنانچه بلاذری ص ۴۰۵ و طبری ۱: ۲۸۸ روایت میکند به ۲۰۰۰۰۰۰۰۰ درهم میرسد یا ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰ درهم ۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰ جریب گندم و جو یا ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ مثقال نقره بنا بر روایت مورخین دیگر.

«امویها نمایندگان هیئت اجتماعی اسلام بودند»

شهرستانی (ص ۱۰۳ س ۴ و بعد از آن) میگوید:

«کسانیکه گوشه نشینی اختیار کردند تا در جنگ باعلی علیه السلام بودند و از طرف دشمنان شرا میگرفتند و گفتند ما در دریای فتنه داخل نمیشویم از اصحاب پیغمبر (ص) بودند. عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه انصاری، واسامه بن یزید بن حارثه کلبی غلام رسول الله صلی الله علیه وسلم، قیس بن ابی حازم میگوید: من باعلی در تمام احوال و جنگها همراه بودم. تا اینکه در جنگ صفین روزی علی (ع) گفت: بروید به بقیه احزاب ملحق شوید، بروید بسوی کسانیکه میگویند خدا و پیغمبرش دروغ گفته اند، و شما میگویید خدا و پیغمبرش راست گفته اند.»

قیس میگوید از آن س دانستم که چه عقیده ای درباره آن اشخاص دارد و از همان روز از علی (ع) جدا شدم.»

حمزه اصفهانی (حاجب Gouwald) ص ۲۴۷ و بعد از آن میگوید:

«امویها آنها را - علویین را - به نزد اعراب خود خواه و متکبر شام بصورت خوارجی تصویر نمودند که بر امامهای عادل خروج کرده اند، امویها در ذم شامیها رو برده بودند که علویین مخالفت مینمایند و از جامعه اسلام دست کشیده اند، سعی دارند امامت و ولایت عهده را از ولیعهد سلب کنند، وضع فصب خلافت دارند بعنوان اینکه حق موروث خودشان است و حال آنکه

خلفای پیشین که والا تراز آنها بودند امامترا در پنی امیه قرار دادند ، خلاصه چندان از علویین بدگفتند و آنها را در انظار شامیها بدجلوه دادند که آن عربهای متکبر علویین را لعن نموده افترا میزدند و بعلوویین میگفتند بدا بحال شما ای کسانیکه دست از سنت پیغمبر (ص) و جماعت اسلامی برداشتید و عصیان بر خلیفه خدا کردید .

صدسال تمام مردم را در باره علویین بدبین و آنها را ایمناک میگردند و دشمنی آنها را در دلهای مردم جای میدادند مردم را از معاشرت و آمیزش با علویین منع مینمودند تا اینکه خداوند روشن کننده تاریکی ، ابا مسلم ، صاحب دوات را بآنها عطا فرمود تا مملکت را از وجود آنها پاک و بنده گان خدا را از شر آنها خلاص کند .»

از سنجش این عبارت با عبارت قبلی شهرستانی ، رای و عقیده حمزه درباره عوام بر ما روشن میشود ، عواطف معتدل او ، و اینکه آنها را نمایندگان تمام مسلمانان میدانند از میهن پرستی طبیعی است ، بسیاری از مسلمانان در قرن اول هجری همراهی قیس بن ابی حازم بودند و در باره امویها همینطور اخطبار نظر مینمودند ، رجوع شود به آنچه صاحب اغانی (ج ۶ ص ۱۴۱) در ابتدای حاشیه سوم و پنجم (موسی بن طلحه) نوشته است .

-۲-

« اسباب شورش اهالی افریقا »

اهالی افریقا بیش از سایر ممالک اسلامی مطیع و فرمانبردار بنی امیه بودند تا خلافت هشام بن عبدالملک که مبلغین (۱) عراقی در بین آنها پخش شدند و آنها را تحریک بشورش کردند، از آنوقت افریقاییها روابط خود را با مرکز خلافت قطع کردند و تا کنون بر همان رويه هستند × . اکنون ما اسباب این جدالها را برای خوانندگان بیان می کنیم :

« غالباً پاسخ بربریها به مبلغین فتنه جوی عباسی چنین بود : »

« ما برای جور و ستم حکمرانان مخالفت با ائمه خود نمیکنیم . ما این ظلمها را از جانب آنها نمی دانیم ، با آنها گفتند اینان بر حسب فرمان آنها کار میکنند ، گفتند ما این را تصدیق نمی کنیم تا خودمان بیازمائیم . (۲) »

پس مسیره باچندده نفر از اهالی افریقا بیرون شدند و خود را باینخت هشام رسانیدند .

(۱) احتمال دارد که اینها از خوارج باشند ، رجوع شود به ابوالمحاسن

(جانب + Junbpl) ج ۱ ص ۳۱۹

× این کتاب در سال ۱۸۹۴ میلادی ظاهر شد، یعنی قبل از اعلان جمهوریت

در ترکیه و زوال خلافت در سال ۱۹۲۳ م . -

چون اجازه ورود خواستند بر آنها سخت گرفتند ، پس آمدند به نزد ابرش و باو گفتند به امیرالمؤمنین بگو امیر ما از ما قشون میگیرد و در صف سپاهیانش می جنگیم ، اگر غنیمتی بچنگ آریم بقشون او اختصاص دارد و میگوید آنها محقق تر از شما هستند ، مانیز راضی بودیم چه ، جهاد ما پاکیزه تر میشود چون چیزی از آن اموال نگرفته ایم ، اگر حقی برای مادر آن است از آن آنها باشد و هر گاه حقی نیست چیزی نمیخواهیم ، گفتند : اگر شهری را محاصره کردیم بما میگویند جلو بیافتید و لشکر خود را عقب میاندازد ، ما گفتیم پیش بیافتید که جهاد تمام است و مانند ما مردمی برادران دینی را از جنگیدن کفایت میکند ، پس بجانهای خود با آنها وفا کردیم و خود بجای آنها یا دشمن می جنگیدیم .

سس آنها گوسفندان ما را بجای بزها شکم یاره میکردند و میگفتند میخواهیم پوستینی از پشم سفید برای امیرالمؤمنین تهیه کنیم هزار گوسفند در شکم میکشند ، ما میگفتیم چون بجهت امیرالمؤمنین است اشکالی ندارد و تحویل میگردیم .»

«از اینهم گذشتند و میخواستند تمام دختران زیبای ما را بگیرند ، ما گفتیم دیگر این معنی نه در کتاب خداست و نه در سنت پیغمبر (ص) ، ماجملگی مسلمانیم ، اکنون تا باینجا آمده ایم و مایلیم بدانیم که آیا واقعا رفتار آنها برای و امر امیرالمؤمنین بوده است یا نه ، ابرش گفت من خواهش شما را انجام میدهم ، چون مدتی گذشت و کسی بمرایض و شکایات آنها توجهی نکرد خرجی آنها تمام شد ، سس اسامی خود را بربیک قطعه کاغذ نوشتند و بدست وزراء رسانیدند و بآنها گفتند در این کاغذ نام و نسب ما نوشته شده است ، اگر چنانچه روزی امیرالمؤمنین ز احوال ما جو یا شد او را آگاه نمائید ، وزراء خرج سفر بآنها دادند و با فریقا باز گشتند چون با فریقار رسیدند بر عامل هشام خروج کرده او را کشتند و افریقار اتصرف کردند ، خبر به شام رسید ، بر سید اینها چه کسانی هستند ؟ کاغذ اسامی آنها را باو دادند ، در آنوقت معلوم شد که مخالفین و قاتلین عامل هشام همان اشخاصی بودند که کردند آنچه کردند .»

-۴-

«خوارج در عهد آخرین خلفای بنی اُمیّه»

ما در اینجا من نطق ابو حمزه خارجی را که در مسجد مدینه امراد کرد
برای خوانندگان نقل میکنیم شاید وجهه نظر او مقاصد آنها را برساند:
(طبری ۲ : ۲۰۰۹ اغسانی ج ۲۰ ص ۱۰۴ عقد الفرید ج ۲)
(ص ۱۹۰)

«آیا میدانید ای اهالی مدینه ، ما خانه و مایمک خود را برای شورش
و بغالت ترك نکرده ایم نه بیهوده میگوئیم و نه قصد تفریح داریم نه برای
سلطنت میکوشیم و نه خیال مطالبه خون بهائی داریم. ولی چون دیدیم چراغ
های حق از کار بازمانده ، حقکویان مورد تنهر واقع و اشخاص عادل کشته
میشوند، زمین با تمام وسعت خویش بر ما تنگ شد ، شنیدیم منادی حق ما را
ندا میزند که اطاعت از رحمن و حکم قرآن کنیم ، ما نیز منادی حق را جواب
گفتیم (ومن لم یحب داعی الله فلیس بمعجز فی الارض) قرآن کریم - سوره
(۲۶ آیه ۳۱)

پس قبایل مختلف بهمراهی او آمدیم، هر کدام از ما سوار بر ساری
بود که توشه او را همراه داشت .
و خود را بایک احاف میوشاندند، آن اشخاص از حیث نفقات کم بودند، در
روی زمین فقیر و ضعیف بودند، آنگاه خداوند ما را پناه و مدد داد و از نعمت
او با هم برادر شدیم .

در قدید (نام موضع است میان راه مکه و مدینه. و شاید مراد مردان ژنده پوش پست باشد مانند آهنگران که آنها را قدیدیون میگویند - مترجم) مردان شمارا دیدیم. آنها ما را دعوت باطاعت از شیطان و حکم مروان و آل مروان کردند، بخدا سوگند که بین گمراهی و هدایت فرق بسیار است. آمدند شتابان و خوشحال، در واقع شیطان با تازیانه خود آنها را زده بود، از خون آنها دیگرهای او بجوش آمد و وطن او در باره آنها تحقیق یافت، یاران خدا دسنه دسته و گروه گروه باشمشیرهای برهنه بیس آمدند، حفت بین ما و آنها در گرفت با ضرباتی که گمراهان از صحت آن درس میسوزد.

ای اهل مدینه! هر کس بگوید خدایتعالی هر نفس را بیس از جناب خود مکلف کرده با از او چیزی میخواهد که باو نداده دشمن خدا است و با ما در جنگ»

«ای اهالی مدینه، آگاه کنید مرا از هفت سهم که خداوند در کتاب واجب نموده تا نوانگران در راه محبت خدا به ضعیف بدهند. بقیه سهمی است و از آن هفت سهم یکی برای او نیست، او تمام سهمها را برای خود برداشته در حالیکه با خدا میجنگد، شمار باره کسیکه باری بقیه را کرده تا سهم میگویند»

«ای اهل مدینه، بمن خبر رسیده که شما از یاران من استواری میباشید و گفتهاید آنها خیلی جوان هستند، و با برهنه دارند، وانی بر شما ای اهل مدینه! مگر اصحاب بیغمبر (ص) تمام جوانان نورسیده نمودند؟ بجز سواد کس جوانی بودند در عنهوان جوانی نیز، جسم از بدیها و سینه در راه باطل میباشند. آنها نفس فانی را بخداوند فروخته و نفس باقی گیرند»

مباح خود را مخلوق کرده، شخصی خود را نه شخصی - در روز - زبیدی سپهرا به روزه داری روزها»

اکنون سهمای از مول صاحب اشغالی ح ۲۰ ص ۱۰۳ را در باره سهمی

راشدين و امويها در اينجا قتل ميکنيم :

«قرآن بر رسول خدا (ص) نازل شد، در قرآن آنچه را که بايد به مردم بگويد بود، کاري نميکرد مگر بامر پروردگار تا زمانيکه خدا او را بجوار خود برد، در حالیکه وظيفه خود را انجام داده بود، شمارا در امور متعلق بخود در شهب نگذاشت، پس از يمينر ابوبکر قيام کرد.»

اوبه سنت يمينر عمل نمود و با اهل رده (مرتدين) جنگيد و آنها را کشت، در امر خدا آستين همت بالا زد تا زمانيکه از دنيا رحلت کرد، امت از او راضي بودند رحمت و مغفرت خدا بر او باد، بعد از او عمر بجاي او نشست و به سنت يمينر (ص) و ابابکر عمل کرد، لشکر مهيا نمود شهرها گرفت و بناها ساخت غنيمتها جمع آورد و در ميان اهلس تقسيم کرد، آستين همت بالا برد و مشروب خور را هشتاد ضربه تازیانه زد، در ماه رمضان قيام نمود و بردشمان در کشورها تاخت، شهرها و قلعهها گشود تا اينکه خداوند قبض روح او نمود، امت از او راضي بودند، رحمت و رضوان و مغفرت خدا بر او باد (۱) پس از عمر عثمان بن عفان بجاي او نشست، شش سال بسنت دور فيق خود عمل مينمود پس از شش سال کارهائي کرد که اعمال اوليه او را باطل کرد، بعد از او ريسمان دين مضطرب شد، هر کس خلافت را براي خود ميخواست، هر مردی شيوه اي در پيش گرفت که خدا از آن بغضب ميآمد، تا وقتیکه بهمان حالت رفتند.»

پس از آن علي بن ابیطالب (ع) ولي امر شد، از حق بمقصد نرسيد و گنبدی براي

آن بلند نکرده وفات نمود. «

«پس از علي (ع) معاوية بن ابي سفیان ملعون رسول خدا و پسر ملعون بخلافت رسيد، آن عرب جلف، باقيمانده احزاب، مؤلف آزاد شده، خون حرام ريخت، و بنده گان خدا را به غلامی و بردگی برد، مال خدا را بناحق تصرف کرده تشکيل دولت داد، دين خود را ظلم و کج رفتاری فرار داد، بي مستهيات نفس رفت تا اجلس فرار رسيد و مرد، بعد از او فرزندش يزيد ولي

امر شد، یزید شراب‌خوار، یزید عقاب باز! (شکار دوست)، یزید درنده، یزید صیاد، یزید میمون باز، مخالف قرآن و پیرو غیبگویان، هم نشین میمونها آنقدر بی‌هوی و هوس زفت تادر همال حال مرد، لعنت خدا بر او باد، خدا آنچه را که باید بکند با او کرد، بعد از او مروان بن الحکم ولی امر شد، مروانیکه از جانب سول (ص) دانه و لعن گردید، پسر بدر لعن شده، او ویدران او را لعن کنید.

پس از آن خلافت را دست بدست به بنی امیه دادند، خانواده نعرین شده، خانواده رانده شده از جانب رسول خدا، قومی از فرومایگان، نه مهاجرونه انصار پس مال خدا را با دستخواه خوردند و بادین بازی کردند. بندگان خدا را به بردگی و غلامی گرفتند.

این افعال را کوچکترها از بزرگترها یکی یکی بارش بردند، و هر که چه اُمت ضایع و ضعیفی است و الحمد لله رب العالمین» « آنها بر همین روش بودند و کتاب خدا را مستهزانه در پشت سرافکنده بودند، خدا آنها را لعنت کند، شما هم چنانچه شایسته است آنها را لعن کنید، پس از آنها عمر بن عبدالعزیز ولی امر شد، او میخواست کارهای خوب بکند ولی نتوانست و عاجز ماند تا اینکه از دنیا رحلت کرد (او را بخیر و شری یاد نمیکنند) پس یزید بن عبدالملک بخلافت رسید، جوان ضعیف و نادانی بود.

خدای عزوجل میفرماید (فان انستم منهم رشداً فادعوا اليهم اموالهم) قرآن کریم سوره ۲ آیه ۵ - او بر اُمت محمد (ص) ریاست می‌کرد و خونها میریخت بدتر از تمام اینها، گذشته از کارهای زشت او در پیشگاه خداوندی، حرام آتشامیدن و حرام خوردن و حرام پوشیدنش بوده، اولپاسی می پوشید که مخصوص برای او بافته شده بود و هزار دینار و بیش و کم برای بافندگان تمام شده بود، پولیکه حلال نبود و بحلال صرف نمیتد، در آن لباسها بشارتهای قرچبخش و غزلتهای سحرآ نفس شده بود.

او چیزهایی را حلال کرد که هیچ بنده صالح و بیخمر مرسلی آنرا حلال
نکرده است *

«سپس حبابه رادر سمت راست و سلامه رادر جانب چپ خود می نشانید
(این دوزن آوازه خوان ورقاص بودند و حبابه په نزد یزید بسیار عزیز بود)
- مترجم -

همراه سازونوای شیطان برای او آواز میخواندند ، شراب حرام را
علنی می نوشید ، تا اینکه مست میشد، شراب با روح و گوشت و خون او مخلوط
میگردید و بر عقل و سیرت غلبه میکرد، آنوقت لباس های قیمتی خود را پاره میکرد
و روی بآندو کرده میگفت: اجازه میدهید پرواز کنم؟

آری، پرواز کرد و باتش جهنم رفت ، به امنت خدا رسید و .. بشخدا نرسید..

-۵-

« مهدیون دیگر خیر از آل بیت »

ابن سعد حدیثی روایت نموده و در آن حدیث آمده است که موسی بن طلحه همان مهدی منتظر میباشد. مابوقت گفتار درباره هرج اشارتی بدان نمودیم، اکنون هم نص حدیث را از ابن سعد برای خوانندگان بیان میکنیم (الطبقات God-Goil) (از) «خالد بن سمیر گفت مختار بن ابی عبیدالله بکوفه آمد بزرگان اهل کوفه از او فراد میکردند»

آمدند بصره بنزد ما و درین آنها موسی بن طلحه یکی از اصحاب بی‌قیمت هم بود

مردم در آنوقت او را مهدی می‌پنداشتند خالد بن سمیر گفت مردم بدور او اجتماع میکردند منم با مجتهد بن باور سیرم دردم بپر مردیست بسیار ساکت کم حرف و غمگین در اندوه عمیق فرو رفته، تا اینکه یکروز گفت: - بعدا سوگند اگر بدانم این فتنه است و سر انجامی دارد نیکوترش دانستم نا داشتن چنین و چنان با حضرات بزرگ، مردی از جماعت گفت ای ابا محمد از چه اندیشه داری؟ باشد که فتنه باشد!

گفت از هرج مینرسیم.

رسید هرج چیست؟

گفت: - آجاکه صحاب رسول خدا از آن صحاب مهدی شدند. کما از

مردم در شب و روز و قرار نگرفتن هر يك امام تا قیام ساعت ، اکنون امر بدانگونه است ، بخدا اگر چنین بود تنها داشتمی که بر سر کوهی باشم تا صدائی از شما نشنوم و روی کسی از شما را نه بینم تا اجلم فرا رسد و بپریم . گفت ساکت شد .

پس گفت خدا رحمت کند عبدالله بن عمر یا اباعبد الرحمن را ، چه بنام چه به لقب ، من عهد حضرت رسول را می بینم و آن عهدیکه با او داشت ، نه فتنه جوئی کرد و نه تغییری نمود ، بخدا سوگند قریش در نخستین فتنه او استقرار پیدا نکردند ، من با خود گفتم این مرد پدرش را در کشته شدن گناهکار میکند ، گفت موسی بن طلحه بکوفه باز گشت و در آنجا بهلاکت رسید .

ابن حجر (ج ۳ ص ۹۹۰، ۹۹۶) میگوید موسی بن طلحه خود مهدی است (فائق) زمخشری نیز در حدیث هرج چنین میگوید در احادیسی که هم اکنون بنظر خوانندگان میرسانیم آمده است که عمر بن عبدالعزیز همان مردیست که زمین را بر عدل و داد مینکند .

(ار) «جویره بن اسماء از نافع ، از عمر بن الخطاب گفت : کاش میدانستم دوالتین کدام يك از فرزندانم است که زمین را بر عدل میکند ؟ از نافع از ابن عمر گفت : من شنیدم ابن عمر مکرر میگفت ایکاس میداستم کدام يك از پسران عمر در صورت نشانی دارند و زمین را بر عدل میکنند ؟ ! ابن عمر گفت ما بایکدیگر میگفتم این امر تحقیق پیدا نمیکند تا وهیکه شخصی از فرزندان عمر باین امر برسد و در سیهات هماتند عمر باشد و بصورت او خالی باشد ، گف ما با خود میگفتم این شخص بلائ بن عبدالله بن عمر است زیرا در صورت خالی داشت ، گفت . تا زمانیکه خداوند عمر بن عبدالعزیز را رسانید و مادرش ام عامر از نوادهای عمر بن الخطاب بود .

یزید میگوید یکی از چهار نایان سواری پدر عمر بن عبدالعزیز : روزی لگدی بصورت عمر بن عبدالعزیز زد و صورت او را سکاف ، در آنوقت بدرس خون از صورت او ناک کرد و مسکف او سعادیت بدتی اگر حقیقتاً همانست «اسح» نیامه باشی ، عبدالله بن عبدالعزیز حسی گفت : یا عبدالله بن ابی

معین ! گفت شنیدم سعید بن مسیب و مردی از او پرسیده گفت : ای ابا محمد مهدی کیست ؟

سعید باو گفت : - آیا داخل خانه مروان شده‌ای ؟

گفت : - نه !

گفت: عمر بن عبدالعزیز بمردم اجازه داده است، مرد دوید تا داخل خانه مروان شد، امپرا را دید در حالیکه گروهی بدور او اجتماع کردند، پس بنزد سعید بن مسیب بازگشت و گفت ای ابا محمد ! من داخل خانه شدم و کسی را ندیدم که بتوانم بگویم مهدی است *

سعید با صدای رسائی که منم شنیدم گفت : - آیا آن اشج، عمر بن عبدالعزیز را ندیدی که بروی تخت نشسته بود ؟

گفت : - بلی

گفت : - مهدی او است *

(از) مسلم بن عبدالعزیز گفت شنیدم عزمی میگوید شنیدم محمد بن علی میگوید : پیامبر هنوز از ماست و مهدی از بنی عبد شمس * و ما جز عمر بن عبدالعزیز دیگری را نمی شناسیم *

گفت این در خلافت عمر بن عبدالعزیز بود، سلم بن ابراهیم ما را خبر داد گفت :

ابوبکر بن فضل بن موم عکی، برای من نقل کرد: ابویعقوب غلام هند بنت اسماء بمن گفت . به محمد بن علی گفتم : - مردم میگویند در بن شما مهدی هست!

گف : - این چنین است ولی از خانواده عبد شمس میباشد

گفت کوبا معصودش عمر بن عبدالعزیز بود *

رجوع نمود به خطبری (۲۰۲-۱۳۶۲) س ۱۲ و بعد از آن ربه قوی حجاب

Houtsma ج ۲ س ۳۶۹ (۲) *

-۶-

«سلیمان بن کثیر و کفیه»

کتاب خطی مقفی الکبیر مصریزی ، کتاب خانه ملی یسارینس

ورق ۸۰ ب

سلیمان بن کثیر خزاعی از نقباء بود ، وقتیکه ابر جعفر ، برادر ابی العباس به نزد ابی مسلم آمد باو گفت : - ما میل داشتیم کار شما را تمام شده بینم ، اکنون بحمدالله تمام شده است ، اگر اراده کنید آن را بر نو واژگون کنیم .

محمد بن سلیمان بن کثیر خدای بود و خون دین پدرش امورا به ابی مسلم واگذار میکند بجان رسید . خون ابی مسلم ظهور کرد و پیروز شد محمد را کشت ، سلیمان بن کثیر کفیه آمد ، کفیه همان کسانی هستند که بیعت کردند مالی بگیرند در صورت احتیاج مان آنها گرفته شود ، تا بیعت بروند گویند هر کدام يك كف دست کنند دادند و کفیه نامه شدند ، و بآنپسا گفت : - ما بادست خود نهر ابی حفر کردیم و دیگری آب را در آن روان کرد . مقصودش ابی مسلم بود .

این سخن بگوش ابی مسلم رسید و از جانب او پنهان شد ، همانوقت ابو تراب مبلغ و محمد بن علوان مرزودی و دیگران رو در روی شهادت دادند که سلیمان خوشه انگور می برداشت گفت خداوند با صورت ابی مسلم را ...

این انگور سیاه کن و خورش را بریز • و نیز شهادت دادند که فرزندش خداشوی بود و بر نامه امام بول نموده بود • ابو مسلم بعضی از یاران خود گفت او را بخوارزم ببرید ، این عبارت را وقتی میگفت که اراده کشتن کسی را داشت و سلیمان بن کلیر کشته شد •

این معلومات مفصل ستایان توجه و آن تحفه های کوچک جزئی در کتب بسیاری از مورخین عرب وارد نشده است مقریزی به نسی از آنها را در کتاب (منازعه و دشمنی بن بنی امیه و بنی هاشم) وارد کرده است ، مناسفانه مقریزی هیچگونه اشاره ای بمصادر معلومات کتاب خود نکرده است ، بعید نیست که مورخین معاصر دولت عباسی تمام آنچه را که مختصر تناسی باشند و شوکت این دولت داشته است حذف کرده باشند و بسیاری از مطالب برجسته و اخبار را ذکر نکرده اند ، برخلاف مقریزی که در کنار عباسان آن را می نوشت ••

(پایان کتاب)

وقایع عاشورا

یا

نهضت حسین (ع)

.....

که از تالیفات آقای صدرائی اشکوری میباشد

بهمن زودی از طرف کتابخانه و چاپخانه اقبال

منشر خواهد شد از خواندن این کتاب دینی و تاریخی

غافل نگذید